

سال دوم

شماره سوم

تجدیدات

پایه کار

پایه کار

۶	۶-۰۲	۱۶-۲۶	۱۷-۰۸
۲۳-۰۵	۲۴-۰۶	۲۵-۰۷	۲۶-۰۸

مجموعه ماهیانه ادبی و علمی و تاریخی

دیروز

عباس قبال

است که بازنده ناسازی بهانه قوت و رسمیت دادن زبان ترکی در
 آذربایجان ایران توسط عمده معاصرین ما جاری می شود و در گوشه ای از ایران
 پریشانی تولید از چار و آشوب و کوری می آید و در گوشه ای دیگر
 این جنبش مصنوعی که سلسله جنایتان آن خورشیدخانه از چشمن خرمین بیچاره
 میکند و روح عامه مردم از ایشان بیزار است مانند آینه
 جنبشهایی که برای حیات باستان یا تمدن با ضعیف مرکزیت آن بنا کنون ظهور
 رسیده رفته و آسایش در خارج از کشور نیست و نفسی نیست که ایرانی یا کزاد آرا
 داشته باشد چه خاک پاک ایران بشود یا نه خود نمیتواند مثبت این گونه
 تصمیمی فایده و معنی رشد این شهر و جنبش باشد. هنوز حتی عوام ایشان با مردم
 هند و هرات و بخارا آمد میکنند و بر کم کردن «مغله» شعر صفایه شده میکنند. قریب
 که شب و روز ذکر و فکرش با نقل داستانهای بهلوانی رستم و قزاقان پادشاهان جنایتی
 و سامانی و کتور گناهای سلطان محمود و شاه عباس و ناصر قوت شده و میشود از
 پادشاهان شاه سلطان حسین سنوی و قتلشاه قاجار را با هر دو میخواند فارسیگونه

فهرست مندرجات

۹-۱	زبان ترکی در آذربایجان
۲۰-۹	خاندان افتخاری بگری قزوینی
۳۲-۲۱	مکاتیب تاریخی
۴۲-۳۳	نسخه‌های مصوّر جامع التواریخ
۵۰-۴۳	یک سند مهم در باب زبان آذری
۶۱-۵۱	چند روزنامه در زمان ناصرالدین شاه
۷۰-۶۲	ماوخوانندگان
۸۰-۷۱	بقلم آقای گنجی

سال دوم
آبان ماه ۴
سال
قلب
آذربایجان
پرستی تو
ایر
نمیکند و
جنبشهایی
رسیده رین
کاشته باشد
تخمهای ف
هند و هر
که شب و
و ساسانی
یاد امثال

یادگار

آبان ماه ۱۳۲۴ ذی القعدة - ذی الحجه ۱۳۶۴ اکتبر - نوامبر ۱۹۴۵

سال روز

زبان ترکی در آذربایجان

قلیل مدتی است که بازنگمة ناسازی بیبانه تقویت و رسمیت دادن زبان ترکی در آذربایجان ایران بتوسط عده معدودی ماجری جوشروع شده و در گوش هر ایرانی ایران پرستی تولید اترجار و اشمئزاز کرده است.

این جنبش مصنوعی که سلسله جنبانان آن خوشبختانه از چندتن مغرض تجاوز نمیکند و روح عامه مردم از ایشان و از نهضت دروغیشان بیزار است مانند کلیه جنبشهایی که برای خیانت بایران یا تجزیه یا تضعیف مرکزیت آن تا کنون بظهور رسیده ریشه و اساسش در خارج از کشور ماست و تخمی نیست که ایرانی یا کزاد آنرا کاشته باشد چه خاک پاک ایران بشهادت سوابق تاریخی خود نمیتواند منبت این گونه تخمهای فاسد و محل رشد این شجره خبیثه باشد. هنوز حتی عوام الناس ایران بیاد هند و هرات و بخارا آه میکشند و برگم کردن «هفده شهر قفقاز» ندبه میکنند. قومی که شب و روز ذکر و فکرش با نقل داستانهای پهلوانی رستم و فتوحات پادشاهان هخامنشی و ساسانی و کشورگشاییهای سلطان محمود و شاه عباس و نادر تقویت شده و میشود و یاد امثال شاه سلطان حسین صفوی و فتحعلیشاه قاجار را با نفرت در خاطر دارد چگونه

العیاذ بالله بخاطرش میگذرد که يك قطعه عزیز از پیکر وطنش بیهانه استقلال زبان از سایر اجزاء آن بریده شود و خود او درکار این مثله کردن عامل باشد و روحاً و جسماً احساس هیچ درد و المی نکند. تصور این حالت برای هیچ وجود زنده‌ی حس و غیرتمندی ممکن نیست مگر اینکه از هرگونه نجابت و اصالت و شرافت عاری باشد و در این صورت این چنین بد زندگانی مرده به!

باری پیش ما و پیش هر کسی که ذهنش آلوده باغراضی خاص نباشد بدیهی و مسلم است که مایه اصلی این نغمه شوم همان خواب و خیال پردازیهای چهل سال پیش مبلغین اتحاد ترکی جوانان ترك عثمانی و گشاد بازیهای سی سال قبل مساواتچیان با کو است که امروز بشکلی دیگر و بمنظوری خطرناکتر ظاهر شده و شعبه دیگری از آن باسم استقلال کرد در يك گوشه دیگر ایران سر و صدائی برپا کرده است.

از برادران آذربایجانی و کرد ما کسانی که مطلعند البته فریفته این نواها که کوک کنندگان سازهای آن در بیرون از مرزهای ایران نشسته اند میشوند و از ایشان کسانی که ساده دل و بیخبرند باید بدانند که این قصه عین همان قصه سید و ملا و عامی مثنوی است. توطئه کنندگان اول رشته اتحاد بین طوایف مختلف ایرانی را بنیرنگ و افسون از هم میگسلند سپس يك يك را در کام حرص و آز خود فرو میبرند. ما وقتی ممکن است باین نیرنگ و افسون پی ببریم که کار از کار گذشته باشد و تدارک مافات امکان پذیر نگردد.

اگرچه صاحبان این گونه آراء ملعونه که مسبوق بسوابقی غرض آلودند پای بند بهیچگونه حساب و دلیل نیستند لیکن برای رفع سوء تفاهم از ساده لوحانی که ممکنست فریفته تبلیغات این جماعت شوند می پرسیم که غرض از علم کردن عنوان زبان ترکی در آذربایجان ایران و ادعای استقلال برای آن در این اوقات چیست؟

آیا مقصود اینست که چون امروز بیشتر مردم آذربایجان در محاوره بزبان ترکی خاصی تکلم میکنند از نژاد ایرانی نیستند و هر کس که بترکی آذربایجانی تکلم می کند از نژاد اغوز و از نیرگان تایانگ خان و اوغل غایمیش خاتون است و مستقیماً از شجره

مغولان و اترک پشت دیوار چین و سواحل انهار سلنگا و ارخون متفرع گردیده؟
یا اینکه غرض جماعت مذکور اینست که سرزمین آذربایجان همیشه خاکی ترک
تشین بوده و تیره‌های مختلف نژاد آریائی اگر بر آنجا استیلا و حکومت داشته و در آن
کشور سکونت کرده‌اند عارضی و غاصبانه بوده؟

قبل از آنکه بجواب این دو سؤال که هر کدام عنوان شود جز سفسطه چیزی
دیگر نخواهد بود پیردازیم بر سبیل مقدمه میگوئیم که ما بین زبان تکلم یک قوم و نژاد
ایشان غالباً هیچگونه مناسبت و ارتباطی وجود ندارد چه اقوامی که از نژادهای مختلف
هستند یا تیره‌های چند از یک نژاد ممکن است بر اثر اتفاقات تاریخی چند بار تغییر
زبان دهند بهمین علت نه میتوان کلیه اقوامی را که بیک زبان تکلم میکنند از یک نژاد
واحد دانست نه چند قومی را که بچند زبان جدا از یکدیگر متکلمند هر یک را با سایر
متکلمین بآن زبانها از یک نژاد منشعب پنداشت. اساس زبان انگلیسی امروزی همان
زبان اصلی ژرمنهای آلمان غربی یعنی دو طایفه آنگن و ساکسون است که بانگلستان
تاخته و مدتی زمام حکومت آنجا را در دست داشته اند. این زبان که امروز قریب
بدویست ملیون از مردم دنیا بآن تکلم میکنند زبان یک عده اقوامی است که غالباً با
یکدیگر از لحاظ نژاد اختلافات کلی دارند در صورتیکه در خود انگلستان یعنی در دو
قسمت اسکاتلند و ویلز (گال) هنوز مردمی هستند که با وجود قرابت نژادی با ساکنین
اولیه انگلستان باز بزبان انگلیسی معمولی متکلم نیستند و لهجه‌هایی مخصوص بخود
دارند. در هر قسمت از نواحی دنیا که تمدن عالی نفوذ کرده یا اینکه در معبر اقوام و
محل تاخت و تاز و رفت و آمدهای بسیار و میدان معارضه و معاوضه تمدنهای مختلف
بوده زبان سکنه یا تحت تأثیر شدید این عوامل قرار گرفته یا چند بار تغییر یافته است
و از همین لحاظ است که در اینگونه نواحی زبان تکلم اهالی هیچوقت نمیتواند معرف
نژاد اصلی مردم باشد تنها این حکم در باب جزایر دور دست و نواحی معجزا از سایر
نقاط عالم و کوهستانهای کم مرارده تا حدی میتواند صادق آید.

امری که امروز دو قوم را در مرحله تنازع برای بقاء و دفاع از هستی‌های مادی

و معنوی از یکدیگر ممیز و مشخص میسازد و هر جا که پای معارضه و تضاد منافع پیش آید آن دو را بدون ملاحظه زبان و نژاد و مذنب بجنک و جدال و خونریزی و قتال وا میدارد عنوان مبهم نژاد با بستگیهای لغوی و مذهبی نیست بلکه چیزی است که بآن «ملیت» میگویند.

جماعتی از سکنه يك قسمت از زمین را يك ملت مخصوص میخوانند که صرف نظر از اختلافات نژادی و زبانی و دینی در يك تاریخ مشترك و بيك سلسله عادات و اخلاق پای بند باشند و منافع مادی و معنوی و آمال و آرزوهای عمومی و ملی ایشان یکی باشد. برای این قبیل ملت ها دشمن کسی است که بخواهد عادات و اخلاق مشترکه این مردم را از میان بردارد و بمنافع مادی و معنوی ایشان لطمه بزند و از استقلال و آزادی آن جماعت در تعقیب آمال و آرزوهای ملی ایشان جلوگیری نماید ولو اینکه این دشمن در دین یا در اصل نژاد با آنان مشترك باشد یا بهان زبان ایشان تکلم کند. اهالی مملکت کوچک سوئیس بنژاد خاصی متعلق نیستند، جمعی لاتینی فرانسوی، عده ای ژرمنی و طایفه ای لاتینی ایتالیائی و قسمتی نیز لاتینی رومانس هستند و بچهار زبان آلمانی و فرانسوی و ایتالیائی و رومانس تکلم میکنند و بمذاهب پرستانی و کاتولیکی معتقدند، با این احوال در تعلق تمام بکشور خود سوئیس و بملیت سوئسی خویش و در دفاع از این آب و خاک و منافع و مصالح آن هیچگونه تباینی با یکدیگر ندارند بلکه هر وقت خطری از جانب یکی از همسایگان پیش آید همه کنفس واحده برای جانان بازی و فداکاری برپا میخیزند و با وجود قلت عدد تا دم آخر در این راه می ایستند.

دو کشور فرانسه و ایتالیا با اینکه يك مذهب دارند و از يك نژادند و بدو زبانی تکلم میکنند که بسیار قریب یکدیگر است و باصطلاح خودشان خواهر لاتینی یکدیگرند باز در طی تاریخ خود کمتر موقعی شده است که بعلت اختلاف منافع و تفاوت جنس زندگانی و آمال و آرزو بتوانند با یکدیگر کنار بیایند بلکه پیوسته با هم در منازعه و معارضه بوده اند همچنانکه حالیه نیز کم و بیش در این حالت بسر میبرند.

همانطور که در مطالعه هر يك از مؤسسات انسانی و شؤون زندگانی حالیه اقوام

پایند قبلاً سابقه دور و دراز آنرا تحت نظر گرفت و بدون این تحقیق هیچوقت از مشاهده حال حاضر در هیچ باب حکمی قطعی نداد علمای السنه و معرفت نژادها نیز در تحقیق علایق نژادی دوقوم یا اقوام چند با یکدیگر این کار را از قدیمترین ازمینه تاریخی شروع میکنند و فریب وضع کنونی زبان متکلمین را که معلول عللی تاریخی و بر اثر تفرق و مهاجرت اقوام و استیلاهای بیگانگان و غیره هر چند مدت معروض تغییر و تبدیل است نمیخورند بلکه میگویند که در ازمینه قدیمه یعنی ایامی که اختلاف زبانها باین اندازه نرسیده بوده و اقوام کمتر از جائی بجائی بشکل مهاجرت یا استیلائی نظامی یا تمدنی منتقل شده بودند زبانهای سکنه يك ناحیه جغرافیائی بقدری یکدیگر شباهت داشته که در حقیقت یکی بوده و مظهر تجسم يك نوع اداره و يك قسم تمدن بشمار میرفته اند.

در حفظ آثار این اتحاد زبانی و لغوی اعلام جغرافیائی يك سر زمین یعنی اسامی بلاد و جبال و انهار و دره های آن بیشتر اهمیت دارد تا ساکنین آن سر زمین چه انسان بسهولت ممکنست تحت تأثیر عامل تفنن یا مقتضیات تاریخی یا مهاجرت تغییر زبان دهد در صورتیکه وضع اعلام جغرافیائی چنین نیست بلکه در حفظ آثار مذکوره حال تصلب و ثباتی در آنها مشاهده میشود که در هیچیک از عوامل دیگر بنظر نرسیده است. امروز يك مقدار از روی همین اصول است که فضلا بکشف بسی از حقایق تاریخی و وقایعی که در باب آنها اسنادی کتبی در دست نیست مثل کشف سکنه اولیه فلان نقطه و خط سیر فلان تمدن از محلی بمحلی دیگر موفق آمده اند.

با این مقدمات که ذکر کردیم اگر باز هم بعضی از سفسطه کاران بخواهند بگویند که آذربایجان از قدیم ترك نشین بوده و نژاد آریائی یعنی متکلمین بزبانهای ایرانی موقتاً و تصادفاً بر آنجا استیلا یافته اند اگر چه این طرز بیان ادعائی مغرضانه بیش نخواهد بود باز میپرسم که در اسامی نواحی و بلاد و کوهها و انهار آذربایجان (جز معدودی که در طی قرون اخیره تغییر نام یافته و بحث ما در باب اکثر آنهاست و حکم باغلیت است) کدام يك منشأ و اصلی ترکی که قدیمی نیز باشد دارند. معجم البلدان یا قوت را که در اوایل قرن هفتم هجری یعنی در حین استیلائی مغول تألیف شده بردارید و اعلام

جغرافیائی آذربایجان واران را تا ماوراء رودخانه کورا و دریند یکی یکی مطالعه کنید، نادر است اگر بیک اسم ترکی بر بخورید و همین حال وجود دارد کم و بیش در مطالعه کتاب بستان السیاحه حاج زین العابدین شروانی که در ۱۲۴۷ یعنی سه سال قبل از مرگ قاجار بنام شاه بانجام رسیده است.

خود این کشور قدیمی تا ایام خلفای اسکندر (۳۲۳ قبل از میلاد) جزء مملکت عظیم ماد یا مادای (شامل تمام قسمت غربی و شمال غربی ایران) بوده سپس در تاریخ مذکور فرمانروائی آن نصیب یک تن سردار ایرانی بنام آذریاتگان گردیده و آن کشور را پس از آن آذریاتگانه یعنی کشور منسوب بسردار مزبور خوانده اند و همین نام است که بتدریج آذربادگان و آذربایجان شده.

سرزمین مزبور در عهد ساسانیان مرکز عمده موبدان زردشتی بود و ایشان در آن ناحیه از هر جای دیگر ایران بیشتر آتشگاه و زمین مزروع و خانه های مسکونی داشتند و بجلال و قدرت بسیار در سراسر آذربایجان که حدود آن تا گرجستان حالیه امتداد می یافته زیست میکردند.

از اعلام جغرافیائی گذشته این همه آثار تاریخی و خرابه های آتشکده و کتیبه های مختلف که در سراسر آذربایجان دیده میشود همه در حکم مثنی فولادین است بر دهان دشمنانی که بخواهند بغرض و سفسطه این سرزمین ایرانی را از ایران جدا بدارند یا بعد در جدا کردن آن کوشش بیفایده بخرج دهند.

اما موضوع مهمی که مقصود ما در اینجا بیشتر بحث در آنست و غرض و سفسطه چندتن از هرزه درایان نیز ظاهراً بآن موضوع توجه خاصی دارد مسأله زبان ترکی است که امروز زبان محاوره قسمت اعظم از ایرانیان آذربایجان است و همان را هم همین جماعت نشانه ترك نژاد بودن این مردم قلمداد میکنند.

اگرینا باشد که هر کس را که در آذربایجان امروزی ترکی تکلم میکند بنا بر منطبق غلط جوانان ترك یا مقلدین ایشان ترك نژاد محسوب داریم نمیدانم با این همه سادات طباطبائی و علوی و حسنی و حسینی و رضوی و وهابیه که در آذربایجان ساکنند و ترکی تکلم

میکند و در کرد؟ آیا سن هولاکو مید را که در دو نظام میرزا ساکن و بر همین حال های بسیار ترکی در تیموری و همیشه در رسیده اند شده و است بدور خود را که امر و هم هیچیک نشینی سر چنین خیال زبان فردوسی و تاتی (لهجه) مثل قظاران و سیدقاسم بعضی از این

میکنند و در صحت سیادت و اصل و نسب آنان نیز شبهه‌ای نمی‌رود چه معامله‌ای باید کرد؟ آیا سفسطه‌کاران این جماعت را هم ترك نژاد و العیاذ بالله از بازماندگان چنگیز و هولاکو میدانند؟ یا اخلاف میرزاها و مستوفیان آشتیانی و فراهانی و تفرشی و کرکانی را که در دوره وزارت میرزا بزرگ قائم مقام اول و میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی و امارت نظام میرزا تقیخان امیر باذربایجان مهاجرت کرده و امروز در بلاد مختلفه این ناحیه ساکن و بترکی متکلمند با علم باحوال اصل و نسب ایشان باید ترك محسوب داشت؟ همین حال وجود دارد برای ساکنین اصلی آذربایجان که اکثر ایشان از بقایای خانواده‌های بسیار قدیمی ایرانند و بجرات میتوان گفت که ذره‌ای خون غزی یا مغولی یا ترکمنی در آنان نیست. اگر نظر بیک مشت بازماندگان اتباع مهاجمین غز و مغول و تیموری و ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلوست باید متوجه بود که این جماعت معدود همیشه در میان عنصر غالب ایرانی مستحیل بوده و هر وقت هم بدولت و دستگامی رسیده‌اند مرّوج ادبیات و زبان فارسی و مشوّق خطوط خوش و صنایع مستظرفه ایرانی شده و استادان و هنرمندان این قوم و شعرا و نویسندگان این زبان را با صلوات وافر بدور خود جمع آورده‌اند و هیچکدام از آنان از ترك و ترکی صحبتی نکرده و این ادعائی را که امروز جمع معدودی بنام ایشان ظاهر می‌سازند هیچوقت نداشته‌اند چنانکه امروز هم هیچیک از افراد این نژادها که همیشه بحال ایلی و چادرنشینی سر میکرده و بشهر نشینی سر فرود نمی‌آورده‌اند و لابد حالیه نیز بهمان حال باقیند نیست که بطیب خاطر چنین خیال خامی در سر داشته باشد و در پی سخنان دایگان مهربان تر از مادر برود.

زبان شعر و ادب در آذربایجان همیشه فارسی دری یعنی همان زبان رودکی و فردوسی و حافظ و سعدی و زبان تکلم مردم فارسی آذری یعنی لهجه ای قریب بلهجه تاتی (لهجه مردم طالش و ارّان) و شبیه بگیلکی بوده و سخن سرایان بزرگ آذربایجان مثل قظران و شیخ محمود شبستری و خواجه همادالدین و شیخ صفی‌الدین اردبیلی و سیدقاسم انوار همه بزبان شیرین دری شعر گفته‌اند و با اینکه در بعضی از گفته‌های بعضی از ایشان مثل خواجه همادالدین (وفاتش در ۷۱۰) و شیخ صفی‌الدین اردبیلی

جد سلاطین صفوی (متوفی سال ۷۳۵) عده ای ایات بزبان فارسی آذری دیده میشود در هیچیک از آنها نه اینکه يك يیت بلکه يك كلمه ترکی هم نیست و این خود بهترین شاهد است که مردم با ذوق آذربایجان بهیچوجه ترکی اعتنائی نداشته اند یعنی اگر شعر میگفتند بفارسی دری میگفتند و اگر هم میان خود تکلم میکردند بفارسی آذری بوده است.

دانشمند ارجمند آقای سید احمد کسروی تبریزی در شرحی که در باب زبان آذری نوشته و در سال ۱۳۰۴ شمسی در طی رساله ای جداگانه در طهران منتشر ساخته اند کاملاً حق این موضوع را ادا کرده و باستناد بشواهد و ماخذ تاریخی مبرهن ساخته اند که زبان بومی مردم آذربایجان لا اقل تا اواخر عهد مغول (اواسط قرن هشتم هجری) همچنان آذری بوده است و بعد از آن یعنی در طی يك صد و پنجاه سال که بین انقراض سلطنت چنگیزیان و تأسیس سلسله صفویه فاصله است زبان آذری بعقیده ایشان بتدریج بر افتاده و ترکی جای آنرا گرفته است.

بدبختانه با شواهد و مدارکی که در دست است گناه انتشار زبان ترکی در آذربایجان بیش از آنکه متوجه ایلات ترکی باشد که امیر تیمور در آذربایجان مقیم کرد یا ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو که بعد از آن باین خطه آمدند بگردن شخص شاه اسماعیل صفوی است و این نکته تفصیلی دارد که اینجا برای احتراز از تطویل ناچار بیان اجمالی آن اقتصار می کنیم.

تا حدود سال ۷۸۰ که سلسله ترکمانان قراقویونلو در آذربایجان مستقر گردید با وجود چند بار استیلای طوایف مختلفه ترک و مغول بر ایران (ترکمانان غز و سلاجقه و خوارزمشاهیان و چنگیزیان و تیموریان) زبان ترکی و مغولی بهیچوجه در ایران شایع نگردید یعنی پس از برافتادن این سلسله ها غیر از ایلات معدودی که لهجه هائی از ترکی و مغولی داشتند فقط مابین خود بانها تکلم میکردند آثار زبانهای ترکی و مغولی از بلاد عمده و از میان ایرانیان بکلی بر افتاد و در میان عامه نشانی نیز از آن بر جای نماند و اگر تنها اثری از آنها مشهود باشد در کتب تواریخی است که در همان دوره ها

نوشته شده

استی

۹۰۸ بطول

بطرف ارمن

ایلیاتی زند

موق

قسمت مهم

شاه اسماعیل

گرویده بود

در ناحیه ار

ترک و ترک

و چون هر

سقرلاط یعنی

معروف گرد

موق

این مملکت

سنی مذهب

پدر و اجداد

در تشیع سخن

تمام اعتماد

را تیزتر نما

و غرابت دان

نظر این یاد

اجداد او و

نوشته شده (مانند جامع التواریخ رشیدی و تاریخ وصاف و ظفرنامه‌ها و غیره).
استیلای ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو بر ایران شمال غربی که از ۷۸۰ تا
۹۰۸ بطول انجامید جمع کثیری از طوایف ترکمانانی را که بدست سلاجقه از ایران
بطرف ارمنستان و الجزیره و آناتولی و سوریه شمالی رانده شده و در آن نواحی بوضع
ایلیاتی زندگانی میکردند بایران برگرداند.

موقعیکه شاه اسماعیل صفوی برای تصرف تاج و تخت قیام کرد از آنجا که يك
قسمت مهم از این ترکمانان بمذهب شیعه در آمده و بر اثر تبلیغات شیخ جنید جد
شاه اسماعیل و سلطان حیدر پدر او بنام صوفیان روملو یا اسامی دیگر باین خاندان
گرویده بودند از ایشان یاری طلبید چنانکه هفت هزار نفری که در اوایل سال ۹۰۵
در ناحیه ارزنجان ارمنستان اول بار گرد شاه اسماعیل جمع آمدند از طوایف مختلف
ترك و ترکمانان یعنی ایلات شاملو و استاجلو و قاجار و تكلو و ذوالقدر و افشار بودند
و چون هر يك از ایشان از عهد سلطان حیدر (۸۶۰-۸۹۳) تاجی دوازده ترك از
سقرلاظ یعنی چوخای قرمز بنام تاج حیدری بر سر داشتند باسم قزلباش یعنی سرخ سر
معروف گردیدند.

موقعیکه شاه اسماعیل بترویج مذهب تشیع در ایران قیام کرد بیشتر مردم شهرهای
این مملکت از تسنن تبعیت میکردند و مؤسس دولت صفوی برای آنکه بر مخالفین
سنی مذهب خود غلبه کند جز اینکه بر اتباع شیعی و صوفی ترکمان یعنی مریدان
پدر و اجداد خویش که بر اثر تبلیغات شدید و معارضه دائمی با پیروان سلاطین عثمانی
در تشیع سخت تعصب و تصلب پیدا کرده بودند تکیه کند چاره ای نداشت بهمین جهت
تمام اعتماد او بایشان بود و پیوسته خود را محتاج میدید که آتش این نوگرویدگان متعصب
را تیزتر نماید و بزبانی که ایشان همه بفهمند اصول و احکام آیینی را که تا حدی تازه
و غرابت داشته بلکه در حکم بدعتی جدید بوده بوضع مؤثر بسمع آنان برساند بهمین
نظر این پادشاه کشورگشا که در همان حال مبلغی متعصب و مرادی غالی نیز بود با اینکه
اجداد او و تمام مردم آذربایجان و اران بهمان فارسی آذری تکلم میکردند بگفتن اشعاری

دینی و تبلیغی بزبان ترکی جغتائی یا خطائی پرداخت و تخلص شعری خود را نیز خطائی قرار داد و اینکه بالاخص شاه اسماعیل باین شعبه از ترکی که همان زبان دیوان امیر علیشیر نوائی و مقلدین او یا ترکی نوائی است شعر گفته نه بترکی عثمانی بهمین قصد بوده است که ترکمانان این ترکی را که زبان اصلی ایشان بوده بخوبی بفهمند و محققینی که در باب دیوان ترکی شاه اسماعیل تنبعات دقیق کرده باین نتیجه رسیده اند که زبان این دیوان زبانی نیست که کسی بآن متکلم بوده باشد بلکه زبانی ادبی است که از مطالعه دیوانهای مختلف اشعار جغتائی فراهم آمده بنابراین اگر کسی تصور کند که شاه اسماعیل مثلاً بآن تکلم میکرده برخطا رفته است.

علاوه بر این کار قدیمترین سپاهیان صفوی یعنی افراد سواره ایلات که بایشان قورچی میگفتند بتوسط شاه اسماعیل از میان همین ترکمانان اختیار شد و بر اثر نفوذ فوق العاده قورچیان و ترکمانان قزلباشیه که تا مدتها زمام تمام کارهای لشکری و درباری صفویه در دست رؤسای ایشان بود زبان ترکی بتدریج در دربار سلاطین صفوی بر فارسی غلبه پیدا کرد و در آذربایجان هر جا که این طوایف یا رؤسای ایشان نفوذ و قدرت و غلبه داشتند زبان ترکی یعنی همان لغتی که شاه اسماعیل برای مصالح مذهبی و سیاسی وسیله تبلیغ قرار داده و بقدرت آن يك مشت ترکمان بدوی و بی تمدن را بایران کشانده بود معمول گردید ۱.

با تمام احوال نباید تصور کرد که این عمل شاه اسماعیل و تعقیب جانشینان او از آن پای زبان فارسی آذری را یکسره از آذربایجان برید، شواهدی در دست است که زبان آذری همچنان تا عهد شاه عباس بزرگ در میان عامه و اهالی معمول بود حتی مردم تبریز در اوایل عهد شاه عباس چه علما و قضاة چه عوام و اجلاف و بازاری چه افراد

۱ - برای شرح نفوذ و دخالت این طوایف ترکان در عهد صفویه و اشعار ترکی شاه اسماعیل رجوع کنید بتحقیقات آقای پرفسور مینورسکی Mr. Minorsy یکی در حواشی ایشان بزبان انگلیسی بر تذکرة الملوك صفحه ۱۳۸-۱۳۷. (چاپ اوقاف کتب لندن ۱۹۴۳) دیگر بمقاله ای تحت عنوان: The Poetry of Shâh Isrâ'îl I که در مجله مدرسه السنة شرقیة لندن جلد دهم ۱۹۴۲

خانواده‌ها بهمین زبان تکلم میکرده اند. چون بیم آنست که این مقاله زیاد طول شود این موضوع را در مقاله دیگری که در همین شماره از مجله درجائی دیگر بچاپ رسیده مورد بحث قرار داده‌ایم.

حال که مسلم شد که زبان ترکی معمول در آذربایجان در ابتدا زبان چه مردمی بوده و بچه کیفیت بر شیرین زبانان آن دیار تحمیل گردیده است مضحك و عجیب نیست که جمعی مغرض یا بیخبر آنرا زبان مادری مردم آذربایجان بگویند و عامه را بآن دعوت کنند که آنرا بجای فارسی رسمی نمایند. اگر کسی از عقل و ذوق نصیبی داشته باشد در معامله و مبادله هیچوقت در و گهر را بخرمهره و خزف برابر نمیسازد یعنی هرگز زبان فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ را که بدست هنرمندترین استادان و با ذوقترین صنعت کاران از لحاظ لفظ و معنی آراسته و بصورتی بس کامل و زیبا در آمده و شامل عالیترین جواهر افکار و درخشانترین زواهر اشعار است از دست نمیگذارد و در پی لغت ناقصی که وسیله تکلم ترکمانان غارتگر بیابانگرد بوده و شعر و ادبیاتی که دنیا بیسندد ندارد نمیروند بخصوص که این زبان ثانوی زبانی خارجی است و باجداد و نژاد او تعلقى نداشته و براو تحمیل شده است.

مردم ایران دوست و غیر تمند آذربایجان البته این حقایق را میدانند و یقین است که هیچوقت دم سرد مثنی تیره دل که یا در پی هوی و هوسی کودکانه برخاسته و یا بساز دیگران برقص آمده اند در خاطر پر جوش و خروش ایشان اثر نخواهد کرد. ایرانی مدبر و هنرمند و با ذوق بطول زمان سخت ترین و صلب ترین وحشیان و بدویانی را که بزور کثرت عدد و قوت اسلحه بر این سرزمین استیلا یافته اند در تمدن و آداب و زبان و شعر و صنایع ظریفه خود مستحیل کرده، خلفای عباسی را پیرو مراسم دهگانان و شهرگانان و شهریاران ساسانی و مروج آیین سلاطین عجم نموده و سلطان محمود و مسعود غزنوی را مشوق شعر و ادبیات فارسی و سلاجقه و خوارزم شاهیان را وارث شاهنشاهان پیش از اسلام خود و غازان و اولجایتو را مبلغ و مجاهد مذهب اسلام و ابوسعید را طرفدار جدی تصوف و عرفان کرده است و همیشه در لباس دبیر و مستوفی و

وزیر ممالک عظیمه این پادشاهان را از حلب تا کاشغر و از لب دریای مدیترانه تا خان
بالیغ بکفایت و لیاقت تمام اداره میکرده و هنوز کتیبه های فارسی که از یکطرف در جزیره
قبرس و از طرفی دیگر در یکن وجود دارد حد نفوذ معنوی ایران و دامنه وسعت زبان
فارسی را هیرساند.

حال اگر جماعتی پیدا شده اند که ابلهانه میخوانند سیر تاریخ را معکوس کنند
همان سیر تاریخ ایشان و حرکت مذبح ایشان را در زیر پای خود در هم فرو خواهد
مالید و هرگز نخواهد گذاشت که همزبانان قطران و شیخ شبستری و همام و قاسم انوار لغت
شیرین خود را از دست بدهند و باشکسته بسته های ترکمانان اظهار ذوق و عرض هنر کنند
تمام امید ما در جلوگیری از این مفسده چنانکه گفتیم بمردم با ذوق و وطن
دوست آذربایجانی است و یقین داریم که ایشان بهتر از هر کس سوء نیت مبلغین این
افکار شوم را دریافته اند. چون هیچکس از این طبقه مردم که خوشبختانه اکثریت
قریب باتفاق دارند با این بازی مقضح همراه نیستند و با بی اعتنائی بآن مینگرند مسلم
است که نیرنگ بازیگران بی هنر این صحنه بزودی نقش بر آب خواهد شد و این
تخم فاسد مجال رشد و نمو نخواهد یافت. این امید در ما قوی است و اطمینان داریم
که روزگار هم که همیشه حق را بر باطل غالب میخورد قدرت خود را در این مرحله
ظاهر خواهد ساخت.

بصبر کوش تو ایدل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی

پایمردی همسایه

حقا که با عقوبت دوزخ برابر است رفتن پیاپمردی همسایه در بهشت

(سعدی)

خاندانهای مشهور

خاندان افتخاری بگری قزوینی

یکی از خاندانهای مشهور که در ایام حکومت مغول بر ایران بفضل و ادب کفایت و سیاست مشهور شده و يك عده از افراد آن خاندان در آن اوقات در مشاغل دولتی و دیوانی بمقامات عالیہ رسیده و در انشاء و شعر از خود آثاری معتبر بجا گذاشته‌اند خاندان افتخاری بگری است که بمناسبت لقب جدّ اعلاّی خود افتخار الدین از علمای نیمه دوّم قرن ششم بافتخاری و بعلمت نسب ایشان بخلیفه اول ابو بکر صدیق بگری مشهور شده‌اند.

اسلاف این خاندان در موقعیکه درست معلوم نیست بقزوین هجرت کرده و در آن شهر اقامت گزیده بودند بهمین جهت خاندان افتخاری بگری بقزوینی مشهور شده‌اند و مستوفی قزوینی در آخر تاریخ گزیده در ذکر خاندانهای منتسب بقزوین در خصوص ایشان چنین مینویسد ۱:

«اصلشان افتخارالدین محمد بگری بود از نسل امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه و او مردی دانشمند و متقی بود پیش امام سعید محمد بن یحیی نیشابوری ۲

۱- تاریخ گزیده چاپ عکسی در این مورد ناقص است، بهمین جهت ما این قسمت را از روی

نسخه خطی خود نقل کردیم.

۲- مقتول درشوال ۵۴۹ (رجوع کنید بمجله یادگار سال اول شماره ۶ ص ۳۶).

تحصیل کرد و بقدر منالی داشت ۱، از احفاد او ملک سعید افتخارالدین محمد بن ابی نصر طاب ثراه در عهد دولت مغول بزرگترین اکابر دیوان گشت و او ملکی عادل عاقل صاحب حزم و رأی بود و در تدبیر امور دیوانی عدیم المثل و در تحصیل خط و زبان ترکی و مغولی سعی بلیغ نمود، قول او مغولان را نص قاطع باشد و کتاب کلیله و دمنه با زبان مغولی و کتاب سندباد با زبان ترکی نقل کرد و الحق در هر دو داد سخن وری داده است، در زمان او گتاقا آن بحضرت رفت منگوقا آن و برادران و عمزادگان و خوشانش پیش او تعلیم کردند چون دولت بمنگوقا آن رسید او مرتبه و جاهی تمام یافت و حاکم تومان قزوین شد و حکومت آن بود که او کرد، مال و ملک فراوان بر او جمع شد عمارات عالی ساخت و در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه در گذشت، امیر عمادالدین اسمعیل گوید در تاریخ وفات افتخارالدین محمد:

جهان فضل و کرم افتخار دولت و دین
گذشته ششصد و هفتاد و هشت از هجرت
ز رود بار سفر کرد سوی خلد برین
برادرانش بجاه او مرتبه بلند داشتند
اوایل حاکم تومان قزوین بود بعد از آن بر تمامیت عراق عجم حاکم شد و املاک بی قیاس جمع کرد چنانکه از تبریز تا نزد که اقصی عراقست بیشتر شبها در ملک خود نزول

۱- شرح حال این افتخارالدین محمد بگری در هیچ کتاب معتبری بنظر نرسید تنها در کتاب تدوین رافعی در احوال علماء قزوین از شخصی بنام «ابو سعید محمد بن ابی المکارم عمر البکری القزوی» ذکر می‌شود که بظن قوی همین شخص است. خلاصه آنچه رافعی در احوال او مینویسد این است:

« این شخص فقه را در قزوین آموخت بعد بنیشاپور و خوارزم و ماوراء النهر رفت و حدیث کبیر را با پدرم از ابو عثمان عسایدی و عمر صفار و عبدالرحمن اکاف و غیر ایشان سماع کرد و در خوارزم و غیر آن نیز سماع حدیث نمود و بعضی از طرق خلاف را در حفظ داشت. مردی بود سلیم قلب و نیکو اخلاق. وفاتش در نیمه رجب سال ۶۰۹ اتفاق افتاد و او آخر کس است از اصحاب محمد بن یحیی در قزوین بلکه در تمام بلاد عراق که وفات یافته، جمع کثیری از او فقه آموختند و حدیث سماع کردند. چون رسم رافعی در تدوین این بوده است که القاب مضاف به «دین» را ذکر نیکرده لذا در این ترجمه لقب او که افتخارالدین است ذکر نشده.

کردی و ام
او در طاع
ده سال بر
بود، برادر
بابا حاکم
سبعمایه
دست ورته
اشعار خود

شد و در
طاب منو
سعیدان
یرلیغ ابقا
سلطان اک

مادر پدرش
در

هفت تن نام
-۱

محمد یحیی
افتخاری

کردی و اصحاب عراق در خدمتش بودندی، علوفه از املاك خاصه او خوردندی و او در طاعت و عبادت درجه عالی داشت و هرگز از ذکر خالی نبودی در آخر عمر قرب ده سال بر عراق عرب نیز حاکم شد برادر دیگرش عمادالدین محمود حاکم مازندران بود، برادر دیگرش رکن الدین احمد حاکم گرجستان بود، برادر دیگرش رضی الدین بابا حاکم دیار بکر بود بعد از همه برادران بیفداد ملک امام الدین در ربیع الآخر سنه سبعمیه در گذشت و هم آنجا مدفون شد بعد از دو سال از آن همه املاك و اسباب در دست ورثه هیچ نماند، از آن قوم ملک رضی الدین بابا و پسرش عمادالدین اسمعیل اشعار خوب دارند، امیر اسمعیل گوید:

نبرد مهتری که دست دهد	روز تا شب شراب نوشیدن
یا طعام لذیذ بر خوردن	یا ملون لباس پوشیدن
یا بر آنها که زبردست تواند	هر زمان بی سبب خروشدن
من بگویم که مهتری چه بود	گر توانی سخن نبوشیدن
غمگنانرا ز غم رهانیدن	در مراعات خلق کوشیدن

بحکم یرلیغ منکوقا آن ملک سعید افتخار الدین محمد افتخاری حاکم قزوین شد و در سنه احدی و خمسین و ستمیه او و برادرش ملک سعید امام الدین یحیی طاب مثواه بیست و هفت سال حکومت کردند در سنه سبع و سبعین و ستمیه حکومت صاحبان سعیدان حسام الدین امیر عمر شیرزادی و خواجه فخر الدین مستوفی تعلق گرفت بحکم یرلیغ ابقاخان چند سال حاکم بودند باز بافتخاریان تعلق گرفت و تا آخر عهد اولجایتو سلطان اکثر اوقات افتخاریان حاکم بودند، در اول عهد ابو سعید بهادر خان بنوآب مادر پدرش خاتون معظمه کنجشکاب خاتون در وجه اخراجات اردوی او تفویض یافت. در این شرح بسیار مفید مؤلف تاریخ گزیده از خاندان افتخاری بکری از هفت تن نام میبرد باین تفصیل:

۱- افتخار الدین محمد بکری جدّ اعلاّی افراد این خاندان که از شاگردان امام محمد یحیی نیشابوری (مقتول در شوال ۵۴۹) بوده و بهمین جهت این خاندان را افتخاری میخوانند.

- ۲ - ملك سعيد افتخارالدین محمدبن ابی نصر از معاصرین او کتافاآن (۶۲۴-۶۳۹) و منگوقاآن (۶۴۶-۶۵۶) مترجم کلیله و دمنه بمغولی و سندباد نامه بترکی جغتائی و حاکم قزوین و فاش در سوّم جمادی الاولی سال ۶۷۸
- ۳ - برادر او ملك سعيد امام الدین یحیی حاکم قزوین و ضمان دار عراق عرب که در ۷۰۰ فوت کرده و احوال او ذیلاً بیاید
- ۴ - برادر دیگرش عمادالدین محمود حاکم مازندران که قبل از ۷۰۰ در گذشته
- ۵ - برادر دیگرش رکن الدین احمد حاکم گرجستان که او نیز قبل از ۷۰۰ مرده
- ۶ - برادر دیگرش رضی الدین بابا حاکم دیار بکر و موصل که در ۶۷۶ مقتول شده و ذکر او نیز ذیلاً بیاید
- ۷ - عمادالدین اسماعیل پسر رضی الدین بابا که باحوال او نیز در همین مقاله اشاره خواهد شد

از این جماعت غیر از افتخار الدین محمد ثانی مترجم کلیله بمغولی و سند نامه بترکی مشهورترین افراد این خاندان ملك امام الدین یحیی و برادرش رضی الدین بابا و پسر این دو سب عمادالدین اسماعیل است که ما در اینجا آنچه در این بابها امیدانیم باطلاع خوانندگان محترم میرسانیم

ملك امام الدین یحیی چنانکه صاحب تاریخ گزیده اشاره کرده ابتدا حاکم قزوین بود و بتدریج صاحب ثروت و شوکتی عظیم شد و بر تمام عراق عجم حکومت یافت . بعد از آنکه ارغون در سال ۶۸۳، تخت ایلخانی جلوس کرد نظر باختصاصی که شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی بساطان احمد ایلخان سابق داشت و تهمتی که بصاحب دیوان در مسموم کردن اباقا پدر ارغون بسته بودند در صدد برآمد که صاحب دیوان را که از ترس ارغون باصفهان پناهنده شده بود نزد خود جلب کند و کینه ای را که از او در دل داشت بکشد بهمین منظور چندتن را پی در پی در عقب خواجه فرستاد و او را بالتفات خود و وعده صاحب دیوانی دلگرم کرد . یکی از این جماعت که از طرف ارغون پیش خواجه شمس الدین رفت و او را بعفو و لطف ایلخان امیدوار و بمراجعت

و ادار نمود

در

بملك الاسلام

عراق منك

۶۹۸ ملك

کوتاه کند

مقام بود تا

ساخته بود

از مل

سعيد افتخار

عمادالدین ا

از مل

قطعه:

عافل

مطلوب

دیگر

طلب

کسی

اما م

موصل منصو

۱- ر

۲- بر

حکایتی از او

س ۱۶ و مقدمه

۳- تر

۴- ای

و ادار نمود همین ملك امام الدین یحیی بگری بود ۱ .
 در سال ۶۹۶ غازان خان قسمت بر و بحر فارس و عراق عرب را بمقاطعه
 بملك الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم طیبی وا گذاشت و ملك الاسلام در مقاطعه
 عراق ملك امام الدین یحیی را نیز با خود شریك ساخت . سه سال بعد یعنی در اواخر
 ۶۹۸ ملك امام الدین موفق شد که دست ملك الاسلام را از کار مقاطعه عراق عرب
 کوتاه کند و خود مستقلاً ضمان دار آنجا و صاحب دیوان بغداد باشد . وی در این
 مقام بود تا در ربیع الآخر سال ۷۰۰ در حله در گذشت و در مدرسه ای که در بغداد
 ساخته بود مدفون شد و پسرش افتخار الدین ثالث بر جای او نشست ۲ .
 از ملك امام الدین یحیی شعری بفارسی نقل نشده لیکن از برادر بزرگترش ملك
 سعید افتخار الدین محمد و برادر کوچکترش ملك رضی الدین بابا و پسر این دو مین یعنی
 عماد الدین اسماعیل مقداری شعر بدست است که ذیلاً بنقل آنها مبادرت میشود :

از ملك افتخار الدین محمد در نزهه القلوب دو قطعه شعر مذکور است یکی این
 قطعه :

عاقل طلبد خمول زیرا که خمول از غصه و درد وا رهند او را

مطلوب دل وعیش خوش ولدت عمر آن کس داند که کس نداند او را ۳

دیگر :

طلب کردن علم از آنست فرض که بی علم کس را بحق راه نیست

کسی تنگ دارد ز آموختن که از تنگ نادانی آگاه نیست ۴

اما ملك رضی الدین بابا در سال ۶۶۳ یعنی در سال جلوس اباقا خان بولایت
 موصل منصوب شد و در این سمت بود تا آنکه در سال ۶۶۶ از آنجا معزول گردید

- ۱ - رجوع کنید بتاریخ و صاف ص ۱۳۹ و جامع التواریخ رشیدی (خطی) در سلطنت ارغون .
- ۲ - برای شمه ای از احوال او رجوع کنید ایضاً بکتاب الفخری ص ۲۱ که مؤلف آن حکایتی از او بنقل شفاهی راجع باسماعیله و احوال فروین در مقابل ایشان نقل میکند و تجارب السلف ص ۱۶ و مقدمه آن والحوادث الجامه ص ۴۹۴ و ۵۰۴ .
- ۳ - نزهه القلوب ص ۸۱-۸۲ چاپ بیبی .
- ۴ - ایضاً ص ۹۱ (درجایی نام گوینده نیست ولی در نسخه خطی مطابق متن است) .

و بجای او مسعود نامی از نصرانیان اربل مأمور گشت. رضی الدین در ۶۶۸ بار دیگر بحکومت موصل رسید و مسعود والی سابق و شحنة او را بحساب کشید و با ایشان بدرستی تمام رفتار نمود. این دو تن در سال ۶۷۶ بابا قباخان تظلم بردند و ثابت کردند که رضی الدین بابا بر ایشان ظلم نموده. ابا قبا حکم بقتل ملك رضی الدین داد و او را بفرمان ایلخان کشتند و سر او را گرد شهر گرداندند ۱.

ملك رضی الدین چنانکه گفتیم در نظم اشعار فارسی طبعی سرشار داشته و از او ابیاتی در يك عده از منابع قدیمی بدست است از آن جمله این چند بیت در هفت اقلیم بنام او آمده:

وی مشک ناب یخته بر برگ نسترن

ای در عقیق کرده نهان لؤلؤ عدن

از زلف عنبرین تو بر نانه ختن ۰۰

دانند عاقلان که چه یداد میرود

کردست باد بر رخ آب افکند شکن

عدل تو دست باد بیند برامتی

دیگر از اشعار ملك رضی الدین بابا این رباعی است که در تاریخ گزیده در فصل شعرای عجم و بنقل از آن کتاب در حبیب السیر (جزو اول از جلد سوم ص ۶۷ چاپ بمبئی) و هفت اقلیم آمده و مؤلفین این کتب در سبب نظم آن رباعی نوشته اند که چون ملك رضی الدین بابا از حکومت دیار بکر معزول و کسی دیگر که جلال الدین لقب داشته بجای او منصوب گردید ملك رضی الدین این رباعی را نزد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی وزیر و صاحب تدبیر ملك ایلخانان ایران نوشت:

شاها سندی کشورت از همچو منی دادی بختی ته مردی ته زنی

زین کار چو آفتاب روشن گشتم یش توجه دف زنی چه شمشیر زنی ۲

دیگر از اشعار رضی الدین بابا قصیده ایست شکوائیه که او در جواب ابوالعلاء گنجوی استاد حکیم خاقانی شروانی سروده ۳ و آن در يك مجموعه خطی متعلق بنگارنده

۱- الحوادث الجامعه صفحات ۳۵۴ و ۳۶۱ و ۳۶۷ و ۳۹۷-۳۹۸.

۲- رجوع کنید ایضا برجال کتاب حبیب السیر (ضمیمه مجله یادگار) کرد آورده آقای عبدالحسین

نوائی ص ۱۷. ۳- مقصود قصیده ایست از ابوالعلاء در شکوی بطلع ذیل:

ضمیرم ابروسخن گوهر است و دل دریا زبان منادی و سرگوهر و زمانه بها

که مصراع اول آنرا رضی الدین بابا در قصیده خود تضمین کرده.

نام قصیده ابوالعلاء در سال چهاردهم مجله ارمغان (۱۳۱۲ شمسی) شماره سوم بچاپ رسیده.

ضبط است؛ ممدوح این قصیده ظاهراً خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی است و آن اینست:

زهی ذل زلف تو در تاب رفته مشک خطا	زهرم روی تو خورشید گشته نا پیدا
فروغ روی تو بهتر ز لاله نعمان	نسیم زلف تو خوشتر ز عنبر سارا
خیال زلف تو گر نیست خالی از چشم	عجب مدار که آرند عنبر از دریا
مرا ز عشق تو امروز دل پر از خونست	چه میخورم جگرم را بوعده فردا
کینه ذره عشقت هزار خورشید است	کجاست روی تو و نور آفتاب کجا
شمایل رخ و زلفت چو دید جانم گفت	که دید چشمه خورشید در شب یلدا
نسیم زلف ترا بنده ام که هر نفسی	دهد پیاد هوا ناله های مشک خطا
ولی ز مردمک چشم خویش در عجبم	که جا کجا دهد این جمله لؤلؤ لالا
گان مبر که دلم خواست دوری از لب تو	که کس بکام نگرود ز جان خویش جدا
جفا مکن که بدح خدایگان جهان	ضمیرم ابر و سخن گوهر است و دل دریا
بزرگ بار خدائی که آسمان باشد	بر اوج همش از کوچکی بسان سها
سکوره ایست از زیر وزه گر قیاس کنی	بخوان همت او صحن گنبد خضرا
ز کبریای تو محبوب گشته دیده عقل	چو در مقابل خورشید چشم ناینا
خدایگانا آنی که مادر ایام	نژاد مثل تو از نسل آدم و حوا
روا مدار که در عهد چون توداد گری	غراب جای کند در نشیمن عنقا
بجای خسرو موصل رسیده بوالحسنک	بجای صاحب اربل نشسته بوحسنا
ولی کسی که ورا هست چون تو مخدومی	چگونه صبر کند بر شماتت اعدا
چه حاجتست که تعریف خود کنم بر تو	ضمیر پاک تو بر قول من چو هست گوا
بشیر لطف تو پروردم از طفولیت	کنون چگونه کنم دامت ز دست رها
کسی چگونه ز الطاف تو شود محروم	چو آستان رفیع تو باشدش ملجا
وگر ستور بدنندی جماعتی دیگر	هزار یش بدی بر سر یشان تمغا
اگر چه بر در تو بندگان فراوانند	چو نیست هیچکسی در وفا به از «بابا» ۳...
همیشه تا که بتابد بر آسمان اختر	مدام تا که بروید ز خاک تیره گیا
سعود چرخ ندیم تو در غیوب و صبح	نجوم سعد فرین تو در صباح و مسا

۱. سکوره یعنی کاسه کلین رجوع کنید بفرهنگ جهانگیری که از جمله همین بیت رامثال می آورد.

۲. ظاهراً این قصیده را هم رضی الدین بابا در شکایت از عزل خود از حکومت دیار بکر و توابع که سابقاً بآن اشاره شد گفته و بجانشین خود در این مقام تعریف کرده است.

۳. معلوم است که از اینجا بعد یک یا چند شعر افتاده.

اما شاعرترین کس در این خاندان عمادالدین ابو محمد اسماعیل پسر رضی الدین باباست.

صاحب تاریخ گزیده در حق او گوید: اشعار خوب دارد و شعر او بهتر از شعر پدرش ملک رضی الدین باباست در اوّل عهد ابوسعید بهادرخان سلطانیه نماند.^۱
کمال الدین بن الفوطی در کتاب معجم الألقاب پس از ذکر نام و لقب و نسب و اشاره‌ای بپدر و اعمام عمادالدین اسماعیل گوید: «اورا در اوجان و ارآن در خیمه وزیرسعید محمدبن علی ساوجی دیدم، بفارسی اشعار نیکو دارد از جمله در سال ۷۰۵ سعدالدین را بقصیده‌ای ستوده است که مطلع آن اینست:

زهی ضمیر تو بر آفتاب خندیده
مقام تو زشرف همچون نور در دیده».

در ضمن مجموعه‌ای از دواوین شعرای فارسی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است ۱ خوشبختانه یک نسخه از دیوان این عمادالدین اسماعیل اقتخاری بکری باقی مانده و عنوان او در آنجا: «ابوالفضائل اسماعیل بن بابا بن ابی نصر الاقتخاری بکری القزوی» است.

در مقدمه‌ایکه عمادالدین اسماعیل بنشر بر این دیوان نوشته میگوید که در این آخر عمر خود را در پناه امیر ایسن قتلغ کشیده و بنام او دیوان خود را جمع آورده است. در این دیوان اشعار متعددی است در مدح غازان و اولجایتو و تاج الدین علیشاه و سعدالدین محمدبن علی ساوجی و خواجه رشیدالدین فضل الله و علامه قطب الدین شیرازی و آن مشتمل است بر قصاید و قطعات و رباعیات.
بدبختانه علی العجالة ما را دسترسی باین دیوان ممکن نیست امید است که در آینده بنشر قسمتی از اشعار این شاعر که تا کنون گمنام مانده موفق آئیم.

۱- نشانه 795 Supp. persan، فهرست بلوشه ج ۳ ص ۴۳۴ - ۴۳۵.

۲- امیر ایسن قتلغ نویان از امرای مشهور اولجایتو و ابوسعید است و هموست که ناصرالدین منشی کتاب سبط‌العلی را در تاریخ کرمان در سال ۷۱۶ بنام او نوشته.

یک نامه از محمد خان شیبانی

و

دو نامه از شاه اسمعیل صفوی

بقلم آقای

عبدالحسین نوایی

پس از مرگ امیر علیشیر نوایی وزیر عاقل و دور اندیش حسین باقرا آخرین سلطان گورکانی ایران سلطنت تیموریان روی بانقراض نهاد چه بر اثر شورشهای متوالی پسران متعدد سلطان حسین اساس این سلطنت متزلزل شد و وهنی عظیم بدولت تیموریان راه یافت بخصوص که سلطان حسین میرزا نیز بعلت ضعف مزاج و کهولت نمیتوانست بکارهای کشور رسیدگی کند حتی قادر براه رفتن نبود و او را در محفه از نقطه ای بنقطه ای میبردند. مقارن همین احوال دو سلطان ذی نفوذ با قدرت یکی در ماوراء النهر بنام شاهی بیگ خان یا محمد خان شیبانی دیگری در شمال غرب ایران یعنی آذربایجان بنام شاه اسمعیل صفوی ظاهر شدند و از دوطرف دولت تیموری را در میان گرفتند.

شیخ خان از باز ماندگان شیغان یا شیبان یکی از فرزندان جوجی پسر چنگیز که بسیار شجاع و بیباک بود در ۹۰۶ در ماوراء النهر سلسله امرای اوزبک یا شیبانی را تأسیس کرد و در ۹۱۱ - ۹۱۲ خراسان را فتح نمود در غالب اوقات با امراء محلی در زد و خورد و با حوادث جهان در کشاکش میزیست و بهمین جهت مردی سختگیر و تند و شجاع و متهور و در برابر شداید و سختیها پایدار بود.



شاه اسمعیل صفوی

شاه اسمعیل پسر سلطان حیدر صفوی در سال ۸۹۲ متولد شد و در ۹۰۶
 رسماً در تبریز بر تخت سلطنت جلوس نمود، چهارده سال فاصله بین جلوس و تولد این

پادشاه نیز س
 آن وقایع ن
 کرمان و خر
 سلطان حس
 شاد و راضی
 که سلطان
 راه یزد بط
 بایقرا کشی
 در
 علاءالدوله
 میان برداش
 اسماعیل س
 که بر رواج
 سخت متعص
 و ریشه دوا
 کرد و در ۸
 و درد پا در
 خاکی در ک
 برابر اوزبکا
 خوردند بگر
 پسرش محم
 ازبک گریخت
 ایران نمی
 دو پادشاه

پادشاه نیز سراسر در جنگ بامشکلات زندگانی گذشته است که اینجا مجال بحث و تفصیل آن وقایع نیست. این پادشاه دلیر از سال ۹۰۶ تا ۹۱۴ جمیع نقاط ایران را غیر از کرمان و خراسان تصرف نمود ولی از آنجا که نسبت بخاندان تیموری احترام میورزید و سلطان حسین بایقرا هم با فرستادن رسل و رسائل پیوسته خاطر شاه جوان صفوی را شاد و راضی نگاه میداشت شاه اسمعیل قصد خراسان نکرد تنها یکبار چون شخصی را که سلطان حسین فرستاده و لحن نامه‌ای را که نوشته بود شایسته مقام خود ندید از راه یزد بطبیس حمله کرد و با قتل عام سکنه آن شهر قدرت خود را برخ سلطان حسین بایقرا کشید.

در سال ۹۱۴ شاه اسمعیل مراد میرزا آخرین امیر آق قویونلو را که بهمراهی علاءالدوله ذوالقدر حاکم دیار بکر و بغداد قصد حمله بایران را داشت در سه جنگ از میان برداشت و خاک عراق را ضمیمه متصرفات خود کرد، از همان اوان کار شاه اسمعیل سلطان عثمانی از طرفی و شیک خان از طرفی دیگر با اهمیت نهضت صفویه که بر رواج تشیع مبتنی بود پی برده بودند و چون هر دو در مذهب تسنن سخت متعصب بودند در صدد بر آمدند که پیش از آنکه این سلطنت قوام یابد و ریشه دواند آنها را از میان بر دارند چنانکه نخست شیک خان باین کار اقدام کرد و در ۹۱۱ آماده حمله بخراسان شد. سلطان حسین بایقرا با وجود ضعف پیزی و درد پا در محفه نشسته بجنگ اورفت ولی پیش از آنکه جنگی اتفاق افتد در النگ بابا خاکی در گذشت (دوشنبه یازدهم ذی الحجه ۹۱۱) و باز ماندگان او نتوانستند در برابر اوزبکان مقاومت کنند پس از آنکه در جنگ مرل (اول محرم ۹۱۲) شکست خوردند بگرگان گریختند در گرگان مظفر حسین میرزا فوت کرد بدیع الزمان میرزا و پسرش محمد. زمان میرزا چون مقاومت را غیر ممکن دانستند از پیش سپاهیان ازبک گریخته بشاه اسمعیل پناه بردند بدین ترتیب دولت تیموریان منقرض شد و کشور ایران نیمی بدست شیک خان و نیم دیگر بدست شاه اسمعیل افتاد ولی از آنجا که دو پادشاه در اقلیمی ننگینند این دو کشور گشا هر کدام برای قلع دیگری بی بهانه

میگشتند تا اینکه شیک خان پیشقدم شد و مکتوبی سخت بشاه اسمعیل نوشت بدین عبارت ۱ :

« سیادت پناه سلطنت دستگاه اسمعیل داروغه بعنایت یغایت بلا نهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بدانکه تدبیر امور مملکت داری و تسخیر بلاد و تقمع اعدای و تکثیر افاض بدایع خیر آثار و رونق بقاع حرز جان فرسا از عهد ازل فیاض لم یزل بقبضه اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار سعید شهید طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه تقویت فرموده و سریر خلافت و عدالت و مرحمت دربارگاه رفت و عظمت جهان پناهی و ضبط سیاست ما قیام یافته و سکه شیرمردی در ضرابخانه دلبری و فیروزی بالقاب همایون ما موشح گشته و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب با رسیده پس بدلیل معلوم میشود از قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که الولد سرایه مقرر است که میراث که از پدر ماند یسر میرسد و مستحق و سزاوار اولاد اوست و دیگر از روی اصطلاح عقلی آنکه چون شب ظلمانی پیدا شد و ستارگان در آسمان بدر آمدند بتخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود یک نوزه تقریباً از سرکوه بالا آمد و رنگ خود را زرد نمود ساعتی لرزید از هیبت طلوع نمودن آفتاب چون صبح صادق دمیدن گرفت بهمان محل که برآمده بود فرو رفت همچنین ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او از جانب مغربست از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کنند دیگر آنکه چون زیارت کعبه معظمه تشریفاً و تعظیماً رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان باید که تمام راهها که متعلق راه کعبه معظمه است ساخته و پرداخته نمایند که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده اند که زیارت مشرف شوند ، ساوری و یشکش طیار نماید و سکه و خطبه بالقاب همایون ما در ضرابخانه موشح سازد و در مساجد جمعه خطبه را بالقاب جهانگیری ما ملقب گرداند و خود متوجه پایه سریر اعلی شود و الا که از حکم همایون ما که نغمه الله تعالی فی مشارق الارض و مغاربها عدول و انحراف جایز شمرد و انصراف و رزد فرزند دلبند ارجمند سعادت مند ما شجاع سلطنت و جهانداری مبارز ظفر و اقتداری ، شعر :

جوان و جوانبخت و روشن ضمیر بدولت جوان و بتدبیر بیر

بدانش بزرگ و بهمت بلند بیازو دلیر و بدل ارجمند

ابوالمبارز عیدالله بهادر خان ابقاه الله تعالی را باجماعتی امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و نکوردی و غور و غرjestان بسر او خواهم فرستاد تا او را بقر سیاست مقهور سازند و اگر چنانچه مسخر نشود دیگر فرزند خلف نوجوان مقصود سلطنت دوران حافظ بلاد امن و امان قانع کفر و طغیان آنکه مرکب ظفر بهر جانب که راندی در مقصود کشودی بفتح و فیروزی مفتوح گردانید ، شعر :

دولتش اندر رکاب و فتح استقبال او هر کجا رومینهد فوج ملایک لشکرش

در تک ذریانهنگ از برق تیغش میجهد پیشه ها از شیر خالی از جنود عسکرش

۱- متن این نامه و نامه بعد از روی دو مجموعه خطی یکی متعلق باستانی آقای اقبال دیگری متعلق بجناب آقای دکتر غنی استنساخ و با یکدیگر مقابله شده . این مکاتیب را ما فقط از لحاظ تاریخی نقل میکنیم و الا انشاء متکلف و موضوع آنها بهیچوجه بسندیده ما نیست .

ابوالفوارس تیمور بهادر خان اطال الله عمره باجماعتی از لشکریان سرحد قندز و بقلان و حصار شادمان و بدخشان تا نواحی ترکستان متوجه شوند تا آن ولایت را بکف اختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند و اگر چنانچه دیگر باره متزجر نشود رایات نصرت آیات فرصت آثار را متوجه خواهیم فرمود اول فرزند اعز غنچه گل مراد و تسکین جان و قوت جگر و فزاد آنکه مشهور شده ضرب دلاوری او بهر جا شیر یشه هجاء شعر :

ز ضرب سنانش فلک بشت خم اسیر کندش دو صد شاه جم
در آورد که تیغ چون برکشد سر سرکشانرا بخون درکشد

ابوالنصر کمال الدین سونجک بهادر خان را باجماعتی امرا و مقربان تعیین میفرمائیم و فرزند دره التاج شجاع الدوران تسامح جیحون الصلابه فی الجدل حمزه بهادر خان و فرزند عبدالملک... فی الآفاق و تهمتن بالاستحقاق علم الدین مهدی بهادر خان در جوانی باجماع امرا و دلاوران و عساگردین دار که از اندجان و مهر بادام و قند بادام و سارخنه و تاشکند و شهر سبزو اروا طرماو و شیران و اورگنج و خوارزم و جیحون کنار و کاشغر و منق تا نواحی قیچاق و غلامق مقرر شد که استادگی نمایند و با مخالفان حربا حرب نمایند (کذا) و اعیان دولت که در آن معرکه حاضر باشند بای و قاردر زمین استوار نگاه دارند که چون بتوفیق الله تعالی از خزانه و بنصرک الله نصراً عزیزاً نصرت استقبال نماید اعلام نمایند که درجه محل و مقام خواهد بود والسلام»

محمد خان شیبانی این نامه را مصحوب خواجه کمال الدین حسین بیارگاه شاه اسمعیل فرستاد ولی شاه اسمعیل که گویا هنوز از قدرت خود در مقابل این حریف زیاد مطمئن نبود در جواب آن نامه جسورانه جوابی بالنسبه ملایم تر فرستاد بدین عبارت ۲: «بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله احمد المختار و آله اجمعین والعاقبة للمتقین» و «واذکر فی الكتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان یأمر اهله بالصلوة و الزکوة و کان عند ربه مرضیاً». بعد از اهدای سلام و اعلام آنکه مضامین مکتوب شریف بشرف اطلاع و یقین پیوست و چنانچه از آن طرف مصرح دلایل ارادت موروثی صمیمی بود از اینجانب محرک سلاسل محبت و مودت قدیمی گردید اما با وجود آنکه طریق سلوک و سلوک طریق آبابی عظام علیه الدرجات و اسلاف فتمام سنیه المقامات اینجانب که نزد همگنان از ادانی و اقاصی و مطیع و عاصی کمال انتشار و غایت اشتها یافته و کیفیت خصوصیت و اختصاص اخلاف آن زمره اشراف باوصاف کریمه و اخلاق

۱- خ: متعذر ۲- اگرچه در هر دو مجموعه ای که این نامه از روی آنها استنساخ شده نام مخاطب قید نگردیده و در هر دو عنوان آن چنین است: «مکتوبی است که شاه اسمعیل ماضی یکی از سلاطین نوشته» ولی از فحوای آن یقین است که مخاطب آن محمد خان شیبانی بوده و آنرا شاه اسمعیل قبل از حرکت بمشهد همراه محیی الدین احمد شیخزاده لاهیجانی فرستاده و اگر هم جواب نامه محمد خان شیبانی که در متن ذکر شده نباشد جواب نامه دیگری است از او در همین زمینه.

عظيمة اسلاف درجه وضوح پذيرفته استفسار از حقايق بعضی اخبار که همانا از تقرير مسافران خوش آمد گو و تقرير مجاوران تقرب جو مسموع شده باشد بدیع و بعيد و خلاف رأی سديد نمود ، « و ان كثيراً يضلون باهوائهم بغير علم ان ربك اعلم بالمعتدين » و منهج سيل « و اوضح لمن اهتدى ولكنما الاهواء عت فأعت » مخلص فحاوی کتاب و محصل مطاوی جواب آنکه برارباب بصاير و ابصار كالشمس في وسط النهار واضح و آشکار است که بوجوب فرموده لولاك لما خلقت الافلاك تعبير معمورة خاك و ترتيب عوالم ياك بوسيله ظهور اشعه نور محمدیست و برحسب مقتضای ترتیب جامعیت بين ختم النبوة و کمال الولاية که هرآينه مقتضای ظهور آثار عموم و احکام حکومت دنیوی و مستدعی سطوع و شمول اطوارسلطنت اخروست ایالت ولایت صوری و ولایت ممالک معنوی خاصه آنحضرت و عترت طيبة علیة الخصال و اولاد طاهره و آل جلیة الکمال اوست و بتحقیق و یقین و ادله و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری غیر ذات الهی صفات آن سلطان سریر دنی فتدنی فکان قاب قوسین او ادنی نیست و چند روزی که برحسب اختیارات ربانی و اختصارات زمانی وارثان آن جامعیت مخصوصه و حاکمیت منصوصه اعنی ائمه هدی و مکمل اولیاء استدرک حقوق ارثیت خود از ایادی ارباب غصب و تعصب متقاعد گشته از ننگ اشتراك اهل دنیا نام تسلط و استیلا نمیردند و خود را در صدد مقابله خسان نمی آوردند بر طبق اشارات غیبیه و ارادات الهیه از کمال علو و علو کمال ایشان بود حاشا که بواسطه عجز و زبونی از آن جمع پریشان بوده ، اما الحمدلله چون درین ولا بوجوب لکل اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان از چمن دلگشای خاندان نبوت و ولایت نهال برومند وجود اینجانب سرافرازی کشید و از مکن عالم آرای دودمان سیادت و سعادت چراغ گیتی افروز این دولت روز افزون که آیه : « والله متم نوره » نشان آن و فحواى آیه کریمه : « نارالله موقدة التي تطلع علی الافئدة » در شأن آنست روشن گشت و آثار فحواى : « ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون » از وجنات اطوار خود مشاهده افتاد و بی خواست زبان خاموش تلقین هاتف سرورش بذکر : « انا نحن نرت الارض و من علیها » گویا شد منادی تقدیر زبان تقرير بادای ندای : « و كذلك ارسلنا فی امة قد خلت من قبلها امم لنبلو علیهم الذی اوحینا » گشاد و نوك خامه ملايك سریر کاتبان تحرير بوجوب « واذکر فی الکتاب اسمعیل » بر صفایح صحایف سلطنت کاملة الارکان و خلافت عالم و عالیان رفم اسم جلیل ثبت نموده زمانه را در نظر اهل زمان جلوه داده بیت :

در خزانه رحمت بقل حکمت بود
 زمان دولت ما در رسید و در وا شد
 « الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کننا لنهتدی لولا اذ هدانا الله » وظیفه ارادت کامله بهجبت
 شامله موروثی آنکه همچنانکه بادی فتح ابواب موافقت و نشر اسباب مصادقت شده اند در استقامت آن
 امور و استدامت آن دستور اهتمام مبذول داشته بوجوب : « قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی
 القربى » سر رشته آل عبا را از دست ندهند و چنگ اعتقاد و التزام بعروة الوثقی مصدوق : « انى
 تارك فيکم الثقلين کتاب الله و عترتی الا فتمسکوا بهما فانهما جبلان لا ینقطعان الی یوم القیام » مستحکم

دارند که هر آینه آن شیوه رضیه و شبیه مرضیه مستوجب آن خواهد شد تا امدادات معنویه و ارشادات دینی که در مکتوب ارادت اسلوب نسبت بآباء کرام ولایت مقام ما فرموده اند مقرون بافادات و سعادات صور؛ دنیویه گردد و بلا شک چون معانی ارتباط ازلی و تجدید مبانی اختلاط اصلی تا کید یابد تصدیق اقاویل باطله و توفیق اباطیل کاذبه جمعی کذاب غرضناک بیابک که درسک ؛ و کذلک جعلنا لکل نبی عدواً شیاطین الجن والانس یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا» منسلک اند نخواهند فرمود چه الحق در اینجانب نیز ترویج مذهب حق ائمه هدی و اجرای احکام شریعت غراء و طریقت یضای مضطفی و مرتضی که آیات نینت کتاب و احادیث صحیحہ صریحہ نبوی بر حقیقت این دو شاهد عدل مزکی اند بصورت دیگر که در نظر مجبوسان مضیق تقلید و تقید بافسانهای آبابی دولت بر حسب «انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون» مستنکر و غریب و بدعت و بی تقریب نماید واقع نیست ، «ا فغیر الله ابنتی حکما و هو الذی انزل الکتاب مفصلا و اتبعت ملة آباءنی ابراهیم» و کف لا . راه حق اینست نتوانم نهفتن راه راست ، بیت :

ز مشرق تا بغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است

والمعجب که آبا و اجداد سلطنت نژاد علی الاعتقاد انارالله برهانهم بر همین عقیده منجبه و طریقه مهدیه بوده اند «ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و اتم تعلمون» و اگر حاشا در حقیقت آن مذهب حق شایه ریسی بخاطر گذرد هر کرا از علماء وثیق و فضالی صاحب تحقیق که تعیین فرموده بفرستند بدلائل عقلی و نقلی برو اثبات مدعی حسب البتئی خواهد شد ، «قل هل عندکم من علم فخرجوه لنا ان تبعون الا الظن قل فله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین» یعلم الله که مقصد اصلی و غرض کلی از ارتکاب امور فانیه دنیوی و تمشیت احکام صوری غیر اشاعت احکام شیعه طاهره و اذاعت آثار فرقه ناجیه که تا غایت انوار اسرار اصول و فروع آن در حجاب ظلام ظلم مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت که مخفی و منطفی بود نبوده و نیست و الا همت بلند صفوی اتما و نهمت ارجمند مصطفوی اعتلا که ارثاً و جلة از تعلق امور دنیه دنیا و جزئیة سلطنت این سرا تنفر و اباء دارد ارفع و اعلی از آنست که بزخارف فانیه خسیسه و حطام ردیه خبیثه التفات نمایند ، شعر

شکر خدا که باز درین اوج بارگاه طاوس عرش میشوند صیت شهرم

مقصود ازین معامله ترویج کاراوست نی جلوه میفروشم و نی عشوه میخرم

شاهین صفت چو طعمه چشمم زد دست شاه کسی باشد التفات بصید کیبوترم

الله الحمد والمنة که مریمان توفیق الهی و تأیید نامتناهی مضمون سعادت رهنون «الذین یستحبون الحیوة الدنیا و یردون عن سبیل الله و یبقونها عوجاً اولئک فی ضلال مبین» را خاطر نشان طینت طیبه ما فرموده تقاشان قضا و قدر که مهندسان کارگاه خیر و شر و مصوران اشکال نفع و ضررند هیچ رقمی از ارقام محبت دنیا و اهل دنیا بر صحیفه خاطر ما نکشیده اند و هیچ نقشی از صور دلفریب این شاهد رعنا بر لوح ضمیر ما تنگاشته ، شعر :

بکامرانی دوران نخور فریب که چرخ

که آ که است که کاوس و کی کجا رفتند

ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد

بلکه از راه خصوصیت نبوی بمقتضای « ان عادی لیس لك علیهم سلطان » دست تصدی ماسوی و ابادی تسلط و تعلق دنیا و عقبی ازینجانب منصرف گشته حافظان عنایت ازلیه و حارسان سعادت ابدیه بدستاری ابتنا و اهدی (؟؟) و هماحر امان علی اهل الله دامن همت ما را از لوث آرایش بآرایش دنیوی و آسایش اخروی محفوظ داشته اند ، بیت :

دو گیتی را نخواهد هر که مرد است

یکی را خواهد او کین هر دو کرده است

درب اوزغنی ان اشکر نعمتك التي انعمت علی و علی والدی وان اعلم صالحاً ترضاه و ادخلنی

برحمتك فی عبادك الصالحین » صورت منع تجار از آمد و شد این بلاد و دیار چون منافی طور مروت

و رعیت پروری و مباین آیین فتوت و عدالت گستر است یقین که تجویز نسبت آن باینجانب نخواهند فرمود

چه فی الواقع خلاف واقعت و تامل و تسویفی که تاغایت در ارسال رسل و رسائل واقع شده بود همانا

منشأش بر ضمیر منیر معانی تصویر صورت پذیر باشد چه در اینمدت چندان توجه و اشتغال بدفع و رفع

اهل بدع و عدوان و قلع و قمع ارباب بدعت و عصیان بود که مجال رعایت این نوع آداب مستقره و قوانین

مستمره نمیشد و معذک و ثوق و اعتماد بکمال و داد و اتحاد قدیمی ایشان چندان داشت که با تتراع رسوم

اهل عادت حاجت نمیدانست اکنون چون بمفاتح توجه ایشان ابواب مراسم محبت فرا مفتوح گشته بعد

الیوم از دیاد تردد قافله و امتداد این سلسله از شبیه اقتطاع مصون و از وصیت انصراف مأمون خواهد

بود و همچنانچه اشعار فرموده بودند چون زیارت بیت الحرام از اعظم شعایر اسلام است که : « و من

یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب » بندگان توجه فرمایند باقدام امداد و اسعاد اقدام بوظایف

اقبال اشتغال نموده نوعی متوجه خواهد شد که باین بهانه زیارت آستان امامت ارکان ولایت بنیان

حضرت ثامن الائمه الهادیه علیه و علیهم الصلوة و التحية در باید ، بیت :

يك طواف درش از قول رسول قرشی

تا بهفتاد حج نافلة یکسان آمد

استادان بنا که جهت تعمیر مساجد و صوامع طلب فرموده بودند چون ترویج آن بقاع خورشید

ارتفاع بر ذمت همت ما لازم است انشاء الله بعد از وصول مکاتبات از مداین معتبره عراق استادانی

که شهره بلاد و نادره آفاق باشند بدان صوب عالی فرستاده خواهد شد و بواقی حالات و مقالات دلپذیر

را علامی محیی مراسم الاسلام عمده ارباب القلم و العرفان اسوة اصحاب الکشف و البرهان لا زال

کاسه احمد فی الفاتحة و الغنمة محمول است که بعد الاستجازه و الاستشارة معروض دارد « یا ایها الناس

قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً و هذا کتاب انزلناه مبارک مصدق الذی بین

یدیه و تمت کلمة ربک صدقاً و عدلاً لا یمیدل لکلماته و هو السمع العظیم و السلام علی من اتبع الهدی » .

این مکتوب را محیی الدین احمد مشهور بشیخ زاده لاهیجی بشیخ خان رساند

و پس از فرستادن آن شاه اسمعیل بلافاصله شروع بتهیه قوی کرد و در اواسط رجب

۹۱۶ بطر

و خبر رسید

صفوی بهر

گشته بود

آخر رجب

آنکه جنگی

زیارت قبر

بجانب مرو

جن و وفا می

همین احوال

کاری بس م

حصار بیرو

اسمعیل تظ

قشون اوزب

»

آن عزیت

ما نیز خیال

اسرع الحال

روح افزای

این مقدمه

همایون و قوف

معنی از حیز

حضور ارزان

انعطاف داد

جنود لاله و

ظهور آید و

۱

۹۱۶ بطرف خراسان حرکت نمود، حکمرانان ازبک یکایک از جلوسپاه قزلباش گریختند و خبر رسیدن سپاه صفوی را بشاهی بیک خان رساندند شیک خان از جسارت پادشاه جوان صفوی بهراس افتاد بخصوص که همان موقع از جنگ باقبائل هزاره ناهراد و شکسته باز گشته بود و بهیچوجه خود را مهیای جنگ با سپاهیان قزلباش نمیدید بهمین مناسبت در آخر رجب ۹۱۶ از هرات بمر و گریخت و در آن شهر متحصن شد بدین ترتیب بی آنکه جنگی روی داده باشد خراسان بدست سپاهیان صفوی افتاد. شاه اسمعیل پس از زیارت قبر حضرت رضا بطرف سرخس رفت و آنجا را گرفته محمد دانه را بر مقدمه سپاه بجانب مرو فرستاد، این قشون با اینکه فرمانده آن از میان رفت بر اوزبکان که بریاست جن و وفا میرزا از هرات بیرون آمده بودند غلبه کرده آنانرا بدرون شهر راندند، در همین احوال شاه اسمعیل نیز رسیده هرات را در محاصره گرفت ولی گرفتن قلعه هرات کاری بس مشکل بود بهمین مناسبت شاه اسمعیل خواست بحیله قشون اوزبک را از حصار بیرون آورد علی هذا در روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ۹۱۶ شاه اسمعیل تظاهر بعقب نشینی کرده بسه فرسخی شهر رفته آنطرف نهر محمودی بانتظار قشون اوزبک نشست و ناهمه بدین مضمون نزد محمد شبیانی فرستاد که:

«تو بما نوشته بودی که عزم گزاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب جهت امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق البشر علی بن موسی الرضا علیه التَّحِیَّة و التَّناء داریم و علی اسرع الحال همت بر توجه آنصوب صواب میگذاریم و چون وعده تو بوفای رسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العده دین عمل نموده لوای جهانگشا بجانب مشهد مقدسه برافراختیم ۰۰۰ غرض از تحریر این مقدمه آنکه متصور آن بود بلکه لایق و مناسب چنان مینمود که آن جناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون این معنی از حیز قوه بفعل نیامد ما جهت دریافت ملاقات تا بظاهر بلده مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آن جناب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوائل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله و ازهار بیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پرده غیب مستور است بجز ظهور آید والسلام» ۱.

بعد از فرستادن این مکتوب شاه جوان صفوی امیر بیک موصولو را با ۳۰۰ نفر بر سر آب محمودی گذاشت و دستور داد که بمحض دیدن قشون اوزبک گریخته خود را باردوی قزلباش برساند و خود بقریه ملختان رفت این تمهید مؤثر افتاد و با آنکه شیبک خان روز دیگر هم برای رعایت حزم و احتیاط از قلعه بیرون نیامد ولی سر انجام از هرات بیرون آمد در راه مکتوب شاه اسماعیل باورسید و پنداشت که سپاهیان قزلباش از مقاومت عاجز آمده اند بهمین سبب با سرداران برگزیده و قشونی جرّار بسوی نهر محمودی رفت امیر بیک موصولو پس از آنکه اوزبکان را دید بناخت روی باردوی قزلباش نهاد این فرار بیشتر باعث چسارت و تشجیع اوزبکان شد بالاخره اوزبکان رسیدند در همان لحظه جنگ عظیمی که مقدرات دو سلطنت تازه و نوظهور را معین میکرد در گرفت سرانجام محمدخان شیبانی شکست خورد، اوزبکان از غایت اضطراب در چهار دیواری که راه خروج نداشت اسب راندند چون خواستند که از دیوار بالا روند نتوانستند بر روی یکدیگر افتاده نیمی مجروح و بقیه کشته شدند از آن جمله محمدخان شیبانی بود در همان حین آدی بهادر یکی از سربازان قزلباش رسیده و محمدخان را بشناخت سر او را برید و پیاپی اسب شاه اسماعیل انداخت. رفتاری که با کشته محمدخان شیبانی شده یکی از زشت ترین وقایعی است که تاریخ زندگانی سلاطین مستبد و متعصب شرح آنرا ثبت کرده و خلاصه آن بنقل از تاریخ عالم آرا این است: «هر عضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند سر او را پوست کنده پر کاه کرده بسططان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسه سر را بطلا گرفته بقول مؤلف احسن التواریخ قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش بود..... آقارستم روز افزون که بتغلب بروایت مازندران استیلا یافته بود نسبت بملازمان سده اقبال شاهی خلاف ورزیده همیشه میگفت که دست من است و دامن شاهی بیک خان در این وقت خاقان سلیمان شان بیک دست او را (یعنی شیبک خان را) بریده بیکمی از یساولان بهرام صولت داده فرستادند که بمازندران برد و در دامن آقا رستم اندازد و بگوید که دست تو بدامن او نرسیده اما حال او دست بدامن تو زده آن یساول در وقتی که آقا رستم با سرداران طبرستان

مجلس عالی

بازگشت هیئت

زهره اش آب

بعالم عقبی شد

پس

جنگ را بر

فتحنامه ها

است ۲:

»

رسائل مودت

نور علی نور

وجود وثیقه

اخرت للناس

طوبت مستغنی

والانصاف قان

فانصواتوری

مسکبة الختام

بورود مسرت

این محب را

ملکاً عظیماً

عواطف لم

فضل الله یؤتیہ

وعطیة کبری

بگذارند و

ماوراءالنهر

مغلوب و مقتول

مجلس عالی داشت بانجمن در آمده بیخوف و هراس بخدمت مرجوعه قیام نمود فی الفور بازگشت هیچ آفریده را مجال دم زدن نشد آقا رستم از خوف آن پیغام سراسر تهدید زهره اش آب شده دلش از واهمه و بیم قصور یافت روز بروز ضعف بردنش مستولی گشته بعالم عقبی شتافت « ۱ .

پس از آنکه این فتح میسر شد و شاه از سرهای کشتگان مناره‌ها ساخت و غنائیم جنگ را بر لشکریان تقسیم نمود خبر این فتح را باطراف بفرستاد و ملوک و سلاطین را فتحنامه‌ها نوشت اینک یکی از آن فتحنامه‌ها که بقانصوی غوری از مماليك مصر نوشته است ۲ :

« قوافل تحیات و رواحل تسلیعاتی که مصر جامع محبت حقیقی از درود آن معمور و شوارق رسائل مودت سمات که فحوای حقایق ادایش مقبوس از شکوة : « یکاد زیتها یضییء ولولم تمسسها النار نور علی نور » باشد متوجه عتبه خلافت نشانی منبع المکانی ساخته که جامع ازهر سلطنت و کامکاری بوجود وثیقه‌الاساس و ذات سعادت آیاتش منخرط در سلك خراسان ملت موصوفه : « کتتم خیر امة اخرجت للناس » سبب بناء مودت حقیقت نسبت با ذات شریفش مستحکم و اکد و بنیان صفاء نیت و خلوص طویت مستغنی از احکام و تأکید اعنی السلطان الاعظم عمدة الملوك والحکام بین الامم رافع لواء العدل والانصاف قامع بینان الظلم والاعتساف المؤید من الله الملك الولی معز السلطنة والایالة والعدالة والاقبال فانصوالغوری اعلی الله تعالی معالم الاسلام بیامن وجوده الی یوم القیام بعد از تمهید اساس محبت سلامی مسکية الغتنام مشهود خاطر دریا مقاطر آنستکه چون از جمله امور یقینه است که ابتهاج و سرور اجبا بورود مسرت حنین مقتضی فطرت سلیم هدایت است در این او ان ظفر عنوان لطایف نامتناهی الهی این محب را فایض با کثار فتح و ظفر ساخته و کمند ادراک رعایت و اعمال برکنگره قصر « وآتیناه ملکاً عظیماً » انداخته سوابق عنایت از لیه ابواب فتوحات غیبیه بر روی مجاهدان دین گشوده و روابط عواطف لم یزلیه بر چهره مقاصد و مآرب در مرآت حسام فیروزی اتسام غازیان نصرت قرین نموده « وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم » صدق مودت چنان اقتضا کرد که باخبار این موهبت عظمی و عطیه کبری اجبارا مسرور دارند تا وظایف شکر ایزدی بر حسب فرموده « ولئن شکرتم لا زیدنکم » بگذارد و اجنای این ثمره المراد آنکه شیک شیبانی که شعبه از درخت کفر چنگیز خانی بود در ممالک ماوراءالنهر و تمامی خراسان دست تسلط بگشود و باد نخوت و غرور در دماغ او راه یافته سر از

۱ - عالم آرای عباسی صفحه ۲۹

۲ - از مماليك برجی مصر که در ۹۰۵ سلطنت نشسته بود و در ۹۲۲ بدست سلطان سلیم اول

مغلوب و مقتول شد .

جاده استقامت بر تافته و متعرض ممالک محروسه میشد و از هر طرف بنهب و غارت مبادرت مینمود و ابواب ظلم و تعدی بر سایر بلاد و عباد میکشود

کسی را که برگشت روز بهی
خرابی نماید بهر بوم و بر
ز اقبال و بخت خود آید بتنگ
چو او را خرابی بود طبع و خو
کسی نیک بیند بهر دو سرای

حفظ نوامیس الهی و رعایت قوانین خلافت و پادشاهی چنان اقتضا نمود که عسا کر نصرت و ظفر قرین بزم قلع و قمع آن شقی خسارت آیین روی توجه بصوب ممالک خراسان آورند «ستدعون الی قوم اولی بأس شدید» بمجال عیان رسانید یوم الجمعة سادس شهر شعبان المعظم سنه ست عشر وتسعمائه در دارالملك مرو یوم التقی الجمعان تحقق یافت محاربه و مجادله تمام واقع شد و آتش حرب و قتال بنوعی التهاب و اشتعال گرفت که بهرام خون آشام از خوف و اضطراب رجعت اختیار کرد شعر :

ز هر سو شده تیر ناوک روان
روانگشته خون هر طرف همچو آب
غازیان ضرغام انتقام و مجاهدان بهرام اتسام زبان حال بدین مقال گشودند که :

اف علی النرجس و الآس
و کأسنا حجة الراس
السيف و الخنجر رجائنا
شرابنا من دم اعدائنا
از کشته پشته ساخته یت :

گرفته همه روی آفاق خون
درین اثنا از مهیب تأییدات غیبی نسائم فتوحات لاریبی و زبیدن گرفت شیک شقاوت آثار و سایر
امراء و انصار که از کثرت ازدحام از حیز شمار بیرون بودند طعمه شمشیر و هدف نیزه و تیر گشتند و
همگی ممالک ایران و توران بقبضه اقتدار و حیطه اختیار آمده تمامی آن دیار از خبث وجود آن گروه
ناپکار پاک گشت « و قطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین » و چون این فتح بزرگوار بتوفیق
پروردگار بین همت اجبای صادق و اصدقای موافق بمنصه ظهور رسید مترقب آنکه در سایر ابواب
مراقت هم علیه از مقتضی ذاتیه دانسته ریاض محبت را برشحات اقلام مودت اتسام سیراب گردانیده و
جهت تبلیغ این اخبار مسرت آثار افتخار الخلفاء العظام بین الامم حنزه خلیفه را فرستاده شد برشحات
اقلام مودت از تسام کشتزار محبت را سیراب گردانید المعتمم بجبل الله الملك الولی اسمعیل بن حیدر بن
جنید الصفوی و الختم بالصلوة علی محمد و آله الطیبین الطاهرین .

بهرمنندار

نم

خوا

و مؤلف ک

بلاشبهه یکی

یعنی تاریخ

در هیچیک

سبک و رو

نگارش در

و مغول و هند

و اروپائی را

شده در جام

رشد

بوده علاوه

خود بکار می

روی عالی تر

هر سال از

نسخه های متن

و با نسخه اد

بفرستند تا آ

بخوانند و آ

هنرمندان و آثار هنری

نسخه های مصور جامع التواریخ رشیدی

خواجهر رشیدالدین فضل الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸) وزیر غازانخان و اولجايتو و مؤلف کتاب جلیل القدر جامع التواریخ اگر بزرگترین مورخین فارسی زبان نباشد بلاشبهه یکی از اعظم ایشان است. کتاب جامع التواریخ او علاوه بر آنکه در یک قسمت یعنی تاریخ چنگیزخان و اجداد و اولاد او نظیر ندارد و حاوی مطالب و اطلاعاتی است که در هیچیک از منابع دنیا بدست نمی آید اول کتابی است که در تاریخ عمومی عالم تقریباً بسبب و روشی که بعدها در ممالک غربی در تألیف تاریخ عمومی معمول شده برشته نگارش در آمده و رشیدالدین در این کار از کلیه علمای ملل متنوعه از چینی و مغول و هندو و یهود و کشیشان عیسوی اروپائی استمداد کرده و تاریخ کلیه اقوام آسیائی و اروپائی را از روی اطلاعات ایشان و منابع کتبی که بتوسط آن جماعت بفارسی ترجمه شده در جامع التواریخ گنجانده است.

رشیدالدین که خود سردی حکیم و با ذوق و شاعر و خوش خط و هنر دوست بوده علاوه بر کمال دقتی که در جمع آوری اطلاعات ذیقیمت برای تألیف شاهکار جاوید خود بکار میبرده سعی داشته است که این کتاب و سایر تألیفات او بهترین خطوط ذر روی عالی ترین اقسام کاغذ با تصاویر و جلدهای اعلی ترتیب داده شود و تا او در حیات است هر سال از مجموعه تألیفات او در اداره ای که مخصوصاً برای این کار تأسیس کرده بود نسخه های متعدد بدست قابلترین و ماهرترین استادان فن بدو زبان فارسی و عربی مهیا و با نسخه اصل مقابله شود و از آنها از هر کدام نسخه ای را یکی از بلاد معتبر اسلام بفرستند تا اهل استفاده نوشته های رشیدالدین را از روی نسخه های مقابله شده و مصحح بخوانند و اقتباس کنند و چون این وزیر با تدبیر قدرت بسیار و ثروت بیشمار داشت

این کار برای او در کمال سهولت انجام پذیر بود و با این وسایل میتوانست بهترین خوش خطان و نقاشان و مذهبیان و صحافان را استخدام کند و بایشان هر چه را در ازای هنر و خدمت خود بخواهند بدهد.

خواجه رشیدالدین در مشرق شهر تبریز آبادی معتبری بنام ربع رشیدی ساخته بود شامل عماراتی عالی و مدرسه و کتابخانه معتبری که بهترین نفایس عالم در آنجا دیده میشد بضمیمه گنبد و بارگاهی جهت خوابگاه ابدی خویش.



قتل برادر رستم بدست او (از نسخه جامع التواریخ دارالفنون ادینبورگ)

کتابخانه ربع رشیدی که متأسفانه بعد از قتل خواجه رشیدالدین (هفدهم جمادی الاولی ۷۱۸) بغارت رفت و قسمتی از کتب آن بفتوای معاندین و مخالفین خواجه بتهمت زندقه والحاد سوخت و قسمت دیگر آن پس از قتل پسر دانشمند با کفایتش خواجه غیاث الدین محمد (یازدهم رمضان ۷۳۶) بضمیمه کتب شخصی این خواجه پراکنده و بسیاری از نفایس آن تلف شد از مهمترین کتابخانه های دنیا بود و غیر از کتب نادره بزبانهای مختلف از نسخه های خط استادان خوشنویس و مصور بتصویرهای نقاشان نامی مقدار کثیری را خواجه رشیدالدین در آنجا جمع آورده و وقف کرده بود از جمله نوشته اند که دو هزار قرآن وقف ربع رشیدی بود چهار صد جلد بخط یاقوت و ششصد جلد بخط اکابر چهار صد و بیست جلد بخط خوب و پانصد و

هشتاد جلد

خوا

حکمت و تف

مبسوط و

تاریخ و صفا

هزار ورقه

در

الحاق شده

از کلیه تألیف

و بامر او

بنام «جامع

که خواجه

آن نسخه بر

هر سال يك

بیکی از شه

رشیدالدین

از

و مباحث

از

بزودی مند

دیگر فارس

۱

۲

۴

هشتاد جلد دیگر با شصت هزار جلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار ۱ « .
 خواجه رشیدالدین فضل الله علاوه بر جامع التواریخ تألیفات کثیره دیگر در
 حکمت و تفسیر و جغرافیا و طب و مفردات ادویه داشته بعضی بصورت کتابی بزرگ و
 مبسوط و بعضی دیگر بصورت رساله . عدد مؤلفات او را پنجاه و دو نوشته اند ۲ و مؤلف
 تاریخ و صافی مجموع آنرا : « ده جلد هر جلدی دوست من عدل که مجموع آن سه
 هزار ورقه باشد ۳ » معین کرده .

در يك مقدمه عربی که بر قسمتی از تألیفات رشیدالدین بنام «مجموعه رشیدیه»
 الحاق شده و يك نسخه قدیمی از آن بشرحیکه بیاید در پاریس موجود است ۴ فهرستی
 از کلیه تألیفات خواجه هست و از همین مقدمه چنین برمی آید که در حیات رشیدالدین
 و بامر او از مجموع تمام آن تألیفات بزبان عربی و فارسی نسخه ای بقطع بسیار بزرگ
 بنام «جامع التصانیف الرشیدی» ترتیب داده و آنرا در ربع رشیدی در گنبد و بارگاهی
 که خواجه بقصد مدفن خود ساخته بود گذاشته بودند تا کسانی که میخواهند از روی
 آن نسخه بردارند بعلاوه خواجه موقوفاتی مخصوص معین کرده بود که از حاصل آنها
 هر سال يك نسخه کامل بهمان قطع بزرگ از روی نسخه اصل استنساخ کنند و آنرا
 یکی از شهرهای بزرگ ممالک اسلامی بفرستند و متولی آن اوقاف بنا بر وصیت خواجه
 رشیدالدین مکلف بود که تصنیفات خواجه را هر سال باین تفصیل امر باستنساخ دهد:
 از کتاب مجموعه رشیدیه (مشمول بر چهار کتاب توضیحات و مفتاح التفسیر
 و مباحث سلطانیه و لطایف) دو نسخه یکی عربی دیگر فارسی ،
 از کتاب جامع التواریخ ، عدد مجلدات استنساخ کردنی تا آنجا که اصل کتاب
 بزودی مندرس نشود موقوف بنظر متولی و بمصلحت اندیشی اوست ، دو نسخه یکی عربی
 دیگر فارسی ،

۱ - مزارات حشری ص ۶۵ چاپ تبریز

۲ - مزارات حشری ص ۶۴ ۳ - تاریخ و صافی ص ۳۸ هـ

۴ - بنشانه 2324 Arabe



جلوس هولاکوخان (از نسخه جامع التواریخ کتابخانه ملی پاریس)

از کتاب بیان الحقایق دو نسخه یکی عربی دیگر فارسی
 از کتاب الآثار و الاحیاء دو نسخه یکی عربی دیگر فارسی
 در کار استنساخ خواجه رشیدالدین رعایت شرایط ذیل را توصیه میکند و میگوید
 که هر سال باید يك نسخه کامل بر روی کاغذ در غایت خوبی و لطف بقطع بغدادی

بزرگ با خ
 مقابله کنند
 نسخه های ا
 مخارج مصال
 استنساخ ک
 اختیار کند
 پاکیزه بیارا
 استنساخ ک
 یا برای کاری
 مؤلف
 و تحریر و
 بشر
 در راه تکثیر
 کتب او و
 بجا نمانده
 تألیفات متعد
 رشیدالدین
 محفوظ مانده
 است که غیر
 هائی که فهر
 بدون آنکه
 بحث داریم

۱ -
 مقدمه تاریخ
 بآن کتاب تح
 ۲ -

بزرگ با خط شیرین صحیح نوشته شود و با نسخه اصلی که ذریع رشیدی است بشکلی مقابله کنند که غلط و تصحیفی در آن نماند بعلاوه باید این نسخ همه بر روش همان نسخه‌های اصلی باشد و جلد آنرا از چرم یا شبیه بآن ترتیب دهند و اجرت کتابت و مخارج مصالح را از نصف مخارج موقوفات ربع رشیدی پردازند و بر متولی است که استنساخ کنندگان را از میان ادبای فاضلی که بحسن خط و سرعت کتابت ممتاز باشند اختیار کند تا در آخر سال جمیع نسخه‌ها را بانجام برسانند و آنها را بجلد و تذهیب پاکیزه بیاریند و تأخیر و اهمالی در این کار روا ندارند. برای محل سکونت و کار استنساخ کنندگان متولی باید از حجرات ربع رشیدی آنها را که بجهت طایفه ای دیگر یا برای کاری دیگر تعیین نشده در اختیار ایشان بگذارد... ۱

مؤلف تاریخ و صاف بتخمین مخارجی را که خواجه رشیدالدین در اجرت نسخ و تحریر و نقش و تصویر و جلد این کتب میکرده شصت هزار دینار رایج مینویسد. بشرحیکه یاد آور شدیم بدبختانه با وجود کمال جهدی که خواجه رشیدالدین در راه تکثیر نسخ تألیفات خود و حفظ آنها بکار میبرده بعلت غارت ربع رشیدی و تفرقه کتب او و پسرش و عوارض دیگر از جامع التصانیف رشیدی در هیچ جایك نسخه کامل بجا نمانده بخصوص از نسخه‌هایی که در عصر خود خواجه تهیه میشده فقط از جمله تألیفات متعدد او در بعضی از کتابخانه‌ها اجزائی بدست هست که در عهد خود خواجه رشیدالدین کتابت شده و خوشبختانه از دستبرد زمانه و ابنای جاهل بی اعتنای آن محفوظ مانده است، از آن جمله از بعضی قسمتها تا کنون خبری بدست آمده و یقین است که غیر از این اجزاء باز قسمتهای دیگری در کتابخانه‌های خصوصی یا کتابخانه‌هایی که فهرستی مطبوع ندارند باقیست، ما ذیل فهرستی از این اجزاء باقی مانده را بدون آنکه ادعای استقصائی مخصوص در این باب کرده باشیم برای منظوری که از این بحث داریم بدست میدهم از این قرار:

۱ - اصل عربی این مقدمه را که شرح فوق خلاصه قسمتی از آن است کاترمر بتامها در مقدمه تاریخ هولاکو از اقسام جامع التواریخ از صفحه ۱۴۳ تا ۱۷۵ طبع رسانده است، رجوع کنید بآن کتاب تحت عنوان: Quatremère ' Histoire des Mongols ' Paris 1836

۲ - تاریخ و صاف ص ۵۳۹

۱-

که اگرچه

لیکن قسمتی

رشید الدین

سعید ظل

بنابراین

اولجایتو

که قدیمتر

ذی الحجۃ

۲-

شده و شام

تاریخ غزن

افتقاده در

بسیار عالی

ناقص دار

نقاشی نسخ

۳-

از متمول

۱-

تالیف است

۲-

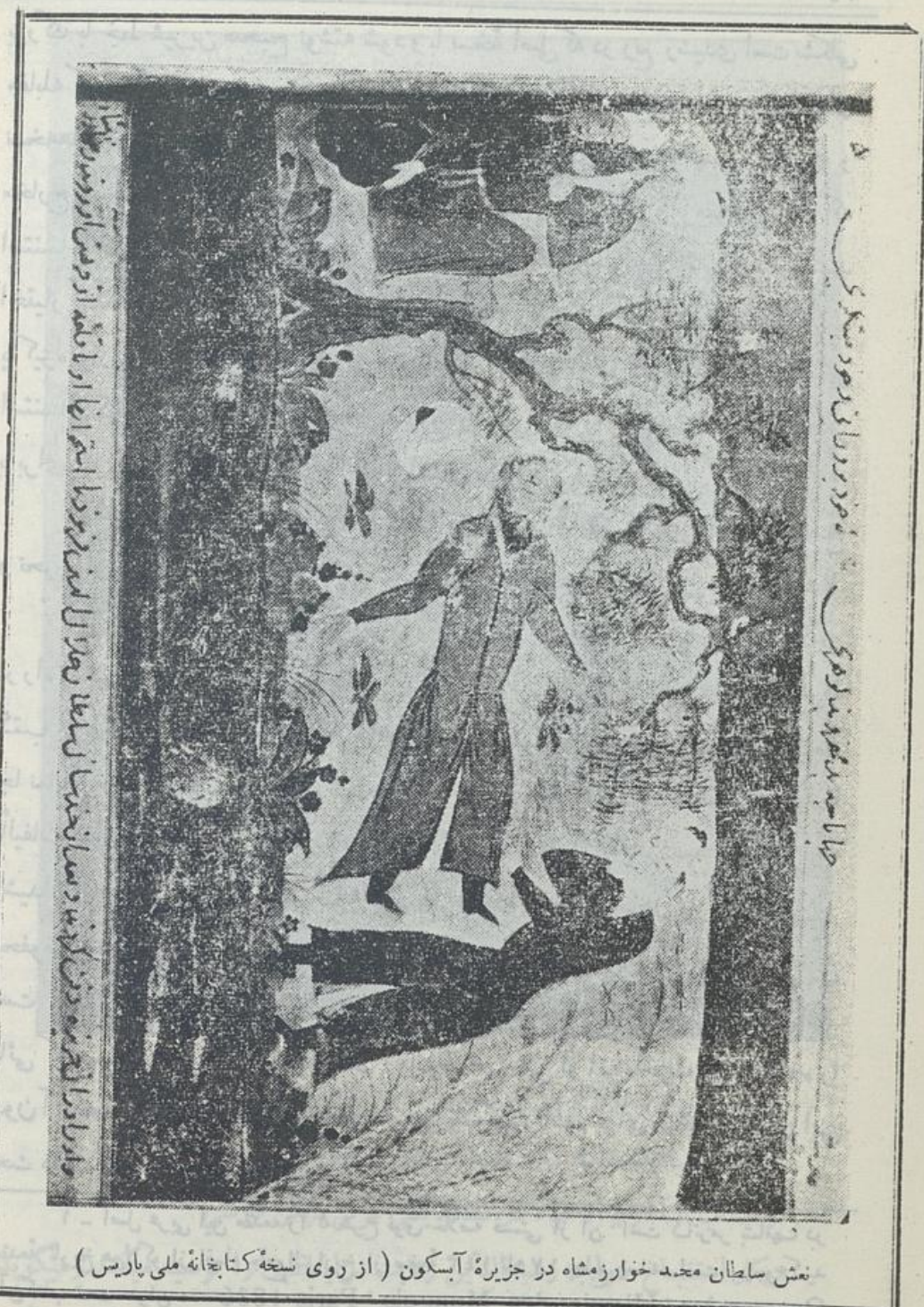
و مقدمه تاری

۳-

های 7A

۴-

نقش سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون (از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس)



نقش سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون (از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس)

نقش سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون (از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس)

نقش سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون (از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس)

- ۱- نیمه آخر جامع التواریخ (از جوجی تا آخر غازان) محفوظ در موزه بریتانیا ۱ که اگرچه تاریخ کتابت ندارد و بعضی از اوراق اوّل و آخر آن بخطی جدید تر است لیکن قسمت اساسی آن بخط محمد بن حمزه معروف برشید خوافی است و این کتاب رشید الدین را «مخدوم جهانپان و آصف عهد» و اولجایتو را «پادشاه وقت سلطان سعید ظل الله تعالی خلد ملکه» میخواند.
- بنابراین شکی نمی ماند که این نسخه در حیات خواجه رشیدالدین و در عهد اولجایتو یعنی قبل از شوال ۷۱۶ کتابت شده و رشید خوافی ظاهراً همان کسی است که قدیمترین نسخه جهانگشای جوینی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس را که چهارم ذی الحجه ۶۸۹ تاریخ دارد بخط خود نوشته است ۲.
- ۲- دو قسمت از نسخه عربی جامع التواریخ، يك قسمت که در ۷۰۷ استنساخ شده و شامل تاریخ انبیاء و سلاطین ایران قبل از اسلام و سیره حضرت رسول و خلفا و تاریخ غزنویان و سلاجقه و خوارزمشاهیان است و از ابتداء و انتهای آن پاره‌ای اوراق افتاده در کتابخانه دارالفنون ادین بورگ در اسکاتلند است. این نسخه هفتاد تصویر بسیار عالی دارد، قسمت دیگر که کتابت آن در ۷۱۴ بانجام رسیده و در اصل با نسخه ناقص دارالفنون ادین بورگ در يك جلد بوده و مشتمل بر صد صورت از همان نوع نقاشی نسخه ادینبورگ است تعلق دارد بانجمن همایونی آسیائی انگلیس ۳.
- ۳- اوراقی از يك نسخه از جامع التواریخ مورخ بسال ۷۱۴ متعلق یکی از از متمولین نیویورک ۴.

- ۱- بنشانه Add. 16688 رجوع کنید بفرست نسخ فارسی ریوج ۱ ص ۷۸ و ادبیات ایران تألیف استوری Storey ص ۷۳ و ترجمه انگلیسی ترکستان پارتولد ص ۴۸.
- ۲- فهرست نسخ فارسی پاریس تألیف بلوشه ج ۱ ص ۲۷۸ بنشانی Supp. Persan 205 و مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی طبع آقای قزوینی ص ۴۰.
- ۳- رجوع کنید بفرست نمایشگاه بین المللی صنایع ایران در لندن (سال ۱۹۳۰) تحت شماره های 537A و 537B و کتاب ادبیات ایران استوری ص ۷۵.
- ۴- فهرست نمایشگاه لندن تحت شماره‌های 214 و 219.

۴- يك نسخه قدیمی از جامع التواریخ متعلق بکتابخانه ملی پاریس ۱ که اگرچه تاریخ ندارد ولی از وضع خط و نقاشی تقریباً مسلم شده است که از همان نسخه‌های عهد خواجه رشیدالدین است.

۵- مجموعه رشیدیه (نسخه عربی) که در فاصله سالهای ۷۰۷-۷۱۰ در ربیع رشیدی بخط محمدبن محمد بغدادی زودنویس تحریر شده و در ابتدای آن مقدمه ایست عبری در فهرست تألیفات رشیدالدین و ترتیب استنساخ آنها که ما خلاصه آنرا قبلاً نقل کردیم، این نسخه در کتابخانه ملی پاریس است ۲.

۶- نسخه جامع التواریخ طویق‌پایوسرای در استانبول که کتابت آن در آخر ماه شعبان ۷۱۷ بمقام بغداد بانجام رسیده ۳.

۷- يك نسخه از قسمت اول جامع التواریخ (انبیاء و سلاطین قدیم ایران و سیره حضرت رسول و خلفا تا آخر بنی عباس) که بعضی اوراق آن ساقط شده متعلق بنگارنده بخط عبدالوهاب بن اخی محمدبن حسن بن اخی محمد بیابانکی که در خامس والعشیرین جمادی الاول سال ۷۱۷ در دارالملک سلطانیه در کاروانسرای «صاحب‌الاعظم آصف الزمان خواجه رشید الدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر العالی الهمدانی» یعنی درست یکسال يك هفته کم قبل از قتل خواجه رشید با تمام رسیده است.

خواجه رشیدالدین در تهیه نسخه‌هایی از تألیفات خود چنانکه اشاره شد سعی داشته است که آنها را بخط ماهرترین خطاطان و تذهیب و تصویر استادترین مذهبان و نقاشان عصر بانجام برساند اما اگرچه در این اجزائی که از تألیفات آن وزیر دانشمند و معاصر با عهد او باقیست نام بعضی از کاتبین نسخه‌ها هست لیکن بدبختانه مذهبین و نقاشان این نسخ هیچکدام اسم و امضائی از خود بجا نگذاشته‌اند تا بوسیله آنها بتوان يك عده از هنرمندان عهد خواجه را که از بهترین ادوار ترقی صنایع مستظرفه در ایران

۱- نشانه 1113 Supp. Persan فهرست بلوشه ج ۱ ص ۲۰۱-۲۰۲ و مقدمه جلد سوم

جهانگشای جوینی بقلم آقای قزوینی ص کا

۲- نشانه 2324 Arabe

۳- کتاب ادبیات استوری ص ۷۳ و مقدمه تاریخ مبارک غازی ص ۱۳ بقلم تاور Tauer

است شناخت

تنها

پاریس که و

که تذهیب

عبدال

و پسرش خ

یکی از نقاش

ترجمه نوشته

عقیق

نقاشی و تصو

سرا پرده سا

مشغول بود

نگار

برای یکی ا

صنایع ایرا

محمد العقیق

چه بعید اس

او نقاشی کن

محمدبن العف

۱- ا

de l'Iran

نسخ عربی پا

صنایع ایران

متن مقاله ذکر

۲- ن

است شناخت . تنها در میان اجزائی که در فوق بآنها اشاره کردیم در نسخه مجموعه رشیدیّه پاریس که وصف آنرا بتفصیل کاترمر در مقدمه تاریخ مغول خود آورده اشاره شده است که تذهیب این کتاب کار محمد بغدادی کاتب نسخه و محمد بن العفیف کاشانی است .۱ . عبدالرزاق بن الفوطی مورخ بسیار معروف که خود در خدمت خواجه رشیدالدین و پسرش خواجه غیاث الدین میزیسته در کتاب مجمع الآداب فی معجم الألقاب ۲ از یکی از نقاشان عهد خواجه رشیدالدین که در دستگاه وزیر مزبور کار میکرده نام میبرد . ترجمه نوشته او در این باب از این قرار است :

«عفیف الدین ابوالبرکات محمد بن منصور بن محمد بومویه کاشی نقاش ، در صنعت نقاشی و تصویر استادی حاذق است و بفارسی نیز شعر میگوید ، من او را در اران در سرای پرده سلطانی در سال ۷۰۵ دیدم که بنقاشی در کتاب وزیر حکیم رشید الدین مشغول بود .»

نگارنده شبهه ای ندارم که این عفیف الدین محمد نقاش کاشانی که در سال ۷۰۵ برای یکی از کتب خواجه رشید الدین نقاشی میکرده همان کسی است که در کتاب صنایع ایران نام او بشکل محمد بن العفیف کاشانی برده شده ، ظاهراً در اصل نسخه محمد العفیف کاشانی بوده و کسانی که آنرا خوانده اند در قراءت دقت کافی نکرده اند چه بعید است که دو نفر هر دو تقریباً در یک تاریخ در دستگاه رشیدالدین برای کتب او نقاشی کنند و هر دو محمد و هر دو کاشانی باشند یکی عفیف الدین محمد دیگری محمد بن العفیف ، در قرن هشتم و نهم غالباً برای اختصار از القاب اشخاص کلمه «الدین»

۱- اطلاع نگارنده در این باب فقط از روی اشاره ایست که در کتاب صنایع ایران Les Arts de l'Iran ص ۱۳۷ (پاریس سال ۱۹۳۸) شده ، و چون این جمله نه در فهرست نسخ عربی پاریس تألیف دسلان De Slane نه در مقدمه کاترمر هست نگارنده باینکه مؤلفین کتاب صنایع ایران درست این جمله را از روی نسخه نقل کرده باشند اطمینان ندارم و دلایل این شبهه در متن مقاله ذکر شده است .

۲- نسخه خطی کتابخانه ظاهریه دمشق که بخط مؤلف است .

را حذف میکردند و بذکر مضاف آن در دنبال اسم شخص قناعت میورزیدند مثلاً محمد العفیف یعنی عفیف الدین محمد و امثال آن.

چون در اینجا بکتاب معجم الألقاب ابن الفوطی که فقط یک جزء ناقص از آن بدست مانده اشاره شد و نظر باینکه بیشتر غرض ما از نوشتن این مقاله احیای نام و آثار هنرمندان عصر خواجه رشیدالدین فضل الله و ایلخانان معاصر اوست میگوئیم که همین ابن الفوطی در آن جزء از کتاب معجم الألقاب که باقیست از یک تن دیگر از نقاشان



نوح و خاندان او در کشتی (از نسخه جامع التواریخ مجمع همایونی آسبائی لندن)

آن عهد نیز نام میبرد با اسم عزالدین ابوالمظفر حسن بن حسین بن یوسف موصلی (۶۴۲-۷۱۰) که با اینکه عارف بوده توجهی خاص بهنر نقاشی و زرکش دوزی داشته و در تبریز در زاویه‌ای سر میکرده و از مخصوصین بلغان خاتون زن غازان خان محسوب میشده و اشعاری ذوقی نیز میگفته است.

این بود آنچه ما راجع بنقاشان عهد خواجه رشیدالدین و آثاری که از ایشان در تألیفات ابن وزیربی نظیر باقی مانده توانستیم بدست بیاوریم و برای آنکه نمونه‌ای از کار ایشان نیز بدست داده باشیم در طی این مقاله تصویر بعضی از آثار قلمی این هنرمندان را با ذکر مآخذ آنها نقل کردیم.

بحث لغوی

یک سند مهم

درباب زبان آذری

نگارنده رساله کوچکی دارم که بتاریخ غره شوال ۱۰۳۷ قمری استنساخ شده و مؤلف آن شاعری است بنام روحی انارجانی. شرح حال این شاعر را که از مردم قریه انارجان از قرای نزدیک بکوه سهند و از معاصرین سلطان محمد خدا بنده (۹۸۵-۹۹۶) پدر شاه عباس بزرگ و پسر بزرگترش سلطان حمزه میرزا (مقتول در هشتم ذی الحجّه ۹۹۴) بوده راقم این سطور در هیچ کتابی نتوانستم بدست آورد، این است که از خوانندگان محترم مستدعی است که اگر از ایشان کسی در جایی بترجمه حال روحی انارجانی دسترسی پیدا کرد ما را از آن مطلع سازد.

در این رساله که شرح اجمال آن بیاید و کاتب نام آنرا در آخر «رساله مولانا روحی انارجانی» ضبط کرده اشعاری از مؤلف هست که در آنها صریحاً تخلص خود را یاد میکند مثل این رباعی:

روحی تو بسی گناهکاری بعلی در دهر بجز گنه نداری بعلی
هر چند گناه تو ز حد افزونست اما بعلی امیدواری بعلی

یا:

خداوندا بعشق عاشقانت بعشق عاشقان بیکرانت
که روحی را ز سلک عاشقان کن دلش از نور عشقت جاودان کن

و در مقدمه این رساله که بدبختانه ناقص است دو قطعه شعر است یکی: «در مدح

پادشاهان زمان، دیگر «درمدح پادشاه ایران ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا» قطعه اول اینست:

پس از مدح و ثنای شاه مردان
 شه عالم پناه عدل گستر
 ز فرقت کم مبادا تاج شاهی
 و قطعه دوم این است:
 سمی حمزه میرزای جهانگیر
 بجویم حرمت نامش ز حمزه
 دو حمزه نام مشهور جهانند
 یکی از مردمی میر عرب بود

بگویم وصف شاهنشاه ایران
 خدا بنده محمد آل حیدر
 پناهش ظل الطاف الهی
 که بهر سجده اش افلاک خم شد
 که نام حمزه از وی محترم شد
 که نام هر دو در عالم علم شد
 يك از مردانگی شاه عجم شد

نسخه‌ای که از این رساله روحی انار جانی نگارنده دارم چنانکه گفته شد از ابتدا ناقص است و از مقدمه آن چیزی افتاده بنا بر این درست معلوم نیست که مؤلف آنرا بچه قصدی تألیف کرده همینقدر از همان جزء از مقدمه که بدست است معلوم میشود که نویسنده آن پس از خلطه و آمیزش با علما و فضلا و شعرای تبریز و باختن دل و دین در قمار عشق و حشر و نشر با کسبه بازار خود را شایسته هیچیک از این مراحل ندیده و ناچار بغزلت و تنهائی خو گرفته و بتشویق یکی از صاحب‌دلان این رساله را که حاصل تجارب او در آن عوالم سیر و سلوک است برشته تألیف در آورده شامل دوازده فصل و يك خاتمه و ما در اینجا عنوان آن فصول را برای معرفی موضوع رساله او ذیلاً بدست میدهیم:

فصل اول (قسمت ابتدا و عنوان آن افتاده است) .

فصل دوم در بیان عدل و اخلاق سلاطین .

فصل سوم در بیان طالب علمان .

فصل چهارم در بیان حال وزراء .

فصل پنجم در بیان شعرا .

فصل ششم در بیان عشق و عاشقی .

فصل هفتم در بیان معشوق

فصل هشتم در لباس

فصل نهم در اوضاع سپاهیان

فصل دهم در مذمت کدخدائی

فصل یازدهم در بیان شاهد بازی

فصل دوازدهم در ذلت طامع و مذمت بخیل

این فصول همه مختصر است و هیچیک بیش از یکی دو صفحه نیست و بیان مؤلف هم غالباً با طنز و انتقاد قرین و تاحدی یاد آور طرز بیان عبیدزاکانی است. برای آنکه خوانندگان محترم فی الجمله از سیاق آن اطلاعی بهم رسانند فصل پنجم این رساله را در اینجا عیناً نقل میکنیم.

«فصل پنجم در بیان شعرا» بدان که شعرا شوخ طبیعت و عاشق پیشه و پر درد و متفکر و شیرین زبان و فصیح اللسان و ملیح البیان و مربوط الکلام می بایند تا از مضمون بکر و منظوم فکر بشعر خوش و صحبت دلکش باعث انتعاش طبایع نکته سنجان و سخنوران گردند نه شعرای مضمون دزد تتبع کن بدکلام غلیظ الفاظ ناموزون بحر ناشناس کم بحث کج سلیقه طرز ندان خنک بیان که از شعر بدشان طبایع ملال گیرد و از طرز ناخوششان خاطرها کدورت پذیرد و از اشعار باردشان شعر فهمان تمسخر فرمایند و از اقوال کارهشان نکته دانان تنفر نمایند و یا آنکه بیوسته در بازارها شعر خوانند و بهر کس که رسند اظهار شاعری نمایند و بطمع پنج درم يك قطعه گویند و گدا طبیعت و خوش آمدگو باشند و بجهت لقمه طعامی هر روز بدر دکانی یا بخانه روند و بجهت ممسکان و نااهلان و ابلهان بنا بر طمع قطعه و قصاید گویند و در مجالس پیوسته شعر خود خوانند و تعریف کنند و توقع تحسین داشته باشند و در وقت شعر خواندن تبسم و حالت نمایند و سر و گردن متحرک سازند و اشعار خود را نوشته در بغل نگاه دارند و تعریف اشعار شاعران نمایند و در شعر و سخن انصاف نکنند و اسم ارباب سخن را بی ادبانه مذکور سازند و بتقریب اشعار مردم خوانند و دخلهای ناموجه نمایند و با مردم ناموزون بحث شعر کنند یا بخوانند و شعرای آذربایجان تتبع شعرای عراق و خراسان

نمایند و بروز مره ایشان متکلم گردند و بزینت و شوق و لباس مقید باشند و دستار شلغمی بیچیده بر سر نهند و گوشه های درآه را از پیش کردن بطریق مویچ زنان در عقب اندازند و اگر قصوری در شعر مردم ببینند زود عیب آنرا ظاهر سازند و علم اختلاط ندانند و شکم پرست و لقمه دوست باشند

زهار ازین طایفه خود را تو نگه دار زهار تنفر کن ازین طایفه زهار

تا اینجا آنچه گفته شد بر سیل مقدمه بود برای معرفی رساله روحی انار جانی و تشخیص عصر و زمان و طرز بیان او در نظم و نثر اما اصل مطلبی که این مقاله بیشتر برای خاطر آن نوشته شده خاتمه این رساله روحی است که از لحاظ تحقیق در باب زبان فارسی آذری و اینکه این زبان لا اقل تا چه زمان در آذربایجان معمول و متداول بوده اهمیت فوق العاده دارد.

عنوان این خاتمه که شامل چهارده فصل کوتاه است (هر کدام هفت هشت الی چهارده پانزده سطر) چنین است: «در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان و اجلاف تبریز» و تمام آنها بلهجه خاص آذری است حتی يك جمله یا يك کلمه ترکی هم در سراسر آنها دیده نمیشود.

آخرین نمونه مکتوبی که از نظم و نثر آذری در دست است همانهاست که ابن بزاز در صفوة الصفا و شیخ حسین زاهدی در سلسله النسب صفویه از شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵) و پسرش شیخ صدرالدین موسی (۷۰۴-۷۹۴) و معاصرین ایشان نقل کرده اند. چون از این ایام که مقارن اواسط قرن هشتم هجری است بگذریم دیگر تا کنون آثار مکتوبی از زبان آذری دیده نشده و بهمین جهت حدس جماعتی این بوده است که این زبان از همین اوقات در آذربایجان رو بزوال گذاشته و ترکی بتدریج جای آنرا گرفته است.

فصولی که روحی انارجانی در این رساله خود می آورد و صریحاً آنها را «اصطلاحات و عبارات اناث و اعیان و اجلاف تبریز» می نامد دلیلی بسیار قوی و شاهدی صادق است بر این که در حین تألیف این رساله یعنی در حدود سال هزار هجری در شهر تبریز یعنی مرکز

آذربایجان و آذری تکلم مهاجر ارمنی است حال آبا مسلم است.

فهرس

فصل

سوم در ساز

خواهر ... در

فصل هشتم

فصل دهم در

شوهر را بتا

کردن، فصل

مثل خودی

بدبخ

و جمل ما ن

بنمودن عکس

آن در این

این

«خو

ور آمه، ور

شافم فرمود

از

آذربایجان و پای تخت شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفویه هنوز مردم عموماً بزبان آذری تکلم میکرده اند و در صورتیکه حال پای تخت آذربایجان یعنی مرکز اجتماع ترکمانان مهاجر ارمنستان و الجزیره و سوریه و اردوگاه عمده صفویه در آن ایام این بوده است حال آبادیهای دور دست و دهات که از رفت و آمد و سکونت ایشان مصون مانده مسلم است.

فهرست این چهارده فصل از خاتمه رساله روحی انارجانی بقرار ذیل است :

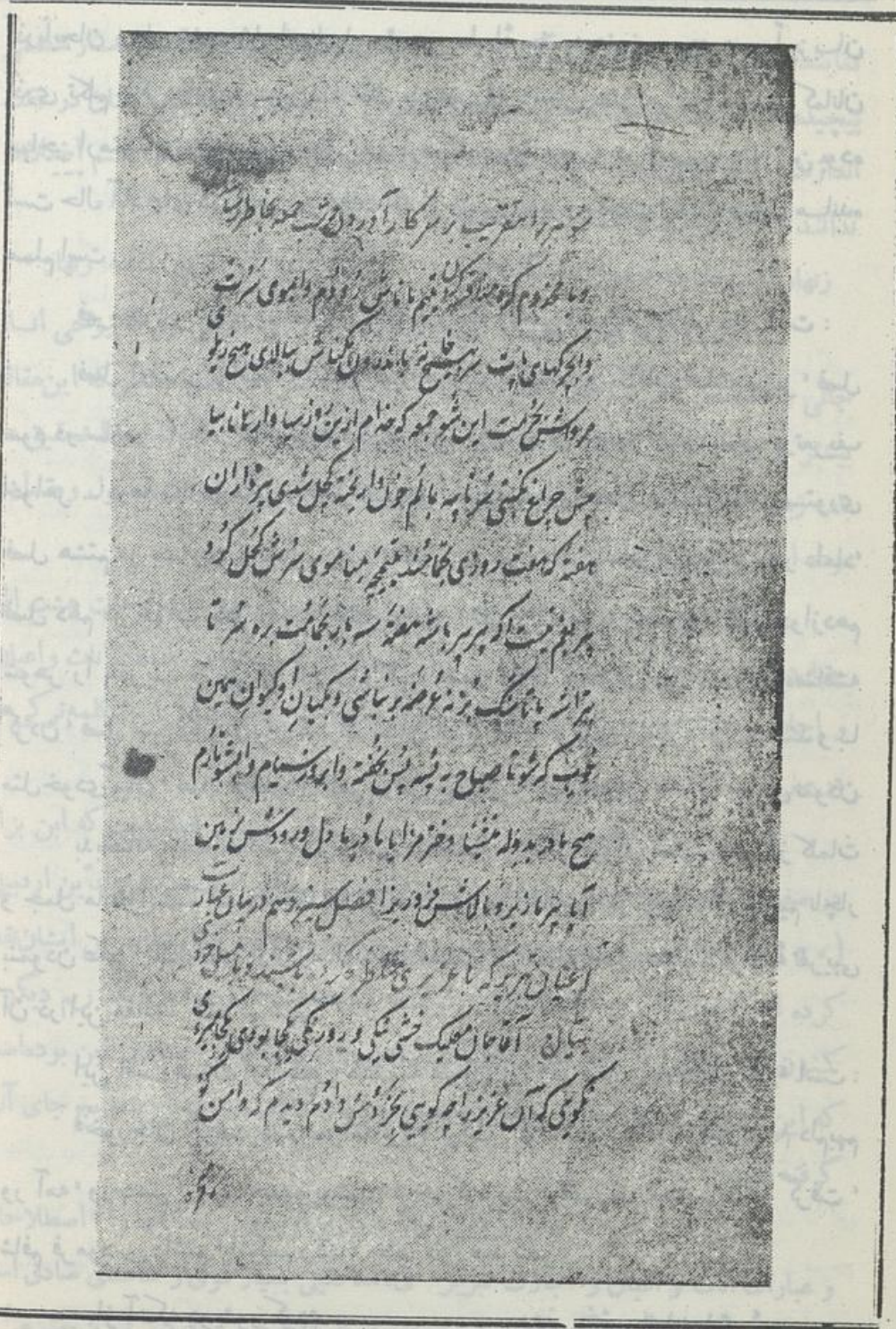
فصل اول در تواضعات اناث ، فصل دوم در تکلیفات و تکلفات اناث تبریز ، فصل سوم در ساز و سازنده ، فصل چهارم در ناز و نزاکت صحبت خاصه ، فصل پنجم در تعریف خواهر ... در مذمت شوهر پیر ، فصل ششم در تعریف جوان ، فصل هفتم در مذمت مستوری فصل هشتم در بیماری و بحکیم رقتن ، فصل نهم در مناظره مادر عروس با مادر داماد ، فصل دهم در جواب مادر داماد با مادر عروس ، فصل یازدهم در شاعریها ، فصل دوازدهم شوهر را بتقریب بر سر کار آوردن و شب جمعه بخاطر رسانیدن و با مخدوم کره مناقشه کردن ، فصل سیزدهم در بیان عبارت اعیان تبریز که با عزیز منظره کرده باشند و با مثل خودی بیان ، فصل چهاردهم بقاضی رقتن پهلوان و اظهار دعوی با مثل خودی نمودن بدبختانه بعلت نداشتن زیر و زبر در مطبعه و معلوم نبودن معنی بعضی از کلمات و جمل ما نتوانستیم قسمت عمده فصول خاتمه این رساله را در اینجا نقل کنیم ناچار بنمودن عکس یک صفحه از آن رساله و نقل قسمتی از ابتدای فصل هشتم با ترجمه تقریبی آن در این مقاله اکتفا میکنیم .

این است قسمت اول فصل هشتم که عنوان آن «در بیماری و بحکیم رقتن» است :

«خورجان نگو مت چیم بسر آمد لرزم گرفت ، کونم تصبید ، آلوز والوز شدم دلم بهم
ور آمه ، ورجستم ، جرو جنده پوشیدم فرجی کود بسر گرفتم رقتم بحکیم نظمما گرفت ،
شافم فرمود وردادشتم ، اشکم رفت ، جانم در رهید شعر :

از آنکه دو شور کردم روز خوش ندیدم «

ترجمه
 «خو
 آمد برجستم
 فرمود، بردان
 از وقت
 فارسی
 «شهر را بقتل
 کردن» چنین
 یقیم
 نکند، بیلای
 وار هاند، بیا
 هفتی که
 نیست، اگر
 میزند عرضه
 بروز سیاهم
 و روده اش بز
 البته
 که تلفظ مرد
 بی شباهت بت
 آبادیهای حالیه
 کنونی مردم
 و دلم (بضم لا



عکس يك صفحه از رساله روحی اتارجانی

ترجمه تحت‌اللفظی این قسمت چنین است: «خواهران نمیگویمت چه مرا بسر آمد، لرزم گرفت، کونم چسبید دلم بهم بر آمد بر جستم، جر و زنده پوشیدم فرجی نبود بر سر گرفتم، رفتم بحکیم، نبضم را گرفت شافم فرمود، برداشتم، شکم رفت جانم وارهید، شعر:

از وقتی که دو شوهر کردم روز خوش ندیدم
فارسی معمولی قسمت اول این صفحه که عکس برداشته شده بعد از عنوان یعنی: «شوهر را بتقریب بر سرکار آوردن و شب جمعه بخاطر رسانیدن و با مخدوم کره مناقشه کردن» چنین است:

یتیم بماند پسر، وای بموی سرت، وای بچرکهای پات، سر بهیچ خانه داخل نکند، بیالای هیچ فرش نرود، بحرمت این شب جمعه که خدا مرا از این روز سیاه وارهاند، بیا پیش چراغ سر نکبتی ات را بیه بمالم، خون واریخته، کچل شدی، پدرداران هفته‌ای که هفت روز است بحمامند، یتمچه من را موی سرش کچل کرد، پدر در غم نیست، اگر پدر پدر باشد هفته‌ای سه بار بحمامت میبرد سرت را میتراشد پایت راستگ میزند عرضه‌ور نباشی ۱ همین خوب است که شب تا صبح با پُس پُس بخوابد، وای بروز سیاهم وای بشب تارم، هیچ مادر بر سر خشت نشیند، دختر تراید، مادر ما دل و روده‌اش بزمین بیاید، پدر ما زیر و بالاش فرو بریزد.

البته در نقل عبارت این فصول نقل زیر و زبر حروف ممکن نبود و الا معلوم میشد که تلفظ مردم آنوقت تبریز از بعضی کلمات با تلفظ امروز اهالی طهران فرق داشته و بی شباهت بتلفظ مردم بعضی از ولایات مثل کیلان و مازندران و خراسان یا یاره‌ای از آبادیهای حالیه اطراف پای تخت نبوده مثلاً حرکت ما قبل ضمائر متصله بر خلاف تلفظ کنونی مردم طهران که فتحه است در این نوشته همه جاضمه است مثل لرزم (بضم زاء) و دلم (بضم لام) و جستم (بضم تاء) و شافم (بضم فاء) است و تلفظ بعضی از افعال نیز

۱ - معنی این جمله: «و بکیان او کیوان» درست معلوم نشد.

بشکلی دیگر است مثل کردم بضم کاف و گرفت بضم کاف فارسی، سوّم شخصها که از مصادر دالی مشتق باشد بجای آنکه بدال ما قبل مفتوح ختم شود بهاء ماقبل مفتوح مختوم است مثل میمانه و وامانه و درآمه و نباشه بجای میماند و واماند و درآمد و نباشد. نفریتها با میم شروع و بالف قبل از ضمیر شخص بطرز فارسی قدیم استعمال شده مثل مزیوام و مرسام و ممانام یعنی زنده نباشم و نرسم و نمانم یا مزیواد و مرساد و مماناد یعنی زنده نباشد و نرسد و نماند و از این قبیل خصایص صرفی. ان شاء الله اگر نسخه دیگری از این رساله بدست آمد یا بزودی بحل مشکلات آن توفیق یافتم آنرا بتعمای منتشر می کنیم.

این بود شرحی اجمالی در باب رساله روحی انار جانی که خاتمه آن از لحاظ تحقیق لهجه های ولایتی ایران مخصوصاً زبان فارسی آذری اهمیتی فوق العاده دارد و شایسته آنست که بیش از این مورد توجه و تحقیق قرار گیرد.

در خاتمه این مقال برای آنکه نمونه ای نیز از شعر روحی انار جانی بدست داده باشیم بنقل این غزل او که در آخر همان نسخه مندرجست می پردازیم و آن اینست:

مست جام عشق جانانرا شراب از بهر چیست	تشنه لعل ترا یا قوت ناب از بهر چیست
شاهبازت را اگر نگذشت در دل قصد صید	هر زمان مرغ دلم در اضطراب از بهر چیست
ز آتش می گر فروزان نیست گلزار توت	سنبلت را هر زمان آن پیچ و تاب از بهر چیست
گر نه بیداری کشیدی امشب از می تابروز	آن خمار چشم مست نیم خواب از بهر چیست
گر نه از سوز تو آتش در دل روحی قتاد	خانه های دیده اش مردم پر آب از بهر چیست

سابقه

چند

در

بقلم آقای ص

شده بود ک

۱۲۹۳ رو

نگاری در ا

اداره مجله

چهره و لای

خوانندگان

هجرات ایر

در بی

این روزنامه

روزنامه دو

روزنا

های متعدد

دار الطباعه

این روزنامه

کتابخانه از رساله روحی انار جانی

چند روزنامه مهم در زمان ناصرالدین شاه

بقلم آقای م. صدر هاشمی

در شماره اول سال دوم مجله یادگار شرحی تحت عنوان «روزنامه نگاری در ایران» بقلم آقای صفی نیا نوشته شده بود که خیلی مجمل و مبهم بنظر رسید و ضمناً اظهار شده بود که از نوشته آخوندزاده چنین استنباط میشود که بین سنوات ۱۲۵۲ و ۱۲۹۳ روزنامه در طهران منتشر میشده است در صورتیکه کسانی که در تاریخ روزنامه نگاری در ایران مطالعاتی کرده باشند، همچنانکه در ذیل نوشته آقای صفی نیا از طرف اداره مجله یادگار نیز اشاره شده بود، بخوبی میدانند که در این دوره چه در طهران چه در ولایات روزنامه های مهم و متعددی چاپ و منتشر شده و ما برای مزید اطلاع خوانندگان خلاصه از تاریخ روزنامه نگاری این دوره را از کتاب (تاریخ جراید و مجلات ایران) خود که تا کنون چاپ نشده در اینجا نقل میکنیم.

در بین سنوات ۱۲۵۲ و ۱۲۹۳ چند روزنامه مهم تأسیس و منتشر شده و این روزنامه ها عبارتند از «روزنامه ملتی» و «روزنامه علمیه دولت علیه ایران» و «روزنامه دولتی علیه ایران» و «روزنامه مریخ» اینک شرح هر يك از آنها:

۱. روزنامه ملتی

روزنامه ملتی یا ملت در سالیکه ناصرالدین شاه کارهای دولتی را بین وزارتخانه های متعدد تقسیم نمود و اداره وزارت علوم و صنایع و تجارت و مدرسه دارالفنون و دارالطباعه را بمعده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه واگذار کرد تأسیس شده است. این روزنامه ابتدا با اسم «روزنامه ملت علیه ایران» موسوم بوده و پس از انتشار دو

شماره با اسم «روزنامه ملتی» موسوم گردیده است. شماره اول آن که با اسم روزنامه ملت سنیه ایران بوده در ۱۵ محرم ۱۲۸۳ قمری و پس از دو ماه بنام «روزنامه ملتی» در روز جمعه چهاردهم شهر ربیع الاول ۱۲۸۳ قمری مجدداً منتشر شده و از این تاریخ تا جمعه ۲۰ شهر جمادی الاخری ۱۲۸۷ مجموعاً ۳۴ نمره دیگر از این روزنامه انتشار یافته است.

وجه تسمیه روزنامه بملتی این است که چون روزنامه‌های دیگر از قبیل روزنامه وقایع اتفاقیه روزنامه رسمی و مخصوص درج حوادث و وقایع مملکتی و اوضاع درباری بوده و همه کس حق اظهار مطلب و درج مقاله در آن را نداشته است لذا ناصرالدین شاه برای آزادی نگارش دستور تأسیس این روزنامه را داده است چنانکه در نمره اول روزنامه این عبارت که بخط نستعلیق در زیر سر لوحه نوشته شده مؤید این مطلب است: «از جانب سنی الجوانب همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه امر و مقرر است که روزنامه ملتی بر سبیل آزادی نگارش یابد تا خاص و عام از فواید آن بهره‌یابند.» با این آزادی نگارش که شاه بمندرجات روزنامه داده در هیچ جای روزنامه اسمی از نویسندگان مقالات آن نیست و شاید نویسنده بیشتر مقالات همان منشی روزنامه حکیم سامانی ۱ بوده که آخوند زاده رساله خود را در باره اعتراضات باین روزنامه بنام او نوشته است و ما بعد بتفصیل از آن گفتگو خواهیم کرد.

روزنامه ملتی ماهانه بوده و با چاپ سنگی در مطبعه دارالانطباع دولتی واقع در مدرسه دارالفنون ماهی یک بار طبع و توزیع میشده است. عده صفحات هر شماره اغلب پنج بوده و گاهی بهفت صفحه نیز میرسیده است. خط روزنامه نستعلیق ریز و هر صفحه آن ۲۵ سطر داشته و قیمت سالیانه آن بانضمام روزنامه دولتی و علمی سه تومان و شش هزار دینار بوده است.

۱. شرح حال حکیم سامانی چنانکه در ص ۲۰۲ جلد دوم مجمع الفصحا و ص ۲۰۴ کتاب مآثر و الآثار آورده شده بدین قسم است: محمدحسن بن قآنی شیرازی، وی جوانی خوش قریحه و باذوق بود، در جوانی بسال ۱۲۸۵ قمری بهار عمرش خزان گشت؛ (میرزا حسن حکیم سامانی در سال ۱۲۸۳ از طرف ناصرالدین شاه باخذ نشان و حجاب و منصب سرهنگی نایل شده بود - یادگار)

سر
در پائین
تمام ۳۵
مر
رسلاتی
خطاب
۱۲۸۳
من جمله
ش
مینماید
را مراد
علامت
قلعه اصط
در ایران
منظم داش
که بجهت
قدیمه فرس
دوازده تر
اش
قبیل اینک
بنجم ثانی
و یابستی
ملت سنیه
سنه ۸۳
خواهد شد

سرلوحه و شعار روزنامه دورنمای مسجد شاه طهران است که کلمه «مسجد شاه» در پائین آن نوشته شده و این شعار علامت ملتی بودن روزنامه است. این سرلوحه در تمام ۳۵ شماره روزنامه موجود است.

مرحوم فتحعلی آخوندزاده که یکی از دانشمندان ایران مقیم تفلیس بوده و رسالاتی چند راجع بتغییر خط فارسی دارد رساله‌ای نیز بصورت مراسله در ۴۸ صفحه خطاب بمرحوم حکیم ساہانی منشی روزنامه از تفلیس بتاریخ ۱۷ شهر رمضان بارس ٹیل ۱۲۸۳ قمری نوشته و در آن اشکالاتی را که بروزنامه ملتی داشته شرح داده است من جمله از اشکالات آخوندزاده راجع بسرلوحه و شعار روزنامه است که مینویسد:

«شکل مسجد که در روزنامه خود علامت ملت ایران انگاشته در نظر من نامناسب مینماید بعلمت اینکه اگر از لفظ ملت مراد تو معنی اصطلاحی آنست یعنی اگر قوم ایران را مراد میکنی مسجد انحصار بقوم ایران ندارد بلکه جمیع فرق اسلام صاحب مسجدند علامت قوم ایران قبل از اسلام آثار سلاطین قدیمه فرس است از قبیل تخت جمشید و قلعه اصطخر و امثال آن، بعد از اسلام یکی از مشهورترین آثار پادشاهان صفویه است که در ایران مذهب اثنی عشری را رواج داده اند و طوایف مختلفه آنرا در سلك ملت واحده منظم داشته اند و باعث سلطنت مستقلة جدا گانه ایران شده اند پس بر تو لازم است که بجهت شعار ملت ایران علامتی پیدا بکنی که از يك طرف دلالت بر دور سلاطین قدیمه فرس داشته باشد و از طرف دیگر پادشاهان صفویه را بیاد آورد چون شکل تاج دوازده ترك قزلباس از سقرلات سرخ.»

اشکالات دیگر آخوندزاده بروزنامه ملتی یکی راجع بمندرجات روزنامه است از قبیل اینکه نسبت شمس الشعرا سروش اصفهانی که در یکی از نمرات دورنامه آورده شده بنجم ثانی صحیح نیست و دیگر راجع باین است که چرا روزنامه چاپخانه سنگی شده و بایستی با حروف سربی چاپ شده باشد. آغاز این رساله چنین است: «بمنشی روزنامه ملت سنیه ایران مکتوب است برادر مکرّم من. در تاریخ یوم جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه ۱۲۸۳ در شهر تفلیس روزنامه ملت ایران واصل شده بتقریبی که در ذیل ذکر خواهد شد.....»

مخفی نماند که در کتابخانه دانشکده علوم معقول و منقول علاوه بر رساله آخوندزاده که بنمره ۲۷۷۶ ضبط است رساله دیگری بنمره ۲۷۸۰ تألیف مرتضی قلیخان پسر نظام الدوله از نواده‌های صدر اصفهانی موجود است. در این رساله مرتضی قلیخان يك يك اعتراضات آخوندزاده را بر روزنامه ملتی رد کرده و ثابت کرده که آخوندزاده ندانسته اعتراض نموده است.

مندرجات روزنامه ملی بیشتر مربوط بشرح حال شعرای قدیم و جدید ایران و در بعضی از نمرات آن اطلاعاتی راجع بوقایع دربار درج است. چون مجموعه نمرات این روزنامه کمیاب و عزیزالوجود است ما برای مزید اطلاع خوانندگان و آشنا شدن بسبک مندرجات آن فهرست تمام سی و چهار نمره را در اینجا ذکر میکنیم:

نمره اول: شرح حال شمس الشعرا میرزا محمدعلیخان اصفهانی متخلص بسروش
نمره دوم: شرح حال دقیقی شاعر، اعلان دولت راجع بمنع شبیه و تعزیه خوانی
نمره سوم: شرح احوال هادی نوری افکره تخلص، اعلان راجع بمنع احتکار، نمره
چهارم: شرح حال حکیم قآنی، اعلان راجع باشخاص مفلس، نمره پنجم: شرح احوال
عسجدی شاعر بضمیمه جدول معرفت اوایل شهور عرب، نمره ششم: شرح حال حکیم
فردوسی، نمره هفتم: شرح احوال داود شاعر، نمره هشتم: کیفیت احوال منوچهری
شاعر، نمره نهم: شرح احوال میرزا محرم، نمره ده: شرح احوال آذر شاعر، نمره
یازده: شرح احوال هاتف شاعر، نمره دوازده: شرح حال حکیم خاقانی، نمره سیزده:
بقیه حکیم خاقانی، نمره چهارده: شرح احوال وحید شاعر، نمره پانزده: شمه از حال
سلطان بابزید، نمره شانزده: شرح احوال کلیم شاعر، نمره هفده: شرح حال حکیم سنائی
علیه الرحمه، نمره هیجده: درک بهار. (بسم الله تعالی میرزا علینقی حکیم الممالک تفصیل
فازة بطور حکایت در ادراک بهار و تأثیرات آن نوشته بود و چون خالی از مزه و فایده
نیبود در این روزنامه طبع نمود.) نمره نوزده و بیست: بقیه شرح درک بهار و قصه جوان
حکیم الممالک، نمره بیست و یک: ترجمه میرزا رضای دکتر از قواعد مجمع که مقرب
الخاقان دکتر طولوزان مرتب نموده است، نمره بیست و دو: ترجمه مجمع الصحه که

حکیم باشی

نمره بیست

حافظ الصحه

جهت ملا

مترجم مج

اصفهانی مت

نمره ششم

هشت: سام

محمد حسن

قانون جدید

محمد حسن

ایبوردی، ن

قصیده ایست

همان مضمو

قصیده بدین

شاه در منز

اظهار داش

نیست ناصر

اذ

خوانده نشو

اد

پس

قافیه گفته

قصر قاجار

حکیم‌باشی حضور همایون شاهنشاهی نموده است، نمره بیست و سه: راجع بصنعت عکاسی نمره بیست و چهار: شرح حال نظیری شاعر، نمره بیست و پنج: ترجمه دستور اطباء حافظ‌الصحة که دکتر طولوزان حکیم‌باشی مخصوص وجود مبارك اعلي حضرت شاهنشاهی جهت ملاحظه و جستجوی سبب عمومی و شیوع و با مرتب کرده و میرزا تقی مترجم مجمع‌الصحة ترجمه نموده است، نمره بیست و شش: شرح حال میر عبد العال اصفهانی متخلص بنجات، نمره بیست و هفت: شرح حال مسعود سید سلمان بضمیمه نمره ششم از ترجمه محمد حسنخان پیشخدمت خاصه حضور همایونی، نمره بیست و هشت: سام میرزا ملقب بشمس الشعراء متخلص برضوان بضمیمه نمره هشتم از ترجمه محمد حسنخان پیشخدمت در پیدا کردن جزیره (هس هان یولا) نمره بیست و نه تفصیل قانون جدید دولت عثمانی در خصوص تشخیص تبعیت آن دولت بضمیمه نمره از ترجمه محمد حسنخان در بیان مراجعت کریستوف کلمب، نمره سی: شرح احوال حکیم انوری ایوردی، نمره سی و یک: شرح حالات اشتغال بسحق اطعمه، نمره سی و دو: در بیان قصیده ایست عبری اثر طبع مرتضی قلیخان از نواده‌های مرحوم امین‌الدوله اصفهانی که همان مضمون بفارسی اثر طبع سام میرزای شمس الشعراء نیز ذکر شده و تفصیل این دو قصیده بدین قرار است که در روز دوشنبه ششم شهر ذی‌القعدة ۱۲۸۶ که ناصرالدین شاه در منزل دره ملاعلی بطرف پل لوشان حرکت مینموده در آثنای صحبت بمجدالدوله اظهار داشته است که تو دلیل راه هائی مجدالدوله جواب میدهد انشاء الله دلالت غراب نیست ناصرالدین شاه برای اینکه شعر معروف:

اذا كان الغراب دليل قوم سيهدى بهم سبيل الها لكينا

خوانده نشود، این شعر را گفته است:

اذا كان القطة دليل قوم سيهدى بهم صراط المستقيم

پس از ورود بطهران شاه دستور میدهد که قصیده بفارسی و عربی بهمین وزن و قافیه گفته شود و لذا دو قصیده عبری و فارسی که مطلع آن دو ذیلاً ذکر شده در باغ قصر قاجار برای ناصرالدین شاه خوانده میشود. مطلع قصیده عربی این است:

سقى الرحمن بالغيث العميم

معارفنا بمنعرج الغميم

و مطلع قصيده فارسى چنين است :

بفال سعد و راى مستقيمي

بدريا شد بروى ابر كرمي

نمره سى و سه : شرح احوال ناصر خسرو ، نمره سى و چهار شرح احوال مهري

شاعر :

اين بود فهرست سى و چهار نمره روزنامه مبتلى ، ضمناً لازم است ياد آور شوم

كه اين فهرست را خود اين جانب از روى نمرات موجوده تنظيم نموده و الاً اصل

روزنامه داراى فهرست نيست .

۲. روزنامه علميه دولت عليه ايران

روزنامه علميه نيز يكي از سه روزنامه ايست كه در زمان وزارت اعتضاد السلطنه

وزير علوم و صنايع تأسيس و شماره اول آن روز دوشنبه ۲۷ ديماه ۷۸۵ جلالى مطابق

غره شهر شعبان ۱۲۸۰ قمرى و ۱۱ ژانويه ۱۸۶۴ ميلادى در طهران منتشر شده

است . اين روزنامه مدت هفت ساك يعنى تا شوال ۱۲۸۸ قمرى جمعاً ۵۳ نمره انتشار

يافته و در اين سال مانند دو روزنامه ديگر از طرف دولت تعطيل و بجاي آن « روزنامه

ايران سلطاني » منتشر و عمل جرايد بعهد محمدحسن خان واگذار گرديده است .

روزنامه علميه ماهانه بوده و تا شماره هفده مرتباً ماهى يك بار طبع و توزيع

ميشده ليكن پس از انتشار نمره ۱۷ مدت يك سال تعطيل شده است . چنانكه نمره ۱۷

آن مورخ بتاريخ غره شهر ذى الحجة الحرام ۱۲۸۱ قمرى و نمره ۱۸ آن در تاريخ

غره شهر محرم الحرام ۱۲۸۳ منتشر شده است .

در نمره ۱۸ اشاره بتعطيل يك ساله روزنامه نموده مينويسد : « چون مدت يك

سال گذشته كه بجهت بعضى موانع روزنامه علميه طبع نشده

مدتى درگفت اگر تاخير شد مهلتى ببايست تا خون شير شد

در كرت ثاني از تاريخ محرم الحرام ۱۲۸۳ كه اول سال عرب است ابتدا بنوشتن

آن نموديم » ، پس از اين قسمت نوشته است : چون در روزنامه محرم آن سال اسامى شهور

جاهليت مذك

ابتدا از يكشنبه

۱۲۸۵ قمر

۱۲۸۶ اتش

راجع

اين است :

چون

از طبع بيرون

هيچده عنرا

ماهى باز از تر

از قاعده خار

و اقبال بي زوا

طبع آن خواه

از اين

منتشره است

وجه

گفتگو نموده

كرده است . ا

تأسيس شده و

واضح ميگردد

چون

ممالك محروم

از علوم و صنا

كردند يا علم

جاهلیت مذکور شد مناسب آمد که در این روزنامه نیز اسامی هفته جاهلیت نوشته شود ابتدا از یکشنبه باین ترتیب . . . پس از انتشار نمره چهل و دو مورخ غره جمادی الثانیه ۱۲۸۵ قمری باز روزنامه دچار تعطیل گشته و نمره چهل و سوم آن در غره محرم ۱۲۸۶ انتشار یافته است.

راجع بتعطیل ثانی روزنامه در نمره چهل و سه اعلانی درج شده که عبارتش این است:

«چون ابتدای روزنامه در ماه محرم الحرام بود و قرار شد در هر ماهی يك نمره از طبع بیرون بیاید بعد از آن مدتی نوشتن آن بتعویق افتاد چنانچه در روزنامه نمره هیجده عنبر از تعویق آن خواسته باز بترتیب شهور نوشته شد تا اینکه این اوقات چند ماهی باز از ترتیب شهور افتاد و اگر میخواستیم بدون ملاحظه ترتیب شهور نوشته شود از قاعده خارج بود باز ابتدا از محرم نموده بعد از این بیاری خداوند متعال و بدولت و اقبال بی زوال شاهنشاهی که قرون بشمارش در پی باد نمره نمره ماه بنوشتن و طبع آن خواهیم پرداخت»

از این پس روزنامه مرتباً ماهیانه منتشر شده و نمره ۵۳ آن که آخرین نمره منتشره است در غره شهر شوال ۱۲۸۷ قمری منتشر یافته و روزنامه تعطیل شده است. وجه تسمیه روزنامه بعلمیه اینست که در این روزنامه از علوم و صنایع جدیده گفتگو نموده و از علومی که اروپائیان در قرون اخیر تکمیل و با اختراع نموده اند بحث کرده است. اصولاً روزنامه علمیه از ابتدا بدستور ناصرالدین شاه برای همین منظور تأسیس شده و این مدعی از شرحی که در صفحه اول شماره اول روزنامه درج شده واضح میگردد، شرح مذکور چنین است:

«چون منظور نظر کیمیا اثر اعلی حضرت قدر قدرت اقدس ظل اللهی و ای نعمت کل ممالک محروسه ایران تربیت و ترقی ملت و دولت است و رواج علم و صنعت بسیاری از علوم و صنایع که در ازمنه سالفه در ایران بوده و سایر دول آنرا تحصیل و تکمیل کردند یا علم و صنعتی که در این دولت ابد مدت از دول خارجه بایران نقل و تجویب

شده با سایر اخبار مفیده چنانکه باید بمردم آشکار نیست برای استحضار عموم خلایق و انتشار علوم که فواید بزرگ بر او مترتب است از جانب سنی الجوانب شاهنشاهی حکم محکم قدر توأم باعضاد السلطنه وزیر علوم و صنایع صادر گشت که روزنامه علمیه در هر ماهی یک مرتبه سمت انطباع یابد تا مطالعه کنندگان را از آن فایده و بهره کلی حاصل شود.

روزنامه علمیه سه زبان فارسی و عربی و فرانسه نوشته شده بدین قسم که در هر نمره ابتدا معمولاً از صفحه یک تا پنج مطالب بزبان فارسی است، بعد عین همان مطالب بعربی و بعد بفرانسه انشا شده و بغیر از تاریخ انتشار که در قسمت فارسی بسال جلالی و در قسمت عربی بماء و سال قمری و در قسمت فرانسه بسال میلادی بیان شده بقیه مطالب عین یکدیگر و کوچکترین اختلافی در بین آنها موجود نیست مثلاً نمره چهارم که پنج صفحه اولش فارسی است اینطور مورخ است: بیستم فروردین ماه مطابق سال ۷۸۶ ناقصه جلالی و از صفحه ۶ تا صفحه ۸ که عربیست این قسم: قد انطبعت هذه الصحيفة في يوم الجمعة غرة ذى القعدة الحرام سنة ۱۲۸۰ هجرية. و از صفحه ۹ تا صفحه ۱۳ که بفرانسه نوشته شده اینطور مورخ است: طهران ۷ آوریل ۱۸۶۴ (زبان فرانسه).

روزنامه علمیه با قطع بزرگ ۲۶ × ۴۰ در مطبعه سنگی (کارخانه دارالانطباع دولتی واقع در مدرسه دارالفنون) چاپ شده و معمولاً عده صفحات آن متغیر است چنانکه شماره اول آن شش و بعضی از شماره‌های آن به ۱۷ صفحه نیز بالغ میگردد. عدد سطور صفحه اول ۱۰ و صفحه دوم ۲۵ و قسمت فرانسوی آن هر صفحه ۲۹ سطر است. قسمت فارسی روزنامه بخط نستعلیق ریز و عربی آن بخط نسخ متوسط و فرانسه آن بخط ریز مرسله است.

شعار و سرلوحه روزنامه که در هر نمره بالای صفحه اول قسمت فارسی دیده میشود عبارت است از تصویر سر در شمس العماره طهران که بر فراز آن ساعت بزرگی نصب شده و در دو طرف ساعت شیرو خورشیدی نقش است، در پایین عمارت در شمس-

العمارة سه ن
حوض وجود
آن گذاشته
از نقاشان م
مند
ارویاست که
برای اطلاع
اینجا نقل
مطالب
یکی از امکا
نمره سوم
انوار کواکب
دوازدهگانه که
و ارباب لغت
ثبت زیجات
خواجه نصیر
است، نمره
و نیز جدول
نمره سال او
سیارات و اقا
است فلهاذا
بکره ارض
این
همین مختص

العماره سه نفر قراول ایستاده ترسیم شده و چون در ازمنه سابق مقابل شمس العماره حوض وجود داشته، در این سر لوحه نیز حوضی دیده میشود که دوعراده توپ در کنار آن گذاشته شده و تصویر دو توپ در آب حوض منعکس است. این تصویر عمل یکی از نقاشان ماهر عصر ناصریت ولی در هیچ کجای سر لوحه اسمی از نقاش آن نیست.

مندرجات روزنامه علمیه بیشتر مطالب علمی و مربوط با کتشافات جدیده اروپاست که برای روشن نمودن اذهان ایرانیان بوسیله این روزنامه نشر شده است. برای اطلاع کامل از مندرجات روزنامه بهتر آنست که فهرست بعضی از نمرات آنرا در اینجا نقل کنیم:

مطالب نمره اول و دوم راجع باینست که علوم و صناعات هر وقتی از اوقات در یکی از امکانه عالم شیوع و رواج داشته و بعد از مدتی بمملکت دیگر نقل شده است. نمره سوم تعیین مبدأ تاریخ و بیان سال شمسی و قمریست. نمره چهارم در تحقیق انوار کواکب و کسوف و طلوع و غروب قمر است. نمره ششم بدین عنوان است: شهر دوازده گانه که اکنون در عرب و عجم معروف است در جاهلیت با ساسی دیگر مشهور بوده و ارباب لغت در اسامی هر یک نیز اختلافی کرده. نمره هفت راجع برصد سیارات و ثبت زیجات و جدولی از تقویم (هر شد) میباشد. در این نمره صورت تل مراغه که خواجه نصیر طوسی در مراغه رصد بسته و در آنجا مشهور برصد مراغی است نیز درج است. نمره هفت عبارت است از تحقیق ماه و روز و ولادت با سعادت حضرت خاتم الانبیاء و نیز جدولی از عرض و طول جغرافیائی بلاد تلگرافی ایران. نمره دوازده که آخرین نمره سال اول است باین سطور شروع میشود: چون در روزنامه های سابق مکرر از سیارات و اقمار ذکر شده اما بانفراده هنوز از احدی از سیارات و اقمار آنها سخن نرفته است فلذا چنان مناسب افتاد که در این نمره از احوال قمر که نیر اصغر و اقرب اجرام بکره ارض و سیار تابع وی است چیزی نگاشته شود...

این بود قسمتی از فهرست يك ساله روزنامه علمیه دولت علیه ایران، امید است همین مختصر برای راهنمایی خوانندگان مفید واقع گردد. نکته ای که اشاره بآن لازم

است و ناگفته نباید گذاشت اینست که در عصر ناصری روزنامه دیگری بنام «روزنامه علمی» در طهران منتشر شده و چون ممکن است خوانندگان این دو روزنامه را بیکدیگر اشتباه کنند ناچار بطور اختصار شمه از این روزنامه نیز گفتگو میکنیم:

۳- روزنامه علمی

نمره اول روزنامه علمی در روز دوشنبه ۲۲ ذی‌الحجه الحرام ۱۲۶۳ قمری در مطبعه سنگی در چهار صفحه بقطع خشتی با خط نسخ متوسط طبع و توزیع شده است. سرلوحه روزنامه عبارت از فرشته بالدار است که در مقابل آن کتابی کشوده شده و در يك صفحه کتاب جمله: «قال انا مدينة» و در صفحه دیگر: «العلم و علی بابها» بخط نسبتاً ریز نوشته شده، در طرف راست این تصویر تاریخ انتشار روزنامه بسال میلادی و قیمت روزنامه (يك عباسی) و قیمت اعلان (سطری دهشاهی) درج شده و در طرف چپ تصویر بغیر از شماره اول که این جمله: «چون اخبار مدرسه دارالفنون و مجلس حافظ‌الصحة زیاد بود در این نمره بهمان اقتصار شده والا از اغلب علوم در این روزنامه نوشته میشود.» درج شده، در شماره‌های دیگر این عبارت مسطور است: «هر کسی اخبار و تحقیق علمی بدارالطباعة همیونی بفرستد در این روزنامه باسم خود او نوشته میشود.»

هر صفحه روزنامه دارای سه ستون و چند سطر پاورقی است. بیشتر مندرجات روزنامه علمی مانند روزنامه علمیه مطالب علمی و جغرافیائی و اخلاقی است و مخصوصاً قسمتی از جغرافیای ممالک اروپا و افریقا در این روزنامه درج است. در بعضی از نمرات درجائیکه توضیح مطالب محتاج باشکال و تصاویری بوده تصاویری نیز رسم شده است. در شماره اول روزنامه اعلانی راجع بمندرجات و سبک مطالب روزنامه درج شده و پس از آن مطالبی تحت عنوان: «اخبار مدرسه مبارکه دارالفنون و مریضخانه» بیان سپس «تفصیل مسافرت از انگلستان بقطب شمال» و بعد مقاله درباره «تحقیق در علم اخلاق» و نیز مطالبی راجع بجغرافیا ذکر شده است.

از همان شماره اول در پا ورقی تمام چهار صفحه روزنامه کتاب تاریخ حمزه اصفهانی بنام «کبار الامم» ترجمه شده و این ترجمه آغازش این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الصلوة على نبيه و حبيبه محمد و آله اجمعين . حمزة بن حسن اصفهانی گوید این کتابیست که من درج نموده‌ام در آن تواریخ سالهای سلطنت ۰۰۰۰، مترجم این کتاب نفیس در هیچ کجا نامی از خود نبرده و ظاهراً اداره روزنامه آنرا ترجمه نموده است .

نمره دوم روزنامه روز دوشنبه ۲۹ ذی الحجة الحرام ۱۲۹۳ قمری مطابق پانزدهم ژانویه ماه فرانسه ۱۸۷۷ میلادی انتشار یافته و جمله: «اداء قیمت در چهار قسط» سر لوحه روزنامه اضافه شده است . روزنامه علمی در زمان وزارت علوم محمد حسن خان صنیع الدوله تأسیس شد، و برخلاف روزنامه‌هایی که در زمان وزارت اعتضاد السلطنه تأسیس میشده و اسمی از مؤسس و ناشر و نویسندگان آنها نبوده در روزنامه علمی همه جا در آخر صفحه (محمد حسن) که منظور همان محمد حسنخان صنیع الدوله وزیر انطباعات وقت است دیده میشود .

از نمره ۵۱ مورخ پنجشنبه چهاردهم ذی القعدة سر لوحه روزنامه برداشته شده و فقط اسم روزنامه یعنی روزنامه علمی با خصوصیات دیگر درج شده است . روی هم رفته از روزنامه علمی مدت چهار سال جمعاً ۶۳ نمره منتشر شده و شماره آخر آن در روز شنبه سیم ربیع الاول ۱۲۹۷ قمری انتشار یافته است .

از این مختصر معلوم شد که روزنامه علمی و علمیه گرچه از حیث مندرجات و اسم تا اندازه‌ای مشابه‌اند ولی از جهت زمان و مدت انتشار و سایر خصوصیات بکلی متفاوت‌اند و کسانی که در تاریخ عصر قاجاریه تتبع میکنند نباید این دو روزنامه را بیک دیگر اشتباه نمایند .

انشاء الله در مقاله دیگر راجع بدو روزنامه «دولت علیه ایران» و روزنامه «مربخ» گفتگو خواهیم کرد .

ما وخوانندگان

۱ - آقای حسن قاضی طباطبائی از تبریز بمناسبت ذکر «دلاله» در این بیت حافظ :
می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت کار این زمان ز صنعت دلاله میرود
میسرسند که : «معنی مصراع دوم کاملاً واضح نگردید، آیا لفظ دلاله صیغه مبالغه از
ماده دلالت است یا از ماده دلال و دلاله بمعنی مشاطه و آرایشگر که ظاهراً حافظ همین
معنی را اراده کرده در قوامیس عربی ضبط گردیده است یا نه ؟»
«دلال» بتشدید لام در عربی از مصدر دلالت که بمعنی ارشاد و هدایت است می آید
و بکسی گفته میشود که میان فروشنده و خریدار واسطه باشد و در کتب و لغت عربی
فارسی آنرا «عرضه کننده» معنی کرده اند لیکن از مصدر «دلال» بفتح دال و تخفیف لام
چنین صیغه ای مشتق نیست . اگر چه در شعر مذکور حافظ غرض شاعر از «دلاله»
صریحاً نمیتواند عرضه کننده مال و متاعی بمعنی امروزی یا واسطه معامله تصور شود
لیکن مسلم است که باز شاعر در استعمال «دلاله» در این بیت آنرا مجازاً بهمان معنی
واسطه و میانه گیر بکار برده و بهر حال اگر هم دلاله بمعنی مشاطه و آرایشگر در
زبان عربی استعمال نشده و فارسی زبانان از راه مجاز بآن معنی را داده اند اشتقاق آن
از همان ریشه دلالت است نه از ریشه دلال .
غرض حافظ چنانکه ظاهر بدت میفهماند اینست که در این زمان یعنی فصل بهار
که نوعروس چمن حد حسن یافته است می بیاور تابدستیاری هنر و تدبیر و صنعت این
دلاله (یعنی می) بوصل آن برسیم .
کسانی که بزبان حافظ اندک آشنائی دارند میدانند که این گوینده صنعت کار غالباً
در استعمال اللفظ ایهام بکار میبرد ، در اینجا نیز از آوردن دلاله شاعر مزبور هم معنی
واسطه و میانه گیر را اراده کرده و هم معنی مشاطه و آرایشگر را که باز باین وسیله
جلوه و جلال سر و صورت متاع عرضه کردنی را بیشتر میکند . دلاله را در بعضی از کتب
لغت (مثل غیث اللغات) بمعنی : « زنی که دیگر زنان را بد راه کند » آورده اند ، این

معنی نیز از همان معانی مجازی است. که در زبان فارسی باین کلمه داده اند. هنوز هم عوام بمردی که باین قبیل وساطتها سرفرودمی آورد «دلال محبت» میگویند.

۲- آقای علی نقی بهروزی از شیراز پس از شکایت از شایسته نبودن کاغذ مجله (که برای ما علی العجالة تغییر آن مقدور نیست) چنین مینویسند:

«در صفحه ۵۶ شماره اول ضمن شرح حال اعتضادالسلطنه مرقوم رفته است که «هابین او و این شعرا نوادری روی داده است که برای احتراز از تطویل از ذکر آنها خودداری میکنیم» سپس خواسته اند که نوادر مزبور را در طی مقاله دیگری بعنوان تکمله آن مقاله بنویسیم.

بدبختانه چون قسمت عمده این نوادر متضمن شوخیهای مستهجن و الفاظ رکیک بود ما از ثبت آنها خودداری کردیم. امیدواریم در آینده از این قبیل نوادر آنها را که مخل عفت کلام نباشد در طی مقاله ای در یکی از شماره های آینده منتشر سازیم.

آقای بهروزی در آخر مرقومه خود مینویسند که:

«در غزلی که در طبیبات حضرت شیخ بدین مطلع است:

امشب برآستی شب ما روز روشنست
عید وصال دوست علی رغم دشمنست
این بیت آمده است:

جور رقیب و سرزنش اهل روزگار
باماهمان «حکایت گاو و دهل زن» است
و از ما خواسته اند که «حکایت گاو و دهل زن» را که شیخ بآن اشاره میکند برای ایشان توضیح دهیم.

از فحوای کلام شیخ واضح است که او میگوید که جور رقیب و سرزنش اهل روزگار در ما مؤثر نیست و با ما همان میکند که دهل زن با گاو میکرد. اما با قلت و سائلی که در دست ما بود علی العجالة در هیچ جا بچنین حکایتی برنخوردیم لیکن این مثل که: «شتر از بانگ درای نمیترسد» و «شتر نقاره خانه از طبل و جرس ترسد» در زبان فارسی معمول بوده و این مثل درست همان معنی را که شیخ در بیت فوق اراده کرده میرساند و شاید هم در ایام شیخ گاو را بجای شتر بکار می برده اند و نظیر این مثل در مورد

کار هم معمول بوده است. اما در باب آن مثلی که برای شتر گفته اند اسدی گویند:
 ترسم من از يك يافه سرای که اشتر ترسد ز بانگ درای
 و در يك حکایت از مثنوی مولوی نیز اشاره بهمین مثل آمده آنجا که میگوید:
 کودکی کو حارس کشتی بدی طبکی در دفع مرغان میزدی
 تا رمیدی مرغ از آن طبک زکشت کشت از مرغان سلامت میگذشت
 چونکه سلطان شاه محمود کریم برگذر زد آن طرف خیمه عظیم
 با سیاهی همچو استاره اثر آیه و فیروز و صفدر ملک گیر
 اشتری بد که بدی حمال کوس بختی بد ییشرو همچون خروس
 بانگ طوس و طبل بروی روز و شب میزدند اندر رجوع و در طلب
 اندر آن مزرع در آمد آن شتر کودک آن طبک بز در حفظ بر
 عاقلی گتش مزین طبک که او بختی طبل است و با آتش است خو
 یش او چو بود تبوزاک تو طفل که کشد او طبل سلطان بیست کفل

(رجوع کنید بکتاب امثال و حکم آقای علی اکبر دهخدا صفحات ۱۷۹ و ۱۰۱۹)

اگر کسی از خوانندگان گرامی بحکایت گاو دهل زن در جائی بر خورده باشد و توضیح و توجیهی دیگر در این باب که پسندیده بنظر آید دیده و بما بنویسد با کمال امتنان آنرا طبع خواهیم کرد.

۳- آقای کیوان سمیعی شرحی بالنسبه مشروح با دارة نوشته و چنین حدس زده اند که میرزا صادق منشی که در شماره دوم از سال دوم یادگار (صفحه ۱۱) بمناسبت انشاء ترجمه کتاب چین ذکر او آمده همان میرزا صادق وقایع نگار مروزی متخلص بهما و مؤلف دو کتاب زینة المدايح و تاریخ جهان آرای است و بهمین مناسبت شرح حال این وقایع نگار مروزی را باوصفی از کتاب زینة المدايح او که بسال ۱۲۱۸ در تذکره شعرای مداح فتحعلیشاه تألیف یافته مرقوم داشته اند.

این حدس آقای کیوان سمیعی نمیتواند صحیح باشد زیرا که ترجمه و انشاء کتاب چین چنانکه در همان شماره یادگار گوشه ذکر کرده ایم در سال ۱۲۶۲ انجام یافته و میرزا صادق همای مروزی در ۱۲۵۰ فوت کرده است. تاریخ وفات او را سپهر در ناسخ التواریخ یادداشت نموده و در ذیل وقایع سال اول جلوس محمد شاه قاجار یعنی ۱۲۵۰ در این خصوص چنین مینویسد: «هم در این سال میرزا صادق مروزی که

وقایع نگار

بنا

وقایع نگار

بها

کتاب چین

منشی تبریز

شاه کورشد

در کتاب ز

ولیعهد بود

۴-

صفات العاشق

از این شاعر

مینمایند

نیست بنوش

مولا

تولد یافته

جوانی بمناسبت

روان داشته

آن شهر در

تخلص هلا

۱-

ثبت شده ولی

این ظاهر است

وقایع نگار دولت و داروغه دفترخانه پادشاهی بود بسرای باقی تحویل داد . بنا بر این دیگر هیچ شکی نمی ماند که منشی ترجمه کتاب چین میرزا صادق وقایع نگار مروزی نیست .

بهمین مناسبت ما درصدد تحقیق برآمدیم تا شاید از احوال میرزا صادق منشی کتاب چین اطلاعی بدست بیاوریم و تصور میکنیم که این شخص همان میرزا صادق منشی تبریزی خال جهانگیر میرزا (برادر محمد شاه ومؤلف تاریخ نو که بدست محمد شاه کورشد و در ۱۲۶۹ درخوی وفات کرد) باشد که مرحوم معتمدالدوله فرهاد میرزا در کتاب زنبیل (صفحه ۱۶۳) از او در جزء ارباب قلم تبریز که در خدمت عباس میرزا ولیعهد بوده اند نام میبرد .

هلالی جغتائی استرآبادی

۴- آقای حسین کوهی کرمانی مدیر روزنامه نسیم صبا که در کارطبع و نشر کتاب صفات العاشقین هلالی استرآبادی هستند در طی نامه ای از ما خواسته اند که شرح حالی از این شاعر در مجله یادگار بدست دهیم تا ایشان همان را بر چاپی که از صفات العاشقین مینمایند اضافه کنند ، با اینکه بعلت ضیق وقت مجال تتبع کامل در این باب برای ما نیست بنوشتن شرح مجمل ذیل مبادرت مینمائیم :

مولانا بدرالدین ۱ هلالی اصلاً از ترکمانان جغتائی بوده و چون در استرآباد تولد یافته با استرآبادی مشهور گردیده است . قسمت عمده عمر او در هرات گذشته و در جوانی بمناسبت حسن صورت و زیبایی انگشت نمای خلق بوده و چون در شعر طبیعی روان داشته در آن دوره که هرات مرکز شعر و ادب محسوب میشده و شعرای بسیار در آن شهر در گرد امیر علیشیر نوائی و جامی جمع بودند او نیز بنظم اشعار پرداخته و تخلص هلالی اختیار کرده و در اوان جوانی و شاعری در دستگاه امیر علیشیر راه یافته

۱- نام هلالی در ریاض الشعراء علیقلیخان واله و بعضی از نسخ خطی حیب السیر بدرالدین ثبت شده ولیکن نسخه چاپی حیب السیر بمبئی (جزو سوم از جلد سوم ص ۲۵۰) نورالدین دارد و این ظاهرأ تحریف باشد .

است و این وزیر دانشمند در مجالس النفائس که بسال ۸۹۶ تألیف کرده ذکر هلالی را آورده و سطور ذیل ترجمه شرحی است که امیر علیشیر در این کتاب در آن خصوص نوشته: «مولانا هلالی از مردم ترك است و حافظه اش خوبست، طبعش نیز برابر حافظه اوست، مجال سبق دارد امید است که توفیق یابد، این مطلع از اوست: چنان از پا فگند امروز آن رفتار و قامت هم

که فردا بر نخیزم بلکه فردای قیامت هم ۱»
بعدها که هلالی شاعری پخته و مشهور شده و بخدمت ابوالنصر سام میرزا مؤلف کتاب تحفه سامی پسر شاه اسماعیل اول و حکمران هرات رسیده داستان اول ملاقات خود را با امیر علیشیر برای سام میرزا نقل کرده گفته است که در این ملاقات همان بیتی را که امیر علیشیر از هلالی در مجالس النفائس آورده برای او خوانده است، امیر علیشیر را بسیار خوش آمده و از او پرسیده که تخلص تو چیست، چون هلالی گفته است تخلصم هلالی است فرموده است که بدری، بدری و او را بر مطالعه تحریض نموده و او بتحصیل مشغول شده است ۲.

سلطان محمد فخری هراتی که کتاب مجالس النفائس امیر علیشیر را بنام لطائف نامه در حدود سال ۹۲۸ از ترکی بفارسی نقل کرده پس از ترجمه شرحی که امیر علیشیر در باب هلالی نوشته و ما آنرا در فوق نقل نمودیم بر آن شرح از خود چنین اضافه کرده: «ظاهراً دعای حضرت میرقبول افتاده که مشارالیه (یعنی هلالی) بمدعای خود رسیده، در شعر بهمه اسلوب مهارت تمام پیدا کرد و نادر زمان خود گردید و دیوان جمع ساخت و چند مثنوی گفت، یکی لیلی و مجنون و دیگری شاه و درویش و دیگری صفات العاشقین».

سام میرزا در وصف هلالی میگوید: «فی الواقع در فضائل کم از فضلاء عصر نبود و کمال شعر را بر آن کمالات افزوده بود و در مثنویات سه کتاب در رشته نظم کشیده از آن جمله یکی شاه و درویش است که از اکثر مثنویات استادان در روانی الفاظ و

۱- ترجمه مجالس النفائس (ترجمه فخری هراتی) ص ۶۸ چاپ طهران

۲- تحفه سامی ص ۱۲ از چاپ هند و ص ۹۱ از چاپ طهران

چاشنی معانی
دوم صفات
سبیل نمود
می آورد میگ
در

و عید خان
تسعمائه، گو
برویش دوید
این قطره خ
اگر

چون او رذل
و این بیت را
کمال سرم
خوان
و عمده بقاء
در کمال سلا
از متداولات
است، از نتا
غزلیات مشهور

آنچه
هرات میزیست
هرات بدست

چاشنی معانی در پیش است، سوادش رشك گلستان است بلکه غیرت افزای بوستان ...
دوم صفات العاشقین ... سیوم « لیلی و مجنون » و پس از آنکه از این سه کتاب ایباتی
به سبیل نمونه ذکر میکند و مقداری از غزلیات و رباعیات و قطعات او را در تحفه سامی
همی آورد میگوید:

« در اواخر عمر او را عجب حالتی دست داد که میان شیعه مشهور بسنی بود
و عید خان اوزبک او را کشت که تو شیعه و کن ذلک فی شهور سنة ست و ثلاثین و
تسعائة، گویند که دزمحلی که او را بکشتن میبردند سر او را شکسته بودند چنانکه خون
برویش دوید در آن محل این مقطع را میخواند:

این قطره خون چیست بروی تو هلالی گویا که دل از غصه بروی تو دویده،
اگر بعضی ستم ظریفان را بخاطر رسد که این تعریفات در حق او زیاده واقع شده
چون او رذل و کم همت او بود اما راقم حروف نظر بر قول خواجه حافظ شیرازی کرده
و این بیت را دستور العمل ساخته:

کمال سر محبت بین نه نقص گناه که هر که بی هنرافند نظر بعیب کند ۱
خواند میر نیز در حیب السیر ذکر هلالی را آورده و او را « زبده شعراء زمان
و عمده بلغاء دوران » میخواند و میگوید که: « قصائد و غزلیات و مثنویاتش اکثر اوقات
در کمال سلاست و بلاغت بر صفحه ظهور می آید، بر تو اهتمام آن جناب بر مطالعه بعضی
از متداولات نیز تافته و بجدت طبع و وحدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته
است، از نتایج افکار او شاه و درویش و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان
غزلیات مشهور است، سپس بنقل يك مطلع و يك رباعی از اشعار او میپردازد ۲.

آنچه از احوال هلالی بر می آید این شاعر تمام یا غالب ايام حیات خود را در
هرات میزیسته و با شعرا و حکام و امرای آن شهر محشور بوده تا در سال ۹۳۵ که
هرات بدست عیدالله خان اوزبک مسخر گردید و این سنی متعصب بکینه شخصی و سعایت

۱- تحفه سامی ص ۱۲-۲۰ چاپ هند و ص ۹۱-۹۴ چاپ طهران

۲- رجال کتاب حیب السیر ص ۲۲۰-۲۲۱

بدخواهان جمع کثیری از وجها و اهل علم و ادب مقیم هرات را بیهانه لعن صحابه کشت.

هلالی در ورود عبیدالله خان بهرات قصیده‌ای در مدح او گفت که ابیات ذیل از آن است:

خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد
که جان آمد دراو یعنی عبیدالله خان آمد
سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند
که از مشرق بمغرب رفت و یکشب در میان آمد
قوی دستی که در میدان مردی پنجه رستم
بیش دست او فرسوده مشتی استخوان آمد
خطا در شعر میباشد بکش خط بر خطای من
که از سهو القلم افتاد یا سهو اللسان آمد
با این حال پس از قلیل مدتی جمعی از اهل حسد بعبیدالله خان گفتند که اهلی
بك رباعی در هجو گفته که اینست:

تاچند عبید از پی تالان باشی

ناراج گر ملک یتیمان باشی

غارت کنی و مال مسلمان ببری

کافر باشم اگر مسلمان باشی

عبیدالله خان ابتدا هلالی را در حبس انداخت و پس از مدتی بعد از آزار بسیار او را در چهار سوق هرات بقتل آورد ۱.

این واقعه یعنی قتل هلالی را بدست عبیدالله خان اوزبک در هرات حسن بیک

روملو در احسن التواریخ در ذیل وقایع سال ۹۳۵ مینویسد در صورتیکه سام میرزا آنر

در تحفه سامی در «ست و ثلاثین و تسعمایه» بحروف تمام نه برقم نوشته است و ظاهراً

همین سال ۹۳۶ که دیگران هم مثل تقی اوحدی در خلاصه الأشعار و آزاد پلگرای

در خزانه عامره و راقم در تاریخ خود آورده‌اند صحیح‌تر باشد. واله در ریاض الشعراء

جمله «سیف‌الله کشت» را ماده تاریخ قتل هلالی نوشته و آن با ۹۳۶ برابر است ۲.

گویند که عبیدالله خان پس از چندی از کشتن هلالی پشیمان شد و روزی جهت

همین معامله دیوان او را گشود این بیت در صفحه اول روی داده بوده است:

مارا بجفا کشته پشیمان شده باشی
خون دل ما ریخته حیران شده باشی ۳

۱- احسن التواریخ روملو ص ۲۴۴ و عالم آرای عباسی ۴۲-۴۳

۲- رجوع کنید بجاشیه ص ۲۱ از تحفه سامی چاپ هند

۳- تذکره هفت اقلیم در ذیل استرآباد

دیوانی که از هلالی در دست است و قریب به ۲۸۰۰ بیت شعر دارد اول بار در سال ۱۲۸۱ هجری قمری بخط نستعلیق در کاونپور و بعد از آن مکرر در همان شهر بطبع رسیده است، مثنوی شاه و گدای او بضمیمه مثنوی سحر حلال اهلی شیرازی و یک عده رباعیات و اشعار از دیگران (در حاشیه) در سال ۱۳۲۱ قمری هجری در طهران چاپ شده، صفات العاشقین او را آقای کوهی در دست طبع دارند و از لیلی و مجنون او اثری بدست ما نیامد.

شاه درویش هلالی را حمدی از شعرای عثمانی ترکی ترجمه کرده ۱ و در سال ۱۸۷۰ میلادی آنه مستشرق معروف آلمانی آنرا بزبان آلمانی نقل نموده و در لپزیگک بطبع رسانده است.

اختصاص عمده اهلی در شعر بغزلیات او بوده بهمین جهت ظاهراً وقتی عبدالله هاتفی (متوفی سال ۹۲۷) خواهرزاده جامی و ناظم ظفرنامه تیموری و فتوحات شاهی شاعر معاصر او بتعریض گفته بوده است که هلالی غزل گو است و از نظم مثنوی عاجز است، هلالی در مقدمه مثنوی شاه و درویش (بدون بردن اسم هاتفی که علیقلیخان داغستانی در ریاض الشعراء بآن تصریح کرده) باین نکته اشاره میکند و در این باب میگوید:

روزى از روزهاى فصل بهار	که تفاوت نداشت لیل و نهار
چندی از اهل جمع در چمنی	مجمعی ساختند و انجمنی
گفت و گوی سخنوری کردند	دعوی نکته پروری کردند
نکته دانی که داشت معرفتی	خواست تاغنیچه را کند صفتی
گفت در غنچه گل و ورق و ورق است	کنبد سبز و چرخ پر شفق است
دیگری گفت هر چه در میناست	می گلرنگ و شیشه میناست
دیگری گفت بهر قوت قوت	گشته فیروزه حقه یاقوت
من هم از روی طبع بشکفتم	جانب غنچه دیدم و گفتم
هست این گلعداز غنچه دهن	دل پر خون رنگ بسته من

همه گفتند آفرین بادا

در فن شعر چون سخن کردند

بود شخصی بثنوی مشهور

لیک فن سخن نورزیده

گفت آری اگر چه بی بدل است

نیست او را ز مثنوی خبری

در سخن پنج گنج می باید ۱

مدعی چون مذاق شعر نداشت

نقد گنجینه سخن غزل است

آن که نظم غزل تواند گفت

بی تأمل از آن میان جستم

بازوی فکر را قوی کردم

از این تاریخ است که هلالی بنظم مثنوی پرداخته و ابتدا قصه شاه درویش و پس از آن لیلی و مجنون و صفات العاشقین را ساخته است. صفات العاشقین او ببحر هزج مسدس است و بیت اول آن اینست:

خداوندا دری از غیب بگشای

جمال شاهد لاریب بنمای

لیلی و مجنون او بر وزن لیلی و مجنون نظامی بوده و سام میرزا این دو بیت را

از آن کتاب درصفت حسن ایلی نقل میکند:

چشمش زاغی نشسته در باغ

ابروی سیاه او پر زاغ

نازک بدنی چو مغز بادام

پاکیزه تنی چو نقره خام

در خاتمه برای بدست دادن نمونه‌ای از غزلیات هلالی چند غزل او را در اینجا

می آوریم:

۱- ظاهراً اشاره است بتقلیدی که هاتقی از خسته نظامی گنجوی کرده و در برابر هر کدام

یک مثنوی ساخته بوده است (رجال کتاب حبیب السیر ص ۲۰۸)

شب هجراست و مرگ خویش خواهم از خدا امشب
 اجل روزی چوسویم خواهد آمد بگو بیا امشب
 چنین دردی که من دارم نخواهم زیست تا فردا
 بیا بنشین که خواهم جان سپرد امروز یا امشب
 دل و جانی که بود آواره شد دوش از غم هجران
 دگر یا رب غم هجران چه میخواهد ز ما امشب
 نه سر شد خاک درگاهت نه پا فرسود در راهت
 مرا چون شمع نباید سوخت از سر تا بیا امشب
 شب آمد یار دور افکند از وصلش هلالی را
 دریغ شد هلال و آفتاب از هم جدا امشب

ایضا:

روز نوروز است سرو گلزار من کجاست در چمن یاران همه جمعند یار من کجاست
 گشته مردم هر یکی امروز صید چابکی چابک صید افکن مردم شکار من کجاست
 نیست یکساعت قرار این جان بی آرام را یا رب آن آرام جان بیقرار من کجاست
 سوخت از درد جدائی دل در امید وصال مرهم داغ دل امیدوار من کجاست
 روز گاری شد که دور افتاده ام آخر پیرس کن سیه روز پریشان روزگار من کجاست
 بود عمری بر سر کویت هلالی خاک کسار ساعتی ای مه نگفتی خاک کسار من کجاست

ایضا:

نو بهار است بیا تا قدحی نوش کنیم باشد از محنت ایام فراموش کنیم
 ساقیاهوش و خرد تفرقه خاطر ماست باده پیش آر که ترک خرد وهوش کنیم
 حد ما نیست که پیش تو بگوئیم سخن هم تو باماسخنی گوی که ما گوش کنیم
 بارها غم بتو گفتیم و ز ما نشیدی بعد از این مصلحت آنست که خاموش کنیم
 هیچ نا گفته بجائیم ز نیش ستم وای اگر زان لب شیرین طمع نوش کنیم
 ما که باشیم که مارا دهد آغوش تو دست با خیال تو مگر دست در آغوش کنیم
 یار چون ساقی بز مست هلالی بر خیز تاییک جرعه ترا واله و مدهوش کنیم

واستانهای تاریخی

دون ژوان ایران

بقام آقای محمد حسن گنجی

شاید برای کسانی که با ادبیات غربی آشنائی دارند عنوان فوق ایجاد شبهه نماید و در نظر اول تصور کنند که موضوع این مختصر با دون ژان معروف که افسانه‌ها و حکایات متعددی درباره‌اش نوشته شده بستگی دارد در صورتیکه در اینجا مقصود از دون ژوان يك نویسنده ایرانی است که کتاب روایات او بطوریکه خواهیم دید چند قرن قبل از این بزبان اسپانیائی چاپ شده ولی تا این اواخر در زبانهای دیگر اثری از آن وجود نداشته است.

بدون شك اغلب خوانندگان مجله یادگار از روابطی که در دوره سلاطین صفوی بین ایران و دولتهای اروپائی برقرار گردید با خبر هستند و سفر معروف برادران شرلی بدربار شاه عباس صفوی را در خاطر دارند.

سر اتولی شرلی ۱ سالها در خدمت سلاطین و نجای انگلنس و هلند و فرانسه گذرانده و در اروپا شهرتی بسزا کسب کرده بود و مخصوصاً مسافرتهاى متعدد او در اروپای آن روز و جزایر تازه کشف شده هند غربی او را از جهانگردان معروف ساخته بود.

سر اتونی در سال ۱۵۹۸ (۱۰۰۶ هجری) از انگلیس عازم ایتالیا شد تا برای دوک دو فرارا ۲ خدمات جنگی انجام دهد ولی تا رسیدن او بچاک ایتالیا این دوک با دشمنان دیرین خود ترك مخاصمه نموده و در نتیجه از خدمات جنگی سر اتونی بی نیاز شده بود.

اتونی که همیشه سودای جهانگردی در سر داشت چون وضعیت را چنین دید و بمعیت برادر خود رابرت شرلی و ۲۵ نفر انگلیسی دیگر که همراه بودند عازم ایران شد و در سال ۱۵۹۹ از ونیز حرکت کرده از راه سوریه و حلب و بغداد بایران آمد و در موقعیکه شاه عباس کبیر پس از منکوب کردن ترکان از بک فاتحانه وارد قزوین میشد او نیز در این ساعت میمون یا بدروازه قزوین نهاد.

سر اتونی از طرف الیزابت ملکه انگلیس مأموریتی نداشت ولی خود را از مقرین و منسویین این ملکه قلمداد نمود و پس از آنکه نزد شاه عباس تقریبی حاصل کرد مکرر صحبت از ایجاد روابط بین ایران و ممالک مغرب زمین بیان آورد حتی متقبل شد که ایلچی شاه عباس را بدربار سلاطین اروپا هدایت نماید. شاه عباس که بایجاد روابط با سلاطین مغرب زمین و اتحاد با آنها بر ضد دولت

همانی علاقه زیادی داشت بر اثر تلقینات سر اتونوی و تحت سرپرستی خود او ایلچی مخصوصی بنام حسین علی بک با هدایای زیادی بدربار سلاطین مغرب زمین فرستاد .
این ایلچی چهار منشی همراه خود داشت که یکی از ایشان موسوم به الوغ ا بک پسر سلطان علی بک از نجای خاندان یات بود و پدرش در محاصره تبریز در سال ۹۹۳ (۱۵۸۵ م) بقتل رسیده بود .



آنتونی شرلی

حسین علی بک و اتونوی شرلی و ملتزمین رکاب ایشان در تابستان سال ۱۵۹۹ از اصفهان

۱ - املاي این اسم را در کتب فرنگی Uruch نوشته اند و معلوم نیست که اصل آن الوغ یا اروغ یا چیز دیگری بوده است . متأسفانه از این سفارت در منابع فارسی اثری نیست .

حرکت کرده از راه گیلان و دریای خزر عازم هشترخان شدند و از آنجا در طول رود ولگا تا غازان پیشرفته بالاخره در زمستان آن سال بسکو رسیدند، فصل زمستان را با احترام زیاد در دربار تزار روس گذراندند و در بهار سال بعد بقصد پراگ و بهم حرکت کردند ولی بجای اینکه از باطالهای اوکرائی و لهستان عبور نمایند از راه رودخانه خود را به آرکاتزل ۱ رسانیده پس از عبور از ساحل غربی نروژ بندر استدر ۲ در مصب الب رسیدند از اینجا شهرهای امبدن ۳ و کاسل ۴ و ساکنی رفته در زمستان سال ۱۶۰۰ پراگ رسیدند و زمستان آن سال را در دربار رودلف دوم امپراطور بهم بسر بردند. در بهار سال بعد از راه نورنبرگ و آوگسبورگ بونیخ پایتخت باواریا رفته پس از عبور از معبر معروف برنوارد خاک ایتالیا گردیدند و یکسره بفلورانس رفته بقصد دیدار دوك و دوشس فلورانس که در آن موقع در یزا بودند بدان شهر شتافتند سپس بطرف روم و دربار پاپ رهسپار گردیدند ولی در رم واقعه ای اسف آور رخ داد و بین حسین علی بك ایلچی شاه عباس و سر اتونی شرلی نزاعی در گرفت و ایلچی ایران سیاح انگلیسی را بفروش هدایائی که شاه عباس برای پاپ باو سیرده بود متهم ساخت و نتیجه این نزاع این شد که تفرقه بین آنان افتاد بطوریکه پاپ هر يك از ایشان را جدا گانه پذیرفت و از این پس سر اتونی بی کار خود رفت و حسین علی بك مأموریت خود را بنهایی انجام داد در این میانه بود که سه نفر از همراهان ایلچی ایران بدین عیسوی گرویده خدمت او را ترك گفتند.

بعد از مفارقت با سر اتونی حسین علی بك بقصد دربار اسپانیا حرکت کرده و پس از عبور از ژنوا و آوینیون ۵ و پیرنه بیارسلن رفته و از آنجا بوالا دولید ۶ مرکز حکومت فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا رسید پس از دو ماه اقامت در دربار فیلیپ سوم ایلچی ایران عزم بازگشت بموطن خویش نموده راه دریا را برگزید و پس از عبور از مادرید و تولدو ولزین در کشتی مخصوصی که پادشاه اسپانیا تحت اختیار او قرار داده بود نشسته در سال ۱۸۰۲ (۱۰۱۱ هجری) عازم سواحل غربی افریقا شده و پس از کمی توقف در شهر کاپ قاره افریقا را دور زده از راه دریای عمان بندر هرموز مراجعت کرد. مسازرت و مأموریت ایلچی شاه عباس بدین طریق انجام پذیرفت. آنچه از نظر ما اهمیت دارد اینست که از چهار نفر منشی حسین علی بك که تا اسپانیا ملترم ركب او بودند سه نفر بدین عیسوی گرویده و از بازگشت بموطن خود سر باز زدند و دو تن از این سه نفر منشی یعنی علی قلی بك پسر عموی خود ایلچی و الوغ بك مورد تقرب فیلیپ پادشاه اسپانیا واقع شده حتی بدست خود این پادشاه تعبد یافتند و پس از آن از طرف دربار اسپانیا به دون فیلیپ ۷ و دون ژوان ۸ ایران ملقب گردیدند و منشی سوم ایلچی ایران که بنیاد بك نام داشت نیز به دون دیگوی ۹ ایران معروف گردید.

۱- Arkhangel - ۲ Stode - ۳ Emdben - ۴ Ka-sel - ۵ Avignon

۶ - Valladollid - ۷ Don Philip - ۸ Don Juan - ۹ Don Diego

Duke of Ferrara - ۲ Sir Anthony Shirley

از
ایران بنام
هنوز چند
اسپانیائی
اص
ادب برشته
آلفونسو
معلمه
ژوان کتا
بلا
سفرنامه
تقدیم
باسپانیائی
ک
دولید
بچاپ
زیادی
اکسفورد
صفحه
اه
عمده
سفر
از
و عثمانی
ک
قس
نویسنده
و نیز
مبسوطی

از این سه نفر ایرانی که بدین ترتیب در آسیایا رحل اقامت افکندند نام الوغ بك یا دون ژوان ایران بمناسبت کتاب روایاتی ۱ که از خود یادگار گذارده جاودان شده است ولی خود او ظاهراً هنوز چند سالی در موطن جدید خود نمانده بود که در سال ۱۶۰۵ (۱۰۱۳ هجری) بدست یکنفر اسپانیائی بقتل رسید .

اصل کتاب روایات که از دون ژوان ایران مانده بزبان اسپانیائی و لهجه کاستیلی ملیح و ادب پرشته تحریر درآمده است و مسلم است که الوغ بك شخصاً مؤلف اسپانیائی آن نبوده چه در مقدمه کتاب آلفونسو رمن ۲ نامی که خود را از دوستان صمیمی دون ژوان میداند پس از تمجید الوغ بك و ستایش معلمات مبسوط او در موضوع تاریخ و جغرافیا و آداب و رسوم ایران اظهار میکند که بكمك دون ژوان کتاب او را که در اصل بقارسی نوشته شده صفحه بصفحه با اسپانیائی ادبی ترجمه نموده است . بعلاوه دون ژوان در مقدمه کتاب روایات صریحاً اظهار میکند که وی از موقع حرکت از ایران سفرنامه مبسوطی از آنچه در راه دیده و شنیده بقارسی تدوین نموده تا در مراجعت بایران بشاه عباس تقدیم نماید و چنین بنظر میرسد که الوغ بك این یادداشت های خود را تقریر نموده و رمن آنها را با اسپانیائی ترجمه و تألیف نموده است .

کتاب روایات دون ژوان که شامل ۳۹۶ صفحه بقطع بزرگ بوده در سال ۱۶۰۴ در شهر والادولید اسپانیا بچاپ رسیده و از آن تاریخ تا سال ۱۹۲۶ میلادی نه بزبان دیگری ترجمه شده - دوباره بچاپ رسیده است . در این سال لسترانچ ۳ (۱۷۵۴-۱۹۳۴) مستشرق معروف انگلیسی که سوابق زیادی در تألیف کتب تاریخی و جغرافیائی مربوط بایران دارد نسخه چاپی آنرا که در کتابخانه دانشگاه اکسفورد موجود است بزبان انگلیسی ترجمه و در لندن بچاپ رسانده بعلاوه مقدمه جامعی در حدود ۳۰ صفحه در شرح حال مؤلف بر آن افزوده است .

اهمیت این کتاب در این است که تراوش فکر یکنفر ایرانی جهان دیده و سیاح است که قسمتی عمده از اروپا را دیده و راجع بآن مطالبی نگاشته است حتی خود دون ژوان سفرنامه خود را بعد از سفر نامه های مارکوپولو و مازلان مهم ترین سیاحت نامه عصر خود دانسته است .

از نظر تاریخ ایران اهمیت این کتاب در اینست که نویسنده آن در اغلب جنگهای بین ایران و عثمانی شخصاً شرکت کرده و بنابراین روایات او مستند بمشاهدات و تجارب خود او میباشد .

کتاب روایات دون ژوان مشتمل بر سه قسمت است بدینقرار :

قسمت اول کتاب روایات او در خصوص تاریخ و جغرافیای ایران در آن ایام است در این قسمت نویسنده راجع بتقسیم بندی ایالات و ولایات ایران با ذکر جمعیت و نوع معیشت و محصولات هر يك و نیز راجع بطرز حکومت و آداب و رسوم دوره صفویه مخصوصاً راجع ببندهب اثنی عشری اطلاعات مبسوطی بدست میدهد .

قسمت دوم قسمتی از تاریخ قدیم ایران را نویسنده در ضمن کتاب اول خود درآورده بنابراین این قسمت کتاب دون ژوان بتاریخ ایران در قرن دهم و جنگهای بین ایران و عثمانی اختصاص یافته. در تحریر و تقریر این قسمت از کتاب بنا بر عقیده مترجم انگلیسی آن دون ژوان و رفیق اسپانیایی او از کتاب تاریخ جیوانی مینادوی ۱ مورخ ایتالیایی که در سال ۱۵۸۸ راجع بجنگهای ایران و عثمانی در ونیز بچاپ رسیده خیلی استفاده کرده اند ولی با وجود این مشاهدات دون ژوان و یا بقول خود او روایاتی که در دوره صباوت از پیرمردان اصفهان شنیده مطالبی است که در سایر کتب تاریخی کمتر دیده میشود، این قسمت از کتاب او بتیسیر پایتخت ایران از قزوین باصفهان و ورود برادران شرلی بایران ختم میشود.

قسمت سوم کتاب روایات دون ژوان سفرنامه اوست که محتوی مشاهدات او در سفر از ایران بدربار اسپانیا بشرحی که در فوق بآن اشاره شد میباشد. در این قسمت دون ژوان اوضاع جغرافیائی نواحی مختلف را با دقت از نظر گذراننده و مطالب جالبی جمع آوری نموده است ولی در تحریر اسامی اروپائی بفارسی و تبدیل آن بزبان اسپانیایی تحریفات زیادی پیش آمده بطوری که اغلب اسامی خاص مندرجه در این قسمت از کتاب را باید بزحمت با اسامی فعلی یاد وجود آن زمان تطبیق نمود اینک برای نمونه ترجمه قطعاتی چند از مطالب این کتاب تاریخی مهم را از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم: دون ژوان بندهب جدید خود خیلی مباحث ورزیده و در فصل اول کتاب اول روایات درباب مسافرت خود و موضوع کتاب ودین عیسی چنین میگوید:

«مسافرت ما از ایران تا اسپانیا يك مسافرت خیلی طولانی بود و از راه کشورهای دوردست و دریاها ی گوناگون و از طریق غیر از آنکه برتغالیها در سفرهای خود به هندوستان و هر موزطی میکنند انجام پذیرفت، وظیفه من این است که بدو از لطف خداوند که شامل حال من و دونفر همراهان من شد و در نتیجه آن توفیق حاصل کردیم که بدین عیسی بگرویم سیاستگری نمایم سپس مراتب امتنان خود را پیشگاه پادشاه کاتولیک (منظور فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا است) که مطابق مراسم شریف عیسویت با ما رفتار نموده و مینماید تقدیم نمایم ۰۰۰ بنا بر این من که السنه ترکی و عربی را تحصیل کرده و بر اصول قرآنی واقف شده ام مصمم هستم شرحی از آنچه در این سفر طولانی مشاهده کرده ام بنظر دولتهای مغرب زمین برسانم تا مردم کاتولیک اسپانیا از وسعت ولایاتی که در آنها قانون کفر حکم فرماست اطلاع حاصل نمایند و در ادعیه خود از خداوند بخواهند که این کفار را بزودی براه راست ودین عیسی هدایت نماید ۰۰۰ بعلاوه برخلاف تمایل عمومی نخواهد بود که شرح این نواحی و نژادهای ساکن آنها را با آداب و رسوم ایشان بتفصیل و با دقت بیان نمایم و در این خصوص خدا را شاهد میگیریم که در این صفحات آنچه را دیده ایم بدون اینکه محض جلب استحسان بعضی بر آن چیزی افزوده و یا بخاطر ترس از بعضی دیگر از آن کم کنیم برشته تحریر در آوریم از این گذشته برای اینکه کتاب

ما با اسلوب
فاست شرو
که ما بکار می
این اسامی ا

معروف مارکو
(یکی از کشتی
اطمینان دارم
راجع

ما با اسلوب صحیح نویسندگی مطابقت نماید آنرا با توصیف مملکت ایران که مولد و موطن اصلی ماست شروع خواهیم کرد و این کشور را همانطوری که هست شرح داده بیوسته اسامی واقعی آنهاست که ما بکار میریم و اگر اختلافی با اسامی کتب مینادوی و دیگران مشاهده کرد خواننده باید بداند که این اسامی اخیر اغلب تحریف شده و یا اشتهاً نقل گردیده است . . . تصور نکنم از زمان سفر



حسینعلی یگ

سفیر ایران در ممالک فرنگ همراه آتونی شرلی

معروف مارکو پولوی ونیزی و کشفیات اخیر منتسب به انری بحرینما و سفر دور دنیای کشتی ویکتوریا (یکی از کشتیهای مازلان) سفری قابل مقایسه با مسافرت ما از ایران باسیانبا وجود داشته باشد لذا اطمینان دارم مطالب این کتاب مورد قبول واقع خواهد شد .
راجع بطرز حکومت ایران وتشکیلات دولتی گوید :

« پادشاه ایران برای جلب پشتیبانی و هدایت همیشه یانجیای ایران مشورت میکنند و در تمام مسائل مربوط بامور شخصی یا دولتی و رتق و فتق امور قضائی و جنگی بدانها مراجعه مینماید و از این نظر ایران بر سایرین امتیاز دارد ۰۰۰ در ایران فعلی سی و دو قبیله یا خانواده نجیب وجود دارد که در جامعه ایرانی مقام شامخی دارند و اسامی آنها بدینقرار است و خواننده باید بداند که کلمه لو در آخر اسم این قبایل دلالت دارد بر اینکه آن قبیله برئسی یا چیزی بدان نام منسوبند .

اوستاجلو - شاملو - افشار - ترکن - یات - تکه لو - هرمدلو - قاجار - قهرمانلو - بایبورت لو - اسپهرلو - چاوشلو - اسایشلو - جامش قزل لو - ساروزولاجلو - قره باچیک لو - باراج لو - کدینوریلو - کریکلو - بزچالو - حاجی قبه لو - حمزه لو - سولاجلو - محمود لو - قره قوینلو - کومیوزلو - ییکلو - انازلو - کوه گیلویه لو - ذوالقدر لو - اوریات - بطوریکه ذکر کردیم حکومت در دست سران این قبایل است و حکام شهرها که نزد ما به «حاکم» معروفند بدون استثناء از افراد این قبایل برگزیده میشوند .»

در باب آداب و رسوم و لباس ایرانیها میگوید :

اختلاف لباس که نجباء را از عوام تشخیص میدهد این است که فقط نجیای قوم مجازند عمامه بر سر گذارند ۰۰۰ بطور کلی عوام اهالی ایران جامه های رنگین می پوشند و شماره کسانی که لباس ابریشمی ندارند بسیار محدود است چه ابریشم در ایران خیلی ارزان است و بنابراین در دسترس همه قرار دارد . جنگهای مامعولاً بر ضد ترکها یا تانارها و گاهی نیز بر ضد و سلطان گرجستان که همسایه ایرانند می باشد ۰۰۰ این سلاطین عیسوی و ییروان کلیسای یونان اند ولی غالباً روابط ایشان با ایران دوستانه است چه پادشاهان ایران بر خلاف سلاطین عثمانی نسبت به ییروان سایر مذاهب مزاحمتی ایجاد نمی نمایند ۰۰۰ در کتاب دوم که از نظر تاریخی مهم ترین قسمت کتاب روایات است دون ژوان محاصره تبریز را که خود در آن حضور داشته چنین شرح داده و تواریخ موجود زمان خود را انتقاد مینماید : « بطوری که تماس مینادوی در کتاب تاریخ جنگهای ایران و عثمانی ذکر کرده پس از تصفیه امور مصر و شامات سلطان مراد بثمان پاشا فرمان داد که به تبریز حمله ور شود و پاشای مزبور در ارزنة الروم بازدید از عسا کر خود بعمل آورد سپس بر اهنائی مقصود خان ایرانی در ماه اوت ۱۵۸۵ (شوال ۹۹۲) عازم تبریز گردید ولی در این مورد مورخ مزبور مطالب فوق را از مآخذ غیر مطمئن ترکی اتخاذ کرده چه من از اطلاعات شخصی خود میدانم که مقصود بطوریکه مورخ مزبور ذکر کرده خان نبوده حتی بلقب یک که مساوی با عنوان دون در اسپانیا است نیز ملقب نبوده بلکه فقط « آقائی » بوده که توانسته است از ثروت شخصی خود دهکده ای در نزدیکی تبریز بنام کوزه کنان خریداری نماید مقصود آقا از رفقای نزدیک امیرخان رئیس ترکن ها بوده که در موقعیکه این امیر مورد بیمهری و خود او مورد سوء ظن قرار گرفتند بلسطنطنیه فرار نموده بعد بعنوان راهنما بالشکر عثمان پاشا بایران برگشت . بصوریکه در فوق اشاره شد عثمان پاشا پس از بازدید عسا کر خود در ارزنة الروم از ۲۳۰۰۰۰ نفر یا بروایتی ۲۰۰۰۰۰ افراد لشکرش ۵۰۰۰۰ نفر را که کم تجربه بودند مرخص کرد آنگاه اعلام

نمود که قصد
در لشکر او
اول شهر خ
افرا
نکرده بودند
شد که افراد
شده ۰۰۰
ترک گفته ی
علی
اختیار داشت
پناهنده شد
دفاع کردند
تبریز بسا
گردیدند که
خبر
شده شهر تی
گریز ۰۰۰
شاهزاده حم
عثمان پاشا
ایران تحت
بهبو یهلوی
مخصوصاً لش
ایران را بق
میرزا عقب
در ک
جغرافیائی ار
در
این اقوام ما
سالهای خشک
بجانب دیگر
ماه اوت که

نمود که قصد حمله برنجوان را دارد ولی بزودی معلوم شد که هدف او شهر تبریز است و طغیانهای در لشکر او بوجود آمده عثمان پاشا بشهر خوی که بالای وان (۱) واقع است رسید و از آنجا که اول شهر خاک ایران است آمد سپس بصوفیان رفت.

افراد لشکر او از نزدیک شدن بیانات اطراف تبریز مخصوصاً از اینکه هیچ مقاومتی برخوردار نکرده بودند کاملاً خوشحال بودند ولی شاهزاده حمزه میرزا که در کین قشون عثمانی بود موقعیکه مطمئن شد که افراد عثمانی در باغات بین صوفیان و تبریز پراکنده شده اند با ۱۰۰۰۰ سوار برایشان حمله ور شده و ۷۰۰۰۰ نفر از آنان را بقتل رسانید ولی پس از یک نبرد دیگر ناچار شد میدان جنگ را ترک گفته بیادشاه که با بقیه قوای خود در سه فرسنگی تبریز مستقر بودند بیوندد.

علی قلی خان حاکم تبریز که ققط ۴۰۰۰ سوار برای حفاظت این شهر مهم و تاریخی در اختیار داشت هنگامی که از عظمت لشکر عثمان پاشا با خبر گردید تصمیم بترك شهر گرفت و بکوه ها پناهنده شد و باهالی توصیه نمود که با دشمن پیمانی بسته تسلیم شوند ولی اهالی تا مدتی مدید از شهر دفاع کردند بطوریکه عثمان پاشا ناچار شد قهرأ شهر را بتصرف در آورد و پس از تصرف شهر تبریز بمساکر خود دستور داد شهر را تاراج کنند و لشکریان او بر اثر این دستور فجایعی مرتکب گردیدند که نظیر آن از هیچ ملت وحشی تاکنون دیده نشده است....

خبر خرابی شهر که بگوش شاه محمد خدا بنده رسید این سلطان را وادار کرد که بهر نحوی شده شهر تبریز را از محاصره در آورد و بر اثر تمهید او ۶۰۰ نفر از سواران ایرانی یا جنگ و گریز ۴۰۰۰۰ نفر از عساکر عثمانی را بمکانی که حمزه میرزا در کین ایشان بود کشانیدند و این شاهزاده حمله فاتحانه بر این قسمت از دشمن کرده آنان را متواری نمود و در نتیجه این فتح کلیه لشکر عثمان پاشا را ببارزه طلیید و جنگی بین ۷۰۰۰۰ لشکریان عثمانی و ۴۰۰۰۰ سربازان رشید ایران تحت فرماندهی حمزه میرزا در گرفت و این اولین کارزاری بود که من در آن حضور داشتم و بعلو پهلوی پدرم میچنگیدم و این بزرگترین جنگی بود که بین قوای ایران و عثمانی بوقوع پیوست مخصوصاً لشکریان عثمانی تلفات یشماری دادند و اگر روز این معرکه تمام نشده بود و تاریکی لشکر ایران را بقطع مخاصه وانداشته بود یکنفر از ترکان عثمانی جان درنمیرد. با فرا رسیدن شب حمزه میرزا عقب نشست و با موفقیت پیدر کور خود که در عقب اردو بود پیوست»

در کتاب سوم دون ژوان که سفرنامه او از ایران باسیانیا میباشد قطعات جالبی راجع باوضاع جغرافیائی اروپا دیده میشود از جمله درباب ساکنین و نوع زندگی ناحیه رود ولگا گوید:

«در ساحل راست رود ولگا اقوام تاتار با گله های اسب و شتر و کوسفند خود زندگی میکنند این اقوام مانند چادر نشینان مراکش مسکن و محل زندگی خود را در فصول سال تغییر میدهند و در سالهای خشک که مراتع مسکن ایشان غذای کافی برای احشام و اغنام بدست نمیدهد ناچار میشوند بجانب دیگر رود ولگا مهاجرت نمایند و چون در روی این رودخانه پلی برای عبور نیست معمولاً در ماه اوت که آب رودخانه کم است از آن عبور مینمایند و این عمل را باین طریق انجام میدهند که

دسته‌های سی تائی یا پنجاه تائی از اسبها و شترها را بوسیله دمه‌های آنها بهم بسته بداخل رودخانه میرانند و این حیوانات پس از آنکه از ساحل دور شدند ناچار میشوند برای حفظ جان خود تلاش کرده خود را بساحل دیگر برسانند اما گوسفندان خود را بکمک قایقهای پوستی از این رودخانه عظیم عبور میدهند و اغلب اتفاق می افتد که نصف این حیوانات در آب رودخانه غرقه میشوند . این اقوام تاتار از تیره معروف به نکای هستند و تمام کافرند ولی در این حال خیلی مهمان دوست و مهربان اند و هر موقع ناشناسی وارد منطقه ایشان شود او را بچادر خود دعوت کرده با مهربانی از او پذیرائی بعمل می آورند

در دو طرف ولگا کوه‌های مرتفعی واقع است و در هر چند صید لیک (واحد طول نظیر کیلومتر) یکی از شهرهای دوك مسکوی قرار دارد بعد از دو ماه مسافرت روی این رودخانه یک شهر مهم بنام غازان رسیدیم که بالغ بر ۵۰۰۰۰ خانوار یا ۲۲۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد تماماً پیرو آیین عیسوی اند این شهر پر است از کلیساهای متنوع که در هر یک زنگهای متعدد وجود دارد و در روزهای عید بر اثر صدای زنگهای کلیساها خواب و حتی توقف در این شهر غیر مقدور است

در این کشور اشخاص فقیر و بی بضاعت دیده نمیشود چه تمام نعمت‌های دنیا بحد وفور در آن یافت میشود مگر شراب خوب و تنها مشروبی که در آن متداول است یک نوع عصاره گندم یا جواست که بسیار قوی است و بدین جهت در این شهر قانون مخصوصی حکمفرما است که بموجب آن صاحب منصبان از حمل اسلحه ممنوعند چه در غیر این صورت مردم مست و لایعقل این شهر دایم بکشتار همدیگر مشغول خواهند بود!

اهالی غازان از نژادهای عالی اند ، مردان بلند قامت و سفید پوست و زنان معمولاً زیامیاشند و لباس معمولی ایشان از پوست‌های نرم و نفیس تهیه میشود تمام خانه های این شهر از چوب ساخته شده و بجز از قلعه مستحکم آن بنای دیگری که از سنگ و گل ساخته شده باشد در آن دیده نمیشود علت اینکه کلیه شعب رود ولگا در زمستان یخ می بندد این است که زمین این نواحی از حرارت خورشید بهره چندانی نمی بیند و در نتیجه زمستان آن در سال نه ماه طول میکشد بعلاوه جنگلهای اطراف ولگا که دنباله جنگلهای هرسی نین است مانع از رسیدن نور و حرارت خورشید میگردد ولی با تمام این سختی در زمستان وسایل مسافرت و حرکت بمراتب مهیاتر از تابستان کوتاه این ناحیه است چه در تابستان تمام اراضی اطراف ولگا بیاطلاق ولجن زار تبدیل میشود و عبور از آن همیشه خطرناک است .